۲۹۲٫۷۵
خ ۶۹۳ ک

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: کتاب صرف و نحو
مولف: محسن خلیق رضی
موضوع: زبان عرب - صرف و نحو   زبان: عرب
سال چاپ: ۱۲۲۳   محل چاپ:
کاتب: میرخانی
طول: ۲۱   عرض: ۱۳   شماره صفحه ها: ۱۸۹ ص
شماره عمومی: ۲۹۰۱۷   کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: تاریخ:
مصور ☐   درسی ☑   گراوری ☑   افست ☐
ملاحظات:
ناقص الاول

کتابخ... رضوی
شماره ثبت ۵۸۰۶
تاریخ شهریور ۶۶

صرف و نحو

مبحث اوّل - علم صرف

۱ - تعریف علم صرف

۱ - علم صرف چون طریقه درست نوشتن کلمات عرب را یاد میدهد علم کتابت نامیده میشود و چون از اصول و ساختمان کلمات عرب بحث میکند علم اصولش مینامند و بعلّت اینکه حال کلمات عرب را پیش از داخل شدن در جمله تشریح میکند بعلم تجزیه موسوم شده است. پس هر که بخواهد از عهدهٔ تجزیهٔ کلمات عربی بدرستی برآید باید قواعد لازمهٔ صرف را درست بخواند و بفهمد.

۲ - لفظ و کلمه

۲ - هر صدائیکه از دهن خارج شود و بیک یا چند حرف از حروف الفبا تکیه کند لفظ نامیده میشود و لفظی که معنی داشته باشد کلمه نام دارد پس هر کلمه‌ای لفظ هست ولی هر لفظی کلمه نیست.

۳ - اقسام کلمه

۳ - کلمات عرب از نقطهٔ نظر صرفی بر سه نوعند اسم و فعل و حرف

۴ - اسم کلمه ایست که از حیث معنی بر یکی از هشت چیز دلالت کند ۱ - انسان مانند رَجُل (مرد) عالم (دانا) ۲ - حیوان مانند فَرَس (اسب) عَقود (سگ هار) ۳ - نَبات مانند شجر (درخت) تَمْر (خرما) ۴ - جماد مانند حجر (سنگ) سَماء (آسمان) ۵ - زَمان مانند یَوم (روز) ۶ - مَکان مانند فوق (روی) تحت (زیر) ۷ - مَصْدَر

مانند قَتْل (کشتن) اَکْل (خوردن) ۸ - اِسم مَصْدَر مانند رَحْم (دلسوزی) راحَت (آسایش)

۵ - فعل کلمه ایست که دلالت کند بر واقع شدن یا نشدن کاری در یکی از سه زمان گذشته مانند ذَهَبَ (رفت) وما جاءَ (نیامد) ۲ - اکنون مانند اِذْهَبْ (برو) لا تَجْلِسْ (منشین) ۳ - آینده مانند یَکْتُبُ (مینویسد) ولا یَذْهَبُ (نمیرود)

۶ - حرف کلمه ایست که نه خواص اسم را دارد و نه شرایط فعل را و تا داخل جمله نشود فایده ندارد مانند اَ (آیا) فی (در) اِلیٰ (تا) لَعَلَّ (شاید)

۴ - اقسام اسم

۷ - برای تجزیه اسم در عربی باید نکات زیر را مورد توجه قرار داد

۱ - اسم ذات است یا معنی ۲ - جامد است یا مشتق ۳ - جنس است یا عَلَم ۴ - معرفه است یا نکره ۵ - مذکر است یا مؤنث ۶ - مفرد است یا مثنّیٰ یا مجموع ۷ - متصرّف است یا غیر متصرف ۸ - منصرف است یا غیر منصرف

۵ - اسم ذات و معنی

۸ - اسمی را ذات گویند که از حیث معنی بر یکی از شش چیز دلالت کند ۱ - اِنْسان مثل اِبْن (پسر) جاهِل (نادان) ۲ - حَیوان مثل ثَعْلَب (روباه) داجِن (حیوان بچه دار) ۳ - نَبات مثل زَهْرَة (گل) ۴ - جَماد مثل لَوْح (تخته) ۵ - زَمان

مثل لَیْل (شب) ۶ - مَکان مثل تَحْتَ (زیر)

۹ - اسم معنی اسمی است که در عالم معنی دلالت کند بر مصدر مثل قَبُول (پذیرفتن) یا اسم مصدر مثل فَطانَة (زیرکی)

۱۰ - باید دانست که اسم ذات و معنی شرط و علامت ظاهری ندارد و باید از معنای آن شناخت

۶ - اسم جامد و مشتق

۱۱ - اسمی را جامد گویند که از ریشه و مصدری ساخته نشده باشد بلکه خودش ریشه و مأخذ برای مشتقاتی باشد - و اسم مشتق آنست که از کلمه دیگری ساخته شده باشد

۱۲ - اسم ذات اگر صفت نباشد جامد است (مگر در چند مورد استثنائیکه در مبحث اسم های مشتق ذکر خواهد شد) وچنین اسمی از یک حرفی دیده میشود تا هشت حرفی مانند کَ (تو یک مرد) کُمْ (شما مردان) نَحْنُ (ما) شَمْس (خورشید) اَنْتُمْ (شما مردان) عُنْصُر (آخشیج) سَفَرجَل (به) اَنْتُنَّ (شما زنان) سُلَحْفاة (لاک پشت) اَلَّذینَ (مردانیکه) مِغْناطیس (آهن ربا) اِصْطَفْلینَة (هویج)

۱۳ - هر اسم ذات یا معنائیکه صفت باشد مشتق است و چنین اسمی از سه حرفی دیده میشود تا شش حرفی مانند حَسَن (نیکو) صَعْب (دشوار) کاتِب (نویسنده) مَعْمُور (آباد شده) مُسْتَعْمَل (بکار برده شده)

۱۴ - هر اسم معنی یا مصدر سه حرفی یا چهار حرفی جامد است مانند فَتْح (گشودن) قَبُول

(پذیرفتن) رَخاء (سستی + آسایش)

۱۵ - هر مصدر شش حرفی و هفت حرفی مشتق است مثل اِجْتِهاد (کوشش) اِسْتِخْراج (بیرون آوردن)

۱۶ - هر مصدر پنج حرفی در صورتیکه فعل ماضیش سه حرفی باشد جامد است (مگر آنکه مصدر کم حرف‌تر از آن از همان ماده دیده شود) مثل سَلامَة (تندرستی) که ماضی آن سَلِمَ است ولی امثال سَخاوَت و کَرامَت و صَداقَت مشتقند زیرا از کلمات سَخا و کَرَم و صِدق مشتق شده اند

واگر فعل ماضی آن چهار حرفی باشد مشتق است مانند اِکْرام (گرامی داشتن) که ماضی آن اَکْرَمَ میباشد و تَأْیید (کمک کردن) که ماضی آن اَیَّدَ میباشد

۷ - اسم جنس و عَلَم

۱۷ - اسم جنس که بفارسی اسم عام نامیده میشود اسمی است که از حیث معنی مانندش زیاد باشد مانند اِمْرَءِ (مرد) باب (در) عِلْم (دانش) و هر مصدر و صفتی اسم جنس است مثل کِتابَة (نوشتن) و صَحیح (درست) و مُنحَنی (خمیده) و مُسْتَقیم (راست)

۱۸ - اگر اسم جنس لفظش مفرد و معنایش جمع باشد آنرا اسم جمع هم میگویند مثل اُمَّت (گروه) جُند و جَیش و عَسکر (سپاه)

۱۹ - اسم عَلَم که بفارسی اسم خاص گفته میشود اسمی است که مانندش یا نباشد مثل اَللّه

(خدای یگانه) و یا مانندش کم باشد مثل نامهای خانوادگی و نامهای نوعی سلاطین مانند فرعون و قیصر و نُمرود و کِسری که اولی را عَلَم خاص و دومی را عَلَم مشترک نامند -

و هر اسم عَلَم غیر عربی را عَلَم عُجْمَه مینامند مثل آدَم - مَریَم - جُرج - هُرمُز - نوشیروان

۲۰ - اسم عَلَم همیشه اسم ذات است و اسم معنی هیچ وقت عَلَم نمیشود ولی صفت میتواند عَلَم واقع شود مثل عَلِیّ (بلند مقام) مُحَمَّد (ستوده) کاظِم (فرو برنده خشم) جَواد (بخشنده و باهوش)

۸ - اسم نکره و معرفه

۲۱ - اسم نکره یا ناشناس اسم جنسی است که در آخرش تنوین (دو زبر - دو زیر - دو پیش) باشد مثل رَجُلٌ رَجُلاً رَجُلٍ (مردی) پس اگر اسم عَلَم عربی تنوین هم داشته باشد معرفه است مثل مُحَمَّدٌ مُحَمَّداً مُحَمَّدٍ و اسم عَلَم عُجمه هیچ وقت تنوین قبول نمیکند

۲۲ - اسم معرفه یا شناسا در عربی شش تاست که چهار تای آنرا معرفهٔ ذاتی گویند و آنها عبارتند از عَلَم مانند حَسَن و اِیرَج و شادل و ضمیر مانند هُوَ (او یک مرد) و هِیَ (او یک زن) و اسم اشاره مانند هٰذا (این مرد) هٰذِهِ (این زن) و موصول خاص مانند اَلَّذی (مردیکه) اَلَّتی (زنیکه) و دو تای دیگر را معرف یا معرفه سببی گویند و آن دو عبارتند از اسمی که اولش حرف اَلْ زاید باشد مانند اَلرَّجُل (مرد) و اسمی که با اسم دیگر اضافه شود مثل اِبنُ عَمّی (پسر عموی من)

۲۳ - میان چهار اسم معرفه ذاتی فقط اسم عَلَم ممکن است در اوّلش حرف اَلْ یا در آخرش تنوین در آید مثلاً کلمهٔ حَسَن را میتوانیم بگوئیم حَسَناً حَسَنٍ حَسَنٌ و نیز میتوانیم بگوئیم اَلْحَسَن ولی ضمیر و اسم اشاره و موصول نه تنوین قبول میکند و نه حرف اَلْ و این چهار اسم هم ممکن است مضافٌ الیه واقع شوند یعنی اسمی با آنها نسبت داده شود ولی هرگز مضاف واقع نمیشوند یعنی مثلاً میتوان گفت بَیْتُ عَلِیٍّ (خانهٔ علی) کِتابُهُ (کتاب او) اِبْنُ هٰذَا الرَّجُل (پسر این مرد)

۹ - اسم مذکّر و مُؤنّث

۲۴ - اسم مذکّر و مُؤنّث هرکدام بر دو نوع است حقیقی و مَجازی

۲۵ - مذکّر حقیقی اسمی است که در عالم معنی دلالت کند بر وجود یا صفت انسان یا حیوان نر مانند اِبْن (پسر) عاقِل (خردمند) اَسَد (شیر نر) عَقُود (سگ هار)

۲۶ - مذکّر مجازی اسمی است که دلالت کند بر وجود یا صفت نبات یا جماد یا زمان یا مکان یا مصدری مثل شَجَر (درخت) حَجَر (سنگ) یَوْم (روز) تَحْت (زیر) قَوْل (گفتن) و هیچ یک از این دو قسم اسم شرط و علامت ظاهری ندارند

۲۷ - مؤنّث حقیقی اسمی است که در عالم معنی دلالت کند بر وجود یا صفت انسان یا حیوان مادّه مانند اُمّ (مادر) حُبْلیٰ (آبستن) لَبُوءَة (شیر ماده) داجِنَة (حیوان ماده بچه دار)

۲۸ - مؤنّث مجازی اسمی است که دلالت کند بر وجود یا صفت نبات یا جماد یا زمان یا مکان

یا مصدری مانند زَهْرَة (گل) نار (آتش) لَیْلَة (شب) سَماء (آسمان) عِزَّة (ارجمندی)

۲۹ - هریک از دو نوع مؤنّث حقیقی و مجازی اگر در آخرش یکی از سه علامت تأنیث یعنی تاء زائده یا الف مقصوره (الفی که بصورت یا نوشته میشود) یا الف ممدوده (الفی که بعد از آن همزه باشد) دیده شود مؤنّث لفظی نامیده میشود مثل عایِشَة (نام زن) و قُدْرَة (توانائی) و کُبْریٰ (زن بزرگتر) و عُلیٰ (بلندمقام) و نَفْساء (زن تازه زائیده) و صَحْراء (بیابان) و اگر در آخرش هیچ یک از این سه علامت یافته نشود مؤنّث معنوی نام دارد مانند بِنْت (دختر) عاقِر (زن نازا) شَمس (خورشید)

۳۰ - این اسمها همیشه مؤنّث مجازی محسوب میشود

اوّل هرچه از اعضاء بدن که زوج باشد مانند رِجْل (پا) یَد (دست) بعلاوهٔ کلمهٔ عُنُق (گردن) که یکی است و مؤنّث مجازی محسوب میگردد

دوّم - نام شهرها و کشورها مانند حِجاز - مکّه - ایران - تهران - صین (چین) یاپان (ژاپون)

سوّم - نام قبیله‌ها مانند قُرَیش و یهود و ساسانی و دیالمه

نکته - باید فعل و صفت و ضمیر و اسم اشاره و موصول این قسم اسمها مفرد و مؤنّث گفته شود.

نکته - هر مصدریکه در آخرش یکی از سه علامت تأنیث باشد مؤنّث مجازی است مثل قُدْرَة (توانائی) عُلیٰ (بلندی مقام) عَلاء (بلندی) والّا مذکّر مجازیست ووزن وعدد حروف دراین نوع مصدر تأثیری ندارد

۱۰ - اسم مفرد - مثنّیٰ - مجموع

۳۱ - در زبان عربی برخلاف سایر السنه برای صرف اسم سه کلمه استعمال میشود - مفرد - مثنّیٰ - مجموع

۳۲ - مفرد اسمی است که از حیث معنی دلالت کند بر یکی وچنین اسمی شرط وعلامت معیّنی ندارد مانند اِمْرأة (یک زن)، أرْنَب (یک خرگوش)، اَصْل (یک ریشه) لَوْح (یک تخته)، سَنَة (یک سال)، قِرائَة (یک خواندن)

۳۳ - مثنّیٰ یا تثنیه اسمی است که دلالت کند بر دوتا وچنین اسمی دو علامت دارد یکی الف ونون مکسوره مانند رَجُلانِ (دو مرد) یَوْمانِ (دو روز) ودیگری یائی که خودش ساکن وماقبلش مفتوح باشد باضافهٔ یک نون مکسوره مانند عالِمَیْنِ (دو دانشمند) سَنَتَیْنِ (دو سال)

نکته - نون مکسورهٔ علامت تثنیه اسم وقتی که اسم مثنّیٰ مضاف واقع شود میافتد مثلاً وقتی دو کلمهٔ مُعَلِّمانِ و جارَیْنِ (دو همسایه) مضاف واقع شود گفته میشود مُعَلِّماکُمْ (دو معلّم شما) جارَیْنا (دو همسایهٔ ما)، وگفته نمیشود مُعَلِّمانِکُم وجارَیْنِنا

۳۴ - مجموع یا جمع اسمی است که دلالت کند بر زیاده از دوتا

۳۵ - اسم را در عربی بسه نوع جمع می بندند. جمع مذکّر سالم - جمع مؤنّث سالم - جمع مکسّر

۳۶ - جمع مذکّر سالم مخصوص اسمهائیست که مذکّر وصفت ومشتق باشد واین نوع جمع دو علامت دارد یکی واو ساکنه ونون مفتوحه مثل عالِمُونَ (مردان دانا) ودیگری یاء ساکنه ونون مفتوحه مانند جاهِلِینَ (مردان نادان) پس امثال رَجُل (مرد) بَیْت (خانه) شَجَر (درخت) باین علامت جمع بسته نمیشوند زیرا این اسمها فقط مذکّرند وصفت ومشتق نیستند

۳۷ - اگر اسمی که دارای سه شرط بالا نباشد با علامت جمع مذکّر سالم جمع بسته شود شبه جمع مذکّر سالم یا ملحق بجمع مذکّر سالم نامیده میشود مثل بَنُون وبَنِین (پسران) که مفردش بَنُو است و اَرَضُون واَرَضِین (زمینها) که مفردش اَرْض (مؤنّث مجازیست) وسِنُون و سِنِین (سالها) که مفردش سَنَة (مؤنّث مجازیست)

۳۸ - نون جمع مذکّر سالم یا شبه جمع مذکّر سالم هم مثل نون تثنیه در حالت اضافه میافتد مثلاً در عبارت جاءَ مُعَلِّمُونا (آمدند معلّمهای ما) و رَأیْتُ مُعَلِّمِینا (دیدم معلّمهای خود مارا) نباید گفت جاءَ مُعَلِّمُونَنا و رَأیْتُ مُعَلِّمِینَنا

۳۹ - جمع مؤنّث سالم یک علامت بیشتر ندارد وآن دو حرف الف وتا ءِ بیاشد وهر اسمی که باین علامت جمع بسته شود مؤنّث محسوب میشود اگرچه مفردش مذکّر باشد

حال اگر مفردش مؤنّث حقیقی بود جمعش هم مؤنّث حقیقی محسوب میگردد مثل مؤمِنَه و عالِمَه که جمعشان میشود مؤمِنات و عالِمات و هر دو مؤنّث حقیقی شمرده میشوند و اگر مفردش مذکّر یا مؤنّث مجازی بود جمعش مؤنّث مجازی محسوب میگردد مثلاً کلمات نَبات (رُستنی) حَیَوان (جانور) اِطّلاع (آگاهی) مذکّر مجازیند و وقتیکه با الف و تا جمع بسته شوند میشوند نباتات - حَیَوانات - اِطّلاعات و همه مؤنّث مجازیند همچنین کلمات قَطْرَة (چکه) جَلْسَة (یکدفعه نشستن) ذَرَّة (یک جسم کوچک) جمعشان میشود قَطَرات - جَلَسات - ذَرّات همه مؤنّث مجازیند

نکته - اگر در آخر اسمی که میخواهند با علامت جمع مؤنّث سالم جمع ببندند حرف تا زائد باشد آن حرف تا در موقع جمع بستن میافتد مثل جَلْسَة که جمعش میشود جَلَسات و اگر حرف دوّم چنین اسمی در مفرد ساکن باشد در جمع مفتوح میشود مثل لَحْظَة و دُفْعَة و قُرْعَة که جمعشان میشود لَحَظات و دُفَعات - قُرَعات

۴۰ - جمع مکسّر شرط و علامت مخصوصی ندارد و هرگونه اسمی را میتوان باین طریقه جمع بست ولی این جمع به شکل دیده میشود یا فقط حرکات لفظ مفرد را تغییر میدهند مثل اَسَد (شیر نر) و سَقْف (بام) که جمع مکسّرشان میشود اُسْد و سُقُف و یا یک یا چند حرف بحروف لفظ مفرد میافزایند مثل رَجُل (مرد) رِجْل (پا) عَمَل (کار) اُسْقُف (پیشوای مذهبی نصرانی) که جمعشان میشود رِجال (مردان) و اَرْجُل (پاها) و

اَعْمال (کارها) و اَساقِفَة (پیشوایان)

و یا یک یا چند حرف از حروف لفظ مفرد میکاهند مثل کِتاب رَسُول (پیغمبر) طَرِیق (راه) مَدِینَة (شهر) سَفِینَة (کشتی) که جمعشان میشود کُتُب - رُسُل - طُرُق مُدُن - سُفُن

۴۱ - دو تا از اقسام جمع مکسّر هم جزء مؤنّثات مجازی محسوب میشوند و باید فعل و صفت و ضمیر و اسم اشاره و موصول خاص آنها مفرد و مؤنّث گفته شود و آن دو تا یکی جمع مکسّری است که بر انسان دلالت نکند اگرچه مفردش مذکّر باشد مثل کِلاب (سگها) و اَیّام (روزها) و اَشْجار (درختان) و شُعُور (مویها) و اَشْعار (شعرها) که مفرد همه شان مذکّر مجازیست (کَلْب - یَوْم - شَجَر - شَعْر - شِعْر) و دیگری جمع مکسّری که مفردش اسم جمع باشد اگرچه بر انسان دلالت کند مانند طَوائِف - جُنُود (سپاهیان) جُیُوش (سپاهیان) عَساکِر (سپاهیان) اُمَم و مِلَل (گروهها) که مفرد همه شان بر انسان دلالت میکند ولی اسم جمع است (طائِفَه - جُنْد - جَیْش - عَسْکَر - اُمّت - مِلَّت)

۱۱ - اسم متصرّف و غیر متصرّف

۴۲ - اسمی را متصرّف گویند که دارای چهار شرط باشد یعنی از آن مثنّی و مجموع و مصغّر ساخته شود و یا نسبت قبول کند مانند کلمهٔ اِبْن (پسر) که مثنّایش اِبْنان و اِبْنَیْن

(دو پسر) وجمعش اَبْناء یا بَنُون وبَنِین (پسران) ومصغّرش بُنَیّ (پسرک) میباشد
ووقتی یار نسبت بآخرش بچسباند باید گفته شود بَنَوِیّ (منسوب به پسر) وهر اسمی که
دارای تمام یا یکی از این شرایط نباشد غیر متصرّف نامیده میشود مثل دو کلمه مَنْ (هرکه)
مٰا (هرچه) که دارای هیچ یک از شرایط اسم متصرّف نیست ومثل دو کلمهٔ هٰذا (این مرد)
اَلَّذی (مردیکه) که بحسب ظاهر تثنیه وجمع دارند ولی مصغّر ومنسوبٌ الیه ندارند

۴۳ - اسم متصرّف را با یکی از سه علامت میتوان شناخت یکی آنکه در اوّلش حرف اَلْ
زائد باشد مثل اَلْعِلم (دانش) دوّم آنکه در آخرش تنوین دیده شود مثل رَأْسًا
(سر) سوّم آنکه باسم دیگر اضافه شود مثل یَوْمُ السَّبْت (روز شنبه)

۴۴ - این اسمها همیشه غیر متصرّفند

۱- ضمیر مانند هُوَ (او یک مرد) ۲- اسم اشاره مانند ذٰلِكَ (آن مرد) ۳- موصول
مانند اَلَّتی (زنیکه) ومَنْ (کسیکه) ۴- اسم استفهام مثل مَنْ (چه کسی) ما (چه چیز)
۵- اسم شرط مثل مَنْ (هرکس) ما (هرچه) ۶- اسم تعجب مانند مٰا (چه چیز) ۷- بر اسم
دائم الاضافه مثل عِنْدَ (پیش- وقت) غَیْر (جز) کُل (هر)

۱۲ - اسم منصرف وغیر منصرف

۴۵ - هر اسم متصرّفی که زیر وزبر وپیش وتنوین قبول کند منصرف است مثل کلمهٔ
فَرَس (اسب) که میتوانیم بگوئیم فَرَسٌ - فَرَسٍ - فَرَسًا - اَلْفَرَسُ -

اَلْفَرَسَ - اَلْفَرَسِ وهر اسم متصرّفی که تنوین قبول نکند وبجای زیر زبر بپذیرد آنرا
غیر منصرف میگویند مثل کلمهٔ اَکابِر (بزرگتران) که تنوین را بهیچ وجه قبول نمیکند
هر وقت لازم شود بگوئیم اَکابِرِ باید بگوئیم اَکابِرَ

نکاتی چند راجع باقسام اسم

۴۶ - هر اسمی که در اوّلش حرف اَلْ باشد متصرّف وجنس ومعرّف بِاَلْ است
مثل اَلْیَوْم (امروز)

۴۷ - هر اسم عَلَمی که در آخرش تنوین باشد متصرّف ومنصرف وعَلَم ومعرفه است
مثل زَیْدٌ

۴۸ - هر اسم جنسی که در آخرش تنوین باشد متصرّف ومنصرف وجنس ونکره است
مانند کَنْزٌ (گنجی)

۴۹ - هر اسم جنسی که باسم دیگر اضافه شود وبعبارت دیگر مضاف واقع شود جنس و
معرّف باضافه ومتصرّف است مثل بابُ العِلْم (درب دانش)

۵۰ - هر اسمی که بروزن اَفْعَل باشد متصرّف وغیر منصرف ومفرد ومشتق ومذکر است
مثل اَحْسَن (بهتر)

۵۲ - این اسمها دائم الاضافه هستند یعنی همیشه مضاف بوده و اسم بعد از آنها مضافٌ الیه است و زیر دارد و باید در تجزیه تمام این حروف نوشت اسم دائم الاضافه جامد غیر متصرّف

ذا - ذو - ذی (صاحب) ذَوا - ذَوَیْ (دو صاحب) ذَوُو - ذَوِی (صاحبان) اُولُو - اُولِی (صاحبان) بَعْض (برخی + یکی) کُلّ (همه + هر) دُون (جز) غَیْر (جز + مگر) لَدُنْ - لَدَیْ (نزد) عِنْدَ (پیش + وقت) مَعَ (با) حَیْثُ (بجهت اینکه + طرفی که) سِوی (جز + مگر) سُبْحان (بعیب است) بَیْن (میان) مثل ذُوالجَهل (نادان) اُولُوا الاَلْباب (صاحبان خردها)

۵۳ - این اسمها غیر منصرف شناخته میشوند یعنی هیچ وقت تنوین قبول نمیکنند و بجای جرّ نصب قبول میکنند و فقط در دو مورد ممکن است مجرور شوند یکی وقتی که معرف بِاَل باشند و دیگر وقتی که معرف باضافه باشند مثل مِن اَفْضَلِ المَحاسِنِ (از بهترین صفات خوب) که کلمهٔ اَفضَل چون مضاف است جرّ قبول کرده است و مَحاسِن چون معرف بِاَل است مجرور گشته است .

اوّل هر اسم عَلَم عُجمه مثل اِبْراهیم - نوشیروان - هَمَدان - بادیس (پاریس)
دوّم هر صفت مذکر بروزن اَفْعَل مثل اَعْرَج (مرد لنگ) و اَحْسَن (بهتر)
سوّم هر صفت یا عَلَم مخصوص زنان مثل فاطِمَة و ذَهراء و بَیضاء (سفید رنگ)
چهارم هر اسم عَلَم مذکر عربی که آخرش علامت تأنیث باشد مثل طَلحَة و معاویَه

پنجم هر اسم عَلَم یا صفت مذکری که در آخرش الف و نون زائده باشد مثل عُثْمان و عَطْشان (تشنه)
ششم هر اسم عَلَم مرکّب مَزْجیّ مثل بَعْلَبَک (نام شهریست)
هفتم هر اسمی که بروزن و معنای فعل هم بیاید مثل یَزید (نام شخص + زیاد میکند)
هشتم هر اسمی که در آن عدول شده باشد یعنی بروزن و معنای دیگری هم استعمال شود مثل عُمَر (نام شخص) که عامِر (آباد کننده) هم گفته میشود
نهم هر جمع مکسّری که بروزنهای زیر بیاید

۱ - اَفاعِل مثل اَکابِر (بزرگتران) ۲ - اَفاعیل مثل اَکاذیب (سخنان دروغ) ۳ - فُعَلاء مثل عُلَماء (دانشمندان) ۴ - اَفْعِلاء اَنْبِیاء (پیغمبران) ۵ - فَواعِل مثل قَواعِد (قاعده‌ها) ۶ - فَواعیل مثل قَوانین (قانونها) ۷ - فَعالِل مثل دَراهِم (پولهای سفید) ۸ فَعائِل مثل عَلائِم (نشانه‌ها) ۹ - فَعالیل مثل قَراطیس (کاغذها) ۱۰ اَفاعِلَه مثل اَفاغِنَه ۱۱ - مَفاعِل مثل مَآثِر (یادگارها) ۱۲ - مَفاعیل مثل مَجانین (دیوانگان) ۱۳ - فَواعیل مثل جَواسیس (جاسوسها)

۱۲ - اسم مقصور و منقوص و ممدود و صحیح الآخر

۵۴ - اگر حرف آخر اسم را در نظر بگیریم میتوانیم از این حیث اسم را بر چهار قسمت تقسیم کنیم

۲۹۰۱۷

اوّل مقصور و آن اسمی است که حرف آخرش الف باشد و یار تلفظ شود و چنین اسمی ممکن است مذکّر باشد مثل موسیٰ عیسیٰ مصطفیٰ مرتضیٰ اعلیٰ و ممکن است مؤنث حقیقی باشد مثل کبریٰ ـ صغریٰ ـ علیا ـ دنیا و یا مؤنّث مجازی باشد مثل علیٰ ـ شکویٰ (گله کردن)

دوّم منقوص و آن اسمی است که حرف آخرش یار و حرف ماقبل یار مکسور باشد بشرط آنکه حرف یار زائد و مشدّد نباشد و چنین اسمی ممکن است مذکّر باشد مثل قاضی (دادستان) اهالی (مردمان) و ممکن است مونّث مجازی باشد مثل اراضی (زمینها) نواحی (بخشها)

سوّم ممدود و آن اسمی است که حرف آخرش همزه و حرف پیش از همزه الف باشد و چنین اسمی اگر صفت باشد مونّث است مثل حمراء (زن سرخ رنگ) عنقاء (زن دراز گردن)

چهارم صحیح الآخر و آن اسمی که نه مقصور باشد و نه منقوص و نه ممدود مثل وقت (هنگام) علیّ (بلند مقام) علوّ (بلندی مقام) شیٔ (چیز)

۱۳ ـ مصغّر

۵۵ ـ مصغّر اسمی است که بر خردی و کوچکی صاحبش دلالت کند و این اسم با آنکه یک نوع صفت است مشتق محسوب نمیشود و از اسم سه حرفی بر وزن فُعَیل یا فُعَیلَة ساخته میشود مثل دُجَیل (مردک) که از دَجل ساخته شده است و اُمَیّه که از اَمَة ساخته شده است

و از اسم چهار حرفی و پنج حرفی بر وزن فُعَیلِل ساخته میشود مثل دُرَیهِم (پول نقرهٔ کوچک) و سُفَیرِج (به کوچک) که از کلمات دِرهَم و سَفَرجَل ساخته شده اند و از اسم پنج حرفی که در وسطش الف یا واو و یا یاء زائده باشد بر وزن فُعَیلیل ساخته میشود مثل قُرَیطیس (کاغذ کوچک) و مُجَینین (دیوانهٔ کوچک) و مُسَیکین (گدای کوچک) که از کلمات قِرطاس و مَجنون و مِسکین ساخته شده است و اسمی را که از آن مصغّر میسازند مُکبَّر مینامند و باید چنین اسمی متصرّف باشد

۱۴ ـ نسبت

۵۶ ـ یکی از اقسام صفت صفت نسبی است و آن صفتی است که در آخرش حرف یاء مشدده بنام یاء نسبت باشد و این صفت هم مشتق محسوب نمیشود و اسمی که یاء نسبت به میچسبد صفت نسبی یا منسوبٌ الیه نامیده میشود و اسمی که موصوف این صفت واقع میشود منسوب نام دارد مثلاً وقتی که بگوئیم لسانٌ عربیٌ کلمهٔ لسان منسوب و کلمهٔ عربی منسوب الیه یا صفت نسبی است

۵۷ ـ در موقع چسبیدن یاء نسبت باسم منسوبٌ الیه ممکن است این تغییرات در آن اسم بدهد:

اوّل اگر در آخرش تاء زائده باشد میافتد مثل فاطمة و سُنّت و مِلّت و تجارت و حقیقت که صفت نسبی اینها میشود فاطمی و سُنّی و مِلّی و تجاری و حقیقی

دوم ـ اگر در وسط کلمه یاء زائده باشد گاهی میافتد مثل مدینة و ثقیفة و ح

که گفته میشود مَدَنیّ و ثَقَفیّ و حَنَفیّ و گاهی بحال خود میماند مانند غَرِیزَة و طَبیعَة که گفته میشود غَرِیزی و طَبیعی

سوم - اگر در آخر اسمی واو بوده و حذف شده یا بدل بحرف دیگر شده باشد بحال خود برمیگردد مثل اَب اَخ دَم و تقیّ (تقیو) عَلیّ (علیو) که گفته میشود اَبَوِیّ اَخَوِیّ دَمَوِیّ تَقَوِیّ - عَلَوِیّ

چهارم - گاهی قبل از یاء نسبت یک حرف واو زیادی اضافه میکنند مثل هادیّ مَهْدِیّ دِهلی - حَمْزَة - غَزْنَة که گفته میشود هادَوِیّ - مَهْدَوِیّ دِهلَوِیّ - حَمْزَوِیّ - غَزْنَوِیّ

تکمیل (۱)

تمرین و تجزیه

برای اینکه مطالعه کنندگان از قواعد و نکات مذکوره در مبحث اسم استفاده بیشتری برده و آنها را بهتر بخاطر بسپارند مقداری عبارت عربی را در خاتمهٔ این مبحث تجزیه میکنیم و در واقع دستور عملی بآنها میدهیم

۱ - طَلَبُ العِلمِ فَرِيضَةٌ عَلٰى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ

(کسب دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است)

لغت	معنی	تجزیه
طَلَبُ	خواستن	اسم - مفرد - جامد - معنی - معرف باضافه - جنس - منصرف - متصرف - مذکر مجازی
اَلعِلمْ	دانش	اسم - متصرف - منصرف - معرف بال - معنی - جنس - مفرد - جامد - مذکر مجازی
فَرِيضَةٌ	واجب شده	اسم - مفرد - مؤنث لفظی مجازی - معنی - مشتق - متصرف - منصرف - جنس - نکره
عَلٰى	بر	حرف - جامد - غیر متصرف
كُلّ	هر	اسم دائم الاضافه - جامد - غیر متصرف
مُسْلِمٍ	مرد مسلمان	اسم - مفرد - مشتق - مذکر حقیقی - ذات - جنس - نکره - متصرف - منصرف
وَ	و	حرف - جامد - غیر متصرف
مُسْلِمَةٍ	زن مسلمان	اسم - مفرد - مؤنث حقیقی - ذات - مشتق نکره - متصرف - منصرف - جنس

نکته - هر اسم بروزن فَعیله مشتق است

۲ - اَلعِلمُ مُبلِغُ قَومٍ ذِروَةَ الشَّرَفِ وَصاحِبُ العِلمِ مَحفُوظٌ مِنَ التَّلَفِ

دانش مردم را به بلندی شرف میرساند و دانشمند از نابود شدن محفوظ است

لغت	معنی	تجزیه
اَلعِلمُ	دانش	اسم - متصرف - منصرف - جنس - معرف بال - معنی - مفرد - مذکر مجازی - جامد
مُبلِغُ	رساننده	اسم - متصرف - معرف باضافه - جنس - منصرف - مفرد - معنی - مشتق - مذکر مجازی

قَوم گروه اسم - مفرد - مذکّر - جنس (اسم جمع) ذات - نکره - متصرّف - منصرف - جامد

ذِروَة بلندی اسم - معرف باضافه - جنس - متصرّف - معنی - مفرد - جامد - منصرف - مؤنّث لفظی مجازی

اَلشَرَف بزرگواری اسم - معرّف بال - متصرّف - جنس - مفرد - معنی - مذکّر مجازی - جامد - منصرف

وَ و حرف - جامد - غیر متصرّف

صاحِب دارنده اسم - مفرد - ذات - جنس - معرف باضافه - مذکّر حقیقی - متصرّف - منصرف - مشتق

اَلعِلم دانش مکرّر

مَحفوظٌ نگهداری شده اسم - نکره - جنس - متصرّف - منصرف - مفرد - ذات - مذکّر - مشتق

مِن از حرف - جامد - غیر متصرّف

اَلتَّلَف نابود شدن اسم - معرّف بال - مفرد - جنس - متصرّف - منصرف - معنی - جامد - مذکّر مجازی

۳ - اَلغَدرُ بِکُلِّ اَحَدٍ قَبیحٌ وَهُوَ بِذَوِی القُدرَةِ وَالسُّلطانِ اَقبَحُ

نیرنگ و بیوفائی برای هرکس زشت است و از صاحبان حکم و توانائی زشت تر است

لغت معنی تجزیه

اَلغَدر نیرنگ اسم - مفرد - مذکّر مجازی - معنی - جامد - معرّف بال - متصرّف - منصرف - جنس

بِ برای حرف - جامد - غیر متصرّف

کُلِّ هر اسم دائم الاضافه - جامد - غیر متصرّف

اَحَدٍ یکی اسم مفرد - مذکّر - ذات - مشتق - نکره - متصرّف - منصرف - جنس

قَبیحٌ زشت اسم - نکره - متصرّف - منصرف - جنس - معنی - مشتق - مفرد - مذکّر مجازی

وَ و حرف جامد غیر متصرّف

هُوَ آن ضمیر منفصل - جامد غیر متصرّف - معرفهٔ ذاتی

بِ برای مکرّر

ذَوِی صاحبان اسم دائم الاضافه - جامد - غیر متصرّف

اَلقُدرَة توانائی اسم - معرف بال - معنی - مؤنّث مجازی - جامد - مفرد - متصرّف - منصرف - جنس

وَ و مکرّر

اَلسُّلطان توانائی اسم مفرد - مذکّر مجازی - معرّف بال - معنی - جامد - متصرّف - منصرف - جنس

اَقبَح زشت تر اسم - مفرد - مذکّر - متصرّف غیر منصرف - نکره - معنی - جنس - مشتق

نکته کلمهٔ سلطان اگر بمعنای توانائی باشد جامد و معنی و اگر بمعنای پادشاه باشد مشتق و ذات است

۴ فَمَوتُ الفَتیٰ خَیرٌ لَهُ مِن قِیامِهِ بِدارِ هَوانٍ بَینَ واشٍ وَحاسِدِ

پس مرگ برای جوان بهتر است از ماندن او در شهری بحال خواری میان سخن چین و بدخواه

لغت معنی تجزیه

فَ پس حرف - جامد - غیر متصرّف

مَوت مردن اسم - متصرّف - معرّف باضافه - جنس - معنی - مفرد - مذکّر مجازی - جامد - منصرف

اَلفَتیٰ جوانمرد اسم - مفرد - مذکّر حقیقی - مشتق - ذات - معرّف بال - متصرّف - منصرف - جنس

خَیْرٌ	بهتر	اسم ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس ـ نکره ـ معنی ـ مشتق ـ مفرد ـ مذکّر مجازی
لَ	برای	حرف ـ جامد ـ غیر متصرّف
هُ	او	ضمیر متّصل ـ جامد ـ غیر متصرّف ـ مبنی ـ معرفه
مِنْ	از	حرف ـ جامد ـ غیر متصرّف
قِیام	ایستادن	اسم ـ مفرد ـ مذکّر مجازی ـ معنی ـ متصرّف ـ منصرف ـ معرّف باضافه ـ جامد ـ جنس
هُ	او	مکرّر
فِ	در	حرف جامد غیر متصرّف
دار	خانه	اسم متصرّف ـ منصرف ـ جامد ـ معنی ـ مؤنّث مجازی ـ جنس ـ معرّف باضافه ـ مفرد
هَوانٍ	خواری	اسم ـ متصرف ـ منصرف ـ جامد ـ معنی ـ نکره ـ مفرد ـ مذکّر مجازی ـ جنس
بَیْنَ	میان	اسم دائم الاضافه جامد غیر متصرّف
واشٍ	سخن چین	اسم متصرّف ـ منصرف ـ نکره ـ جنس ـ مفرد ـ ذات ـ مشتق ـ مذکّر حقیقی
وَ	و	حرف ـ جامد ـ غیر متصرّف
حاسِدٍ	بدخواه	اسم متصرّف ـ مفرد ـ جنس ـ مشتق ـ نکره ـ منصرف ـ مذکّر حقیقی ـ ذات ـ

نکته ـ کلمهٔ خیر اگر بمعنای نیکی باشد اسم جامد و معنی است و اگر بمعنای بهتر باشد اسم مشتق است و اگر باسم ذات نسبت داده شود ذات است و اگر صفت اسم معنی باشد اسم معنی محسوب میشود

نکته ـ درعربی دو کلمه بمعنای خانه رامیدهد یکی بیت که مذکّر مجازیست و دیگری دار که مؤنّث مجازی است

۵ ـ اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَآیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ

بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمین و فرق داشتن شب و روز برای خردمندان نشانه هائیست از قدرت و حکمت خدا

لغت	معنی	تجزیه
اِنَّ	بدرستیکه	حرف جامد غیر متصرّف
فی	در	حرف جامد غیر متصرّف
خَلْقِ	آفریدن	اسم معرّف باضافه ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف ـ مفرد ـ معنی ـ مذکّر مجازی ـ جامد
السَّماواتِ	آسمانها	اسم جمع مؤنّث سالم ـ مؤنّث مجازی ـ ذات ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف ـ معرّف بال ـ مشتق
وَ	و	حرف جامد غیر متصرّف
الْاَرْضِ	زمین	اسم مؤنّث مجازی ـ مفرد ـ جامد ـ ذات ـ معرّف بال متصرّف ـ منصرف ـ جنس
وَ	و	مکرّر
اِخْتِلافِ	فرق داشتن	اسم معرّف باضافه ـ مشتق ـ معنی ـ مذکّر مجازی ـ مفرد ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس
اللَّیْلِ	شب	اسم معرّف بال ـ مفرد ـ ذات ـ مذکّر مجازی ـ جامد ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس
وَ	و	مکرّر
النَّهارِ	روز	اسم ـ مفرد ـ ذات ـ جنس ـ معرّف بال ـ متصرّف ـ منصرف ـ ذات ـ مذکّر مجازی

لَ　برآینه　حرف - جامد - غیرمتصرّف

آیات　نشانه‌ها　اسم - جمع - مؤنّث سالم - مؤنّث مجازی - معنی - جنس - نکره - متصرّف - منصرف - جامد

لِ　برای　حرف - جامد - غیرمتصرّف

اُولِی　صاحبان　اسم دائم الاضافه - جامد - غیرمتصرّف

الاَلباب　خردها　اسم - معرف بال - جنس - متصرّف - جمع مکسّر - مؤنّث مجازی - معنی - جامد - منصرف

۶ - ذَوایَا الدُّنیا مَشحُونَةٌ بِالمَصائِبِ وَالرَّزایا وَسِلاحُ دِفاعِها اَلصَّبرُ وَالاِستِقامَةُ

گوشه‌های دنیا پر از گرفتاریها و رنجها و وسیلهٔ دفاع آن شکیبائی و پایداری است

لغت　معنی　تجزیه

ذَوایا　گوشه‌ها　اسم - معرّف باضافه - جمع مکسّر - مؤنّث مجازی - ذات - جنس - متصرف - غیرمنصرف - مشتق

اَلدُّنیا　جهان　اسم - معرّف بال - مفرد - جنس - ذات - مشتق - مؤنّث مجازی - متصرّف - منصرف

مَشحونَة　پُر　اسم - متصرّف - منصرف - نکره - جنس - مفرد - ذات - مشتق - مؤنّث مجازی

ب　به　حرف - جامد - غیرمتصرّف

الرَّزایا　بلاها　اسم - معرّف بال - متصرّف - غیرمنصرف - معنی - مشتق - جنس - جمع مکسّر - مؤنّث مجازی

وَ　و　حرف - جامد - غیرمتصرّف

المَصائِب　گرفتاریها　اسم معرّف بال - متصرّف - غیرمنصرف - مشتق - معنی - جنس - جمع مکسّر - مؤنّث مجازی

وَ　و　مکرّر

سِلاح　اسباب جنگ　اسم - معرّف باضافه - مفرد - مذکّر مجازی - ذات - جامد - متصرّف - منصرف - جنس

دِفاع　برطرف کردن　اسم - معرّف باضافه - مشتق - معنی - متصرّف - منصرف - جنس - مفرد - مذکّر مجازی

ها　آن　ضمیر متّصل - جامد - غیرمتصرّف - مبنی - معرفه ذاتی

اَلصَّبر　شکیبائی　اسم - معرّف بال - جنس - متصرّف - منصرف - معنی - مفرد - جامد - مذکّر مجازی

وَ　و　مکرّر

اَلاِستِقامَة　پایداری　اسم - معرّف بال - معنی - مشتق - جنس - مؤنّث لفظی مجازی - متصرّف - منصرف - مفرد

نکته - در تجزیهٔ ضمیر و اسم اشاره و موصول خاص باید نوشت جامد - غیرمتصرّف - مبنی معرفه ذاتی و در تجزیهٔ موصول مشترک و اسم استفهام و اسم شرط و اسم تعجّب باید نوشت جامد - غیرمتصرّف - مبنی - نکره

۷ - اَلنّاسُ مِن جِهَةِ التِّمثالِ اَکفاءٌ　اَبُوهُم آدَمُ وَالاُمُّ حَوّاءُ

مردم از بابت ساختمان و اعضاء بدن یکسانند　پدرشان آدم و مادر همه حوّا است

لغت　معنی　تجزیه

اَلنّاسُ　مردم　اسم - معرّف بال - مفرد - ذات - جنس (اسم جمع) - مذکّر - متصرّف - منصرف - جامد

مِن　از　حرف - جامد - غیرمتصرّف

جِهَة　بابت　اسم - معرّف باضافه - مؤنّث لفظی مجازی - معنی - جنس - متصرّف - منصرف - مفرد - جامد

اَلْتِمثال	شکل	اسم ـ معرّف بال ـ مشتق ـ معنی ـ مفرد ـ متصرّف ـ منصرف ـ مذکر مجازی ـ جنس
اَکْفاء	مانندها	اسم ـ جمع مکسّر ـ مذکر ـ مشتق ـ ذات ـ نکره ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف
اَبو	پدر	اسم ـ معرّف باضافه ـ مفرد ـ ذات ـ مذکر حقیقی ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس ـ جامد
هُمْ	ایشان	ضمیر متّصل ـ جامد ـ غیر متصرّف ـ معرفهٔ ذاتی
آدَم	حضرت آدم	اسم ـ مفرد ـ ذات ـ عَلَم عجمه ـ غیر متصرّف ـ غیر منصرف ـ جامد ـ معرفه ذاتی ـ مذکر حقیقی
وَ	و	حرف ـ جامد ـ غیر متصرّف
اَلأُمّ	مادر	اسم ـ مفرد ـ ذات ـ مؤنث حقیقی ـ معرّف بال ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف ـ جامد
حَوّاء	زن حضرت آدم	اسم ـ مفرد ـ مؤنث حقیقی ـ غیر متصرّف ـ غیر منصرف ـ جامد ـ عَلَم عجمه ـ معرفه ذاتی

۸ ـ کَمْ مِنْ قَرِیبٍ ذَوِی الصَّدرِ مُضْطَغِنٍ

وَکَمْ مِنْ بَعِیدٍ سَلِیمِ النَّفسِ غَیرِ مُقْتَرِبِ

چه بسا خویشانیکه سینه های پرکینه دارند و چقدر بیگانگانیکه بی آزارند (یعنی چه بسا خویشانیکه دشمن انسانند و چه بسا بیگانگانیکه دوست مهربانند

لغت	معنی	تَجزِیَه
کَمْ	چه بسا	اسم ـ جامد ـ غیر متصرّف ـ نکره
مِنْ	از	حرف ـ جامد ـ غیر متصرّف
قَرِیبٍ	نزدیک خویش	اسم ـ نکره ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس ـ مفرد ـ ذات ـ مذکر ـ مشتق

ذَوِی	صاحبان	اسم دائم الاضافه ـ جامد ـ غیر متصرّف
اَلصَّدْر	سینه	اسم ـ مفرد ـ ذات ـ مذکر مجازی ـ معرّف بال ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف ـ جامد
مُضْطَغِنٍ	کینه دار	اسم ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس ـ نکره ـ مفرد ـ مشتق ـ مذکر مجازی ـ ذات
وَ		مکرّر
کَمْ	چه بسا	مکرّر
مِنْ	از	مکرّر
بَعِیدٍ	دور	اسم مفرد ـ مذکر ـ ذات ـ مشتق ـ متصرّف ـ منصرف ـ نکره ـ جنس
سَلِیمِ	بی آزار	اسم ـ مفرد ـ مذکر ـ ذات ـ مشتق ـ معرّف باضافه ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف
اَلنَّفْس	وجود	اسم ـ مفرد ـ معرّف بال ـ ذات ـ جنس ـ جامد ـ مؤنث مجازی ـ متصرّف ـ منصرف
غَیرِ	بدون	اسم دائم الاضافه ـ جامد ـ غیر متصرّف
مُقْتَرِبٍ	نزدیک	اسم ـ نکره ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف ـ مفرد ـ مشتق ـ مذکر ـ ذات

نکته ـ کلمهٔ کَمْ اسم جامد ـ غیر متصرّف نکره است و در دو جا استعمال میشود یا علامت استفهام است و در این صورت در اوّل جمله واقع شده و معنای سؤال و پرسش میدهد مانند کَمْ کِتاباً قَرَأْتَ (چند کتاب خوانده‌ای) یا کَمْ مِنْ دِرْهَمٍ عِنْدَكَ (چقدر پول پیش تو است) و یا کَمْ خبریه است در این صورت باز هم در اوّل جمله واقع میشود و معنای تکثیر میدهد مانند کَمْ مِنْ عِثارٍ وَقَیتَهُ (چقدر از لغزشهائیکه تو مارا از آن حفظ کردی).

نکته - کلمهٔ سلیم سه معنی میدهد (تندرست - بی آزار - مارگزیده)

۹ - اَلنّاسُ صِنفانِ - عالِمٌ اَو مُتَعَلِّمٌ وَ الباقی هَمَجٌ الرَّعاعُ

مردم دو دسته اند دانا و دانش آموز و دیگران در حکم ذرات پراکندهٔ در هوااند و بعبارت دیگر مردمی بی سر و پااند

لغت	معنی	تجزیه
اَلنّاس	مردم	اسم - مفرد - ذات - مذکر - جامد - معرف بال - متصرف - منصرف - جنس (اسم جمع)
صِنفانِ	دو دسته	اسم - مثنی - نکره - متصرف - منصرف - جامد - ذات - مذکر - جنس
عالِمٌ	دانا	اسم - مفرد - مذکر - مشتق - ذات - نکره - متصرف - منصرف - جنس
اَوْ	یا	حرف - جامد - غیر متصرف
مُتَعَلِّمٌ	دانش آموز	اسم - مفرد - نکره - مشتق - جنس - متصرف - منصرف - ذات - مذکر
وَ	و	حرف - جامد - غیر متصرف
اَلباقی	بازمانده	اسم - معرف بال - جنس - متصرف - منصرف - مفرد - ذات - مذکر - مشتق
هَمَج	پشهٔ ضعیف	اسم - مفرد - مذکر - ذات - متصرف - منصرف - نکره - جنس - جامد
الرَّعاع	پست و فرومایه	اسم - مفرد - نکره - جنس - مشتق - ذات - متصرف - منصرف - مذکر

نکته - نون اسم مثنی و جمع مذکر سالم تنوین قبول نمیکند

۱۰ - اَخو العِلمِ حَیٌّ خالِدٌ بَعدَ مَوتِهِ
وَ ذو الجَهلِ مَیْتٌ وَ هُوَ ماشٍ عَلَی الثَّری

دانشمند پس از مرگش زندهٔ جاویدست و نادان با آنکه روی زمین راه میرود مرده است

لغت	معنی	تجزیه
اَخو	صاحب	اسم - معرف باضافه - مفرد - جامد - ذات - جنس - متصرف - منصرف - مذکر
اَلعِلم	دانش	اسم - مفرد - معرف بال - معنی - جامد - مذکر مجازی - متصرف - منصرف - جنس
حَیٌّ	زنده	اسم - متصرف - منصرف - نکره - جنس - مشتق - ذات - مذکر - مفرد
خالِدٌ	جاویدان	اسم - مفرد - مذکر - ذات - مشتق - متصرف - منصرف - نکره - جنس
بَعد	پس	اسم دائم الاضافه جامد - غیر متصرف
مَوْت	مرگ	اسم - مفرد - مذکر مجازی - معنی - جنس - معرف باضافه - متصرف - منصرف - جامد
ه	او	ضمیر متصل - جامد - غیر منصرف - معرفه ذاتی
وَ	و	حرف - جامد - غیر متصرف
ذو	صاحب	اسم دائم الاضافه جامد غیر متصرف
اَلجَهل	نادانی	اسم معرف بال - جنس - متصرف - منصرف - مفرد - معنی - جامد - مذکر مجازی
مَیْتٌ	مرده	اسم - نکره - جنس - متصرف - منصرف - مفرد - ذات - مذکر - مشتق
وَ	و	مکرر

هُوَ   او   ضمیر منفصل - جامد - غیر متصرّف

ماشٍ   راه‌رونده   اسم - مفرد - مذکّر - ذات - مشتق - متصرّف - منصرف - نکره - جنس

عَلی   بر   حرف - جامد - غیر متصرّف

اَلثَّری   خاک   اسم - معرف بال جنس - متصرّف - منصرف - مفرد - ذات - مذکّر مجازی - جامد

نکته - پنج اسم اَخ (برادر) اَبْ (پدر) حَم (خویشاوند) فُو (دهان) ذو (صاحب) هر وقت باید پیش بگیرند و مضاف هم باشند حرف آخرشان واو میشود یعنی گفته میشود اَخو - اَبُو - حَمُو - فُو - ذُو و هر وقت لازم شود که زبر بگیرند و مضاف هم باشند حرف آخرشان اَلِف میشود یعنی گفته میشوند اَخا اَبا - حما - فا - ذا و هر وقت قاعدةً باید زیر بگیرند و مضاف هم باشند حرف آخرشان ی میشود یعنی گفته میشوند اَبی - اَخی - حَمی - فی - ذی

نکته - گاهی اسمیرا که بجمع مکسّر جمع بسته اند دوباره جمع می بندند و آنرا جمع بر جمع یا منتهی الجموع میگویند و این کار در خود زبان عرب هم غلط و ناروا محسوب شده و حتّی الامکان از استعمال چنین جمعهائی خودداری میکنند مثلاً کلمات ید (دست) قَول (گفتار) بَیت (خانه) که جمع مکسّرشان اَیدی (دستها) اَقوال (گفتارها) بیُوت (خانه‌ها) میباشد جمع بر جمعشان میشود اَیادی - اَقاویل - بیوتات که نباید استعمال شوند و همچنین جمع کلمهٔ جمله جُمَل است و کلمهٔ جملات جمع بر جمع و استعمالش نارواست

مبحث فعل

۱ - اقسام فعل

۵۸ - در موقع تجزیهٔ فعل باید تعیین شود که فعل اولاً چه صیغه و از چه فعلی است ثانیاً لازم است یا متعدّی ثالثاً معلوم است یا مجهول رابعاً مجرّد است یا مزیدٌ فیه خامساً ثلاثیست یا رباعی سادساً از حیث حروف اصلیّه چگونه فعلی است

۲ - افعال مشتقّهٔ عرب

۵۹ - از هر مصدر عرب شش فعل جدا میشود که سه تای آنها یعنی ماضی و مضارع و امر مثبت و سه فعل دیگر یعنی نفی و نهی و جحد منفی میباشد

۳ - فعل ماضی

۶۰ - فعل ماضی فعلیست که دلالت میکند بر واقع شدن کاری در زمان قبل از تکلّم متکلّم یا نوشتن نویسنده

۶۱ - فعل ماضی مجرّد از مصدر ساخته میشود یا بوسیلهٔ تغییر حرکات مصدر مثل نَطَقَ (سخن گفت) اَکَلَ (خورد) و نَضَجَ (قوّت گرفت) که از مصادر نُطْق و اَکْل و نُضْج مشتق شده اند و یا بواسطهٔ کاستن یک یا دو حرف از حروف مصدر مثل قَبِلَ (پذیرفت) و قَرَأَ (خواند) که از مصادر قبول و

قِرائَهٔ باخته شده اند

۶۲ ـ فعل در زبانهای فارسی و اروپائی شش صیغه دارد زیرا در این زبانها فاعل فعل را یکی از سه شخص دانسته (متکلّم مخاطب غایب) و برای هر شخص دو صیغه ذکر میکنند (مفرد و جمع) ولی هر فعل عرب از روی قاعده و قانون خود عرب باید هیجده صیغه داشته باشد زیرا عرب میگوید فاعل فعل یا مرد است یا زن و هر کدام از این دو یا گوینده است (متکلّم) یا شنونده (مخاطب) یا مورد گفتگو (غایب) و هر یک از این شش تا یا یک نفر است یا دو نفر یا بیش از دو نفر ولی چون در قسمت متکلّم مثل همهٔ زبانها دو صیغه ذکر میکند و برای مرد و زن صیغه مخصوصی نمیگویند باین جهت هر فعل عرب چهارده صیغه دارد

۶۳ ـ اگر بخواهند فعل ماضی مثبت را منفی نمایند در اوّلش یکی از دو حرف ما و لا در میاورند و این دو حرف در ظاهر فعل ماضی تغییری نمیدهند مثل ماأَكَلَ (نخورد) و لاذَهَبَ (نرفت)

۶۴ ـ اگر بخواهند فعل ماضی مثبت یا منفی را بصورت استفهام در آورند در اوّلش یکی از دو حرف أ و هَلْ (آیا) در میاورند و این دو حرف هم تأثیری در ظاهر فعل ماضی ندارند مثل أَقَطَعَ (آیا برید) هَلْ جاءَ (آیا آمد) و أَلاسَمِعَ (آیا نشنید) و هَل ماقَرَأَ (آیا نخواند)

۶۴ ـ در زبان فارسی فعل ماضی بر پنج نوع است (مطلق ـ استمراری ـ نقلی ـ بعید التزامی) ولی عرب یک نوع ماضی (مطلق) بیشتر ندارد

تصریف یک فعل ماضی با علامت نفی و استفهام

صیغه	فِعل	معنی	علامت فاعِل
مفرد غایب	هَلْ ماقَرَأَ	آیا نخواند او یک مرد	ندارد
تثنیهٔ غایب	هَلْ ماقَرَآ	آیا نخواندند آن دو مرد	الف
جمع غایب	هَلْ ماقَرَؤُوا	آیا نخواندند آن مردها	واو
مفردهٔ غایبه	هَلْ ماقَرَأَتْ	آیا نخواند او یک زن	ندارد
تثنیه غایبه	هَلْ ماقَرَأَتا	آیا نخواندند آن دو زن	الف
جمع غایبه	هَلْ ماقَرَأْنَ	آیا نخواندند آن زنها	نون مفتوحه
مفرد مخاطب	هَلْ ماقَرَأْتَ	آیا نخواندی تو یک مرد	تاء مفتوحه
تثنیهٔ مخاطب	هَلْ ماقَرَأْتُما	آیا نخواندید شما دو مرد	تُما
جمع مخاطب	هَلْ ماقَرَأْتُمْ	آیا نخواندید شما مردها	تُم
مفردهٔ مخاطبه	هَلْ ماقَرَأْتِ	آیا نخواندی تو یک زن	تِ
تثنیهٔ مخاطبه	هَلْ ماقَرَأْتُما	آیا نخواندید شما دو زن	تُما
جمع مخاطبه	هَلْ ماقَرَأْتُنَّ	آیا نخواندید شما زنها	تُنَّ

متکلّم وحده	هَلْ ما قَرَأْتُ	آیا نخواندم من	تا مضموم
متکلّم مع الغیر	هَلْ ما قَرَأْنا	آیا نخواندیم ما	نا [illegible]

نکته — تاء ساکنه در آخر مفردهٔ غایبه علامت تأنیث است نه علامت فاعل

۴ — فعل مضارع

۶۵ — فعل مضارع یا مستقبل از فعل ماضی ساخته میشود و چهارده صیغه دارد و دارای چهار علامتست (یاء تاء همزه نون) که این چهار حرف را حروف مضارعه یا حروف اَتَیْنَ (آن زنها آمدند) میامند

۶۶ — حرف یاء بر سر چهار صیغه از فعل مضارع درمیآید (مفرد و تثنیه و جمع غایب و جمع غایبه) و حرف تاء بر سر هشت صیغه درمیآید (مفرد و تثنیه غایبه و مفرد و تثنیه و جمع مخاطب و مخاطبه) و حرف همزه بر سر یک صیغه درمیآید (متکلّم وحده) و حرف نون بر سر یک صیغه (متکلّم مع الغیر)

۶۷ — اگر فعل ماضی سه حرفی و یا پنج حرفی یا شش حرفی باشد حرف اوّل مضارع معلومش همیشه مفتوح است مثلاً فعل مضارع معلوم فعلهای کَتَبَ (نوشت) اِکْتَسَبَ (بدست آورد) اِسْتَعْمَلَ (بکار برد) میشود یَکْتُبُ (مینویسد) یَکْتَسِبُ (بدست میاورد) یَسْتَعْمِلُ (بکار می برد) و اگر فعل ماضی چهار حرفی باشد حرف اوّل مضارع معلومش همیشه مضموم و یک حرف بآخر مانده اش همیشه مکسور است

مثلاً مضارع این فعلها اَحْسَنَ (نیکوئی کرد) اَیَّدَ (کمک کرد) شاهَدَ (دید) میشود یُحْسِنُ (نیکی میکند) یُؤَیِّدُ (کمک میکند) یُشاهِدُ (می بیند)

۶۸ — اگر بخواهند فعل مضارع مثبت را منفی سازند و بعبارت دیگر فعل نفی درست کنند در اوّل فعل مضارع یکی از دو حرف ما یا لا درمیآورند بدون آنکه تغییری در ظاهر فعل مضارع بدهند مثلاً فعل نفی این مضارعها یَکْتُبُ (مینویسد) و یَسْتَخْرِجُ (بیرون میآورد) میشود ما یَکْتُبُ (نمینویسد) و لا یَسْتَخْرِجُ (بیرون نمیآورد)

۶۹ — اگر بخواهند فعل مضارع مثبت یا منفی را بصورت استفهام درآورند در اوّلش یکی از دو حرف أَ یا هَلْ درمیآورند و تغییری هم در ظاهر فعل مضارع نمیدهند مثلاً فعل استفهام این مضارعها یَقْطَعُ (میبرد) و لا یَجْهَلُ (نمیکوشد) وما یَسْمَعُ (نمیشنود) میشود أَیَقْطَعُ (آیا می برد) و أَلا یَجْهَلُ (آیا نمیکوشد) و هَلْ ما یَسْمَعُ (آیا نمی شنود)

۷۰ — زمان فعل مضارع مشترک است بین حال و آینده مثلاً یَذْهَبُ (میرود [illegible] حالا یا آینده) و اگر باوّل فعل مضارع حرف لام مفتوحه ای که نامش لام حالیه است اضافه کنند زمانش مخصوص بحال میشود مثل لَأَذْهَبُ (میروم حالا) و اگر در اوّلش یکی از دو حرف تنفیس یعنی سَ یا سَوْفَ درآورند زمانش مختصّ آینده و فعل مستقبل درست میشود مثل سَأَرْجِعُ (بزودی برخواهم گشت) و سَوْفَ اُسافِرُ (در آینده

دور سفر خواهم کرد)

تصریف یک فعل مضارع منفی با علامت استفهام

صیغه	فعل	معنی	علامت فاعل
مفرد غایب	اَلَا یَسْمَعُ	آیا نمی‌شنود او یک مرد	ندارد
تثنیه غایب	اَلَا یَسْمَعَانِ	آیا نمیشنوند آن دو مرد	الف ـ نون زائد
جمع غایب	اَلَا یَسْمَعُونَ	آیا نمیشنوند آن مردها	واو ـ نون زائد
مفردهٔ غایبه	اَلَا تَسْمَعُ	آیا نمیشنود او یک زن	ندارد
تثنیهٔ غایبه	اَلَا تَسْمَعَانِ	آیا نمیشنوند آن دو زن	الف ـ نون زائد
جمع غایبه	اَلَا یَسْمَعْنَ	آیا نمیشنوند آن زنها	نون مفتوحه
مفرد مخاطب	اَلَا تَسْمَعُ	آیا نمیشنوی تو یک مرد	ندارد
تثنیه مخاطب	اَلَا تَسْمَعَانِ	آیا نمیشنوید شما دو مرد	الف ـ نون زائد
جمع مخاطب	اَلَا تَسْمَعُونَ	آیا نمیشنوید شما مردان	واو ـ نون زائد
مفرد مخاطبه	اَلَا تَسْمَعِینَ	آیا نمیشنوی تو یک زن	یار ـ نون زائد
تثنیهٔ مخاطبه	اَلَا تَسْمَعَانِ	آیا نمیشنوید شما دو زن	الف ـ نون زائد
جمع مخاطبه	اَلَا تَسْمَعْنَ	آیا نمیشنوید شما زنها	نون مفتوحه
متکلم وحده	اَلَا اَسْمَعُ	آیا نمیشنوم من	ندارد
متکلم مع الغیر	اَلَا نَسْمَعُ	آیا نمیشنویم ما	ندارد

۵ ـ فعل امر

۷۱ ـ فعل امر فعلی است مثبت و انشائی که میخواهد انجام کاری را در زمان حال یا آینده

۷۲ ـ فعل امر از فعل مضارع ساخته میشود چهارده صیغه دارد امّا چهارده صیغه اش یک جنس [illegible] حرف نمیشود بلکه بدو قسمت تقسیم میشود امر غایب و امر حاضر

۷۳ ـ فعل امر غایب هشت صیغه دارد (مفرد و تثنیه و جمع غایب و غایبه و دو متکلّم) [illegible] وعلامت این فعل لام مکسوره ایست که جزو حروف جازمه محسوب میشود و لام امر نام دارد و [illegible] ساختنش اینست که حرف لام را بر سر هشت صیغهٔ فعل مضارع در میآورند و حرف آخر آنرا در مفرد غایب و مفردهٔ غایبه و دو متکلّم اگر واو و یار و الف نباشد ـ جزم میدهند و اگر حرف آخر در این پنج صیغه واو یا یار یا الف باشد میاندازند و نون [illegible] زیادی را که نامش نون عوض رفع است از آخر صیغه های تثنیه و جمع غایب و تثنیهٔ [illegible] حذف مینمایند و در صیغه جمع غایبه که نون مفتوحه علامت فاعلش است تغییر لفظی نمیدهند مثلاً در امر غایب یَکْتُبُ (مینویسد او یکمرد) میگویند لِیَکْتُبْ (باید بنویسد او یک [illegible] ولی در امر غایب یَدْعُو (میخواند) و یَقْضِی (حکم میکند) و یَخْشیٰ (میترسد) میگویند لِیَدْعُ (باید بخواند) لِیَقْضِ (باید حکم کند) لِیَخْشَ (باید بترسد)

تصریف یک فعل امر غایب معلوم از مصدر ذهاب (رفتن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی
مفرد غایب	یَذْهَبُ	میرود او یکمرد	لِیَذْهَبْ	باید برود او یکمرد
تثنیه غایب	یَذْهَبانِ	میروند آن دو مرد	لِیَذْهَبا	باید بروند آن دو مرد.
جمع غایب	یَذْهَبُونَ	میروند آن مردها	لِیَذْهَبُوا	باید بروند آن مردها
مفرد غایبه	تَذْهَبُ	میرود او یک زن	لِتَذْهَبْ	باید برود او یک زن
تثنیه غایبه	تَذْهَبانِ	میروند آن دو زن	لِتَذْهَبا	باید بروند آن دو زن
جمع غایبه	یَذْهَبْنَ	میروند آن زنها	لِیَذْهَبْنَ	باید بروند آن زنها
متکلم وحده	اَذْهَبُ	میروم من	لِاَذْهَبْ	باید بروم من
متکلم مع الغیر	نَذْهَبُ	میرویم ما	لِنَذْهَبْ	باید برویم

۷۴ - فعل امر حاضر یا امر بصیغه شش صیغه دارد (مفرد و تثنیه و جمع مخاطب مخاطبه) و علامت معینی ندارد و طریقهٔ ساختنش این است که حرف تاء مضارعه را زاول فعل مضارع بیندازیم و حرف آخر را در صیغهٔ مفرد مخاطب اگر واو و الف یا نباشد جزم بدهیم و اگر واو یا الف یا یا باشد بیندازیم و نونهای عوض رفع را آخر صیغه های تثنیه و جمع مخاطب و مفرد و تثنیه مخاطبه حذف نمائیم و در صیغهٔ جمع عاطبه تغییر لفظی ندهیم مثلاً در فعل امر حاضر تَقِفُ (میایستی تو یکمرد) میگوئیم قِفْ

(بایست تو یکمرد) و در امر حاضر تَقِی (نگه میداری تو یکمرد) میگوئیم قِ (نگهدار تو یکمرد)

تصریف یک فعل امر حاضر از مصدر وِجْدان (یافتن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی
مفرد مخاطب	تَجِدُ	مییابی تو یکمرد	جِدْ	بیاب تو یکمرد
تثنیه مخاطب	تَجِدانِ	مییابید شما دو مرد	جِدا	بیابید شما دو مرد
جمع مخاطب	تَجِدُونَ	مییابید شما مردها	جِدُوا	بیابید شما مردها
مفرد مخاطبه	تَجِدِینَ	مییابی تو یک زن	جِدِی	بیاب تو یکزن
تثنیه مخاطبه	تَجِدانِ	مییابید شما دو زن	جِدا	بیابید شما دو زن
جمع مخاطبه	تَجِدْنَ	مییابید شما زنها	جِدْنَ	بیابید شما زنها

۷۵ - اگر بعد از آنکه حرف تاء را از اول شش صیغهٔ مخاطب و مخاطبهٔ فعل مضارع انداختیم حرف بعد از تاء ساکن بود چون ابتداء بساکن در کلمات عرب جایز نیست مجبوریم یک حرف همزهٔ زائد در اول فعل امر حاضر اضافه کنیم و این همزه در صورتیکه حرف وسط فعل مضارع پیش داشته باشد مضموم میشود و اگر حرف وسط فعل مضارع زبر یا زیر داشته باشد در هردو صورت همزهٔ زائده اول فعل امر مکسور میشود مثلاً در امر حاضر تَنْصُرُ (کمک میکنی تو یکمرد) میگوئیم اُنْصُرْ (کمک کن تو یکمرد) و در امر حاضر تَجْلِسُ (می نشینی تو یکمرد) و تَذْهَبُ (میروی تو یکمرد) میگوئیم اِذْهَبْ (برو تو یکمرد) و اِجْلِسْ (بنشین تو یکمرد)

تصریف یک فعل امر کامل از مصدر نَظَر (نگاه کردن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی
مفرد غایب	یَنْظُرُ	نگاه میکند او یکمرد	لِیَنْظُرْ	باید نگاه کند او یک مرد
تثنیهٔ غایب	یَنْظُرَانِ	نگاه میکنند آن دو مرد	لِیَنْظُرَا	باید نگاه کنند آن دو مرد
جمع غایب	یَنْظُرُونَ	نگاه میکنند آن مردها	لِیَنْظُرُوا	باید نگاه کنند آن مردها
مفردهٔ غایبه	تَنْظُرُ	نگاه میکند او یک زن	لِتَنْظُرْ	باید نگاه کند او یک زن
تثنیهٔ غایبه	تَنْظُرَانِ	نگاه میکنند آن دو زن	لِتَنْظُرَا	باید نگاه کنند آن دو زن
جمع غایبه	یَنْظُرْنَ	نگاه میکنند آن زنها	لِیَنْظُرْنَ	باید نگاه کنند آن زنها
مفرد مخاطب	تَنْظُرُ	نگاه میکنی تو یکمرد	اُنْظُرْ	نگاه کن تو یک مرد
تثنیهٔ مخاطب	تَنْظُرَانِ	نگاه میکنید شما دو مرد	اُنْظُرَا	نگاه کنید شما دو مرد
جمع مخاطب	تَنْظُرُونَ	نگاه میکنید شما مردها	اُنْظُرُوا	نگاه کنید شما مردها
مفردهٔ مخاطبه	تَنْظُرِینَ	نگاه میکنی تو یک زن	اُنْظُرِی	نگاه کن تو یک زن
تثنیهٔ مخاطبه	تَنْظُرَانِ	نگاه میکنید شما دو زن	اُنْظُرَا	نگاه کنید شما دو زن
جمع مخاطبه	تَنْظُرْنَ	نگاه میکنید شما زنها	اُنْظُرْنَ	نگاه کنید شما زنها
متکلم وحده	اَنْظُرُ	نگاه میکنم من	لِاَنْظُرْ	باید نگاه کنم من
متکلم مع الغیر	نَنْظُرُ	نگاه میکنیم ما	لِنَنْظُرْ	باید نگاه کنیم ما

تصریف یک فعل امر کامل از مصدر قضاء (حکم کردن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی
مفرد غایب	یَقْضِی	حکم میکند او یکمرد	لِیَقْضِ	باید حکم کند او یک مرد
تثنیهٔ غایب	یَقْضِیَانِ	حکم میکنند آن دو مرد	لِیَقْضِیَا	باید حکم کنند آن دو مرد
جمع غایب	یَقْضُونَ	حکم میکنند آن مردها	لِیَقْضُوا	باید حکم کنند آن مردها
مفردهٔ غایبه	تَقْضِی	حکم میکند او یک زن	لِتَقْضِ	باید حکم کند او یک زن
تثنیهٔ غایبه	تَقْضِیَانِ	حکم میکنند آن دو زن	لِتَقْضِیَا	باید حکم کنند آن دو زن
جمع غایبه	یَقْضِینَ	حکم میکنند آن زنها	لِیَقْضِینَ	باید حکم کنند آن زنها
مفرد مخاطب	تَقْضِی	حکم میکنی تو یکمرد	اِقْضِ	حکم کن تو یکمرد
تثنیهٔ مخاطب	تَقْضِیَانِ	حکم میکنید شما دو مرد	اِقْضِیَا	حکم کنید شما دو مرد
جمع مخاطب	تَقْضُونَ	حکم میکنید شما مردان	اِقْضُوا	حکم کنید شما مردان
مفردهٔ مخاطبه	تَقْضِینَ	حکم میکنی تو یک زن	اِقْضِی	حکم کن تو یک زن
تثنیهٔ مخاطبه	تَقْضِیَانِ	حکم میکنید شما دو زن	اِقْضِیَا	حکم کنید شما دو زن
جمع مخاطبه	تَقْضِینَ	حکم میکنید شما زنها	اِقْضِینَ	حکم کنید شما زنها
متکلم وحده	اَقْضِی	حکم میکنم من	لِاَقْضِ	باید حکم کنم من
متکلم مع الغیر	نَقْضِی	حکم میکنیم ما	لِنَقْضِ	باید حکم کنیم ما

تصریف یک فعل امر کامل از مصدر خَشْیَة (ترسیدن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل امر	معنی
مفرد غایب	یَخْشَی	میترسد او یک مرد	لِیَخْشَ	باید بترسد او یک مرد
تثنیه غایب	یَخْشَیانِ	میترسند آن دو مرد	لِیَخْشَیا	باید بترسند آن دو مرد
جمع غایب	یَخْشَوْنَ	میترسند آن مردها	لِیَخْشَوْا	باید بترسند آن مردها
مفرده غایبه	تَخْشَی	میترسد او یک زن	لِتَخْشَ	باید بترسد او یک زن
تثنیه غایبه	تَخْشَیانِ	میترسند آن دو زن	لِتَخْشَیا	باید بترسند آن دو زن
جمع غایبه	یَخْشَیْنَ	میترسند آن زنها	لِیَخْشَیْنَ	باید بترسند آن زنها
مفرد مخاطب	تَخْشَی	میترسی تو یک مرد	اِخْشَ	بترس تو یک مرد
تثنیه مخاطب	تَخْشَیانِ	میترسید شما دو مرد	اِخْشَیا	بترسید شما دو مرد
جمع مخاطب	تَخْشَوْنَ	میترسید شما مردان	اِخْشَوْا	بترسید شما مردها
مفرده مخاطبه	تَخْشَیْنَ	میترسی تو یک زن	اِخْشَیْ	بترس تو یک زن
تثنیه مخاطبه	تَخْشَیانِ	میترسید شما دو زن	اِخْشَیا	بترسید شما دو زن
جمع مخاطبه	تَخْشَیْنَ	میترسید شما زنها	اِخْشَیْنَ	بترسید شما زنها
متکلم وحده	اَخْشَی	میترسم من	لِاَخْشَ	باید بترسم من
متکلم مع الغیر	نَخْشَی	میترسیم ما	لِنَخْشَ	باید بترسیم ما

نکته - همیشه بعد از واو علامت جمع مذکر الف زائده ای مینویسند و نمیخوانند و آنرا الف کثرت گویند .

۶ - فعل نهی

۷۶ - فعل نهی فعلیست منفی و انشائی که میخواهد ترک کاری را در زمان حال یا آینده و این فعل را در فارسی امر منفی مینامند .

۷۷ - فعل نهی از فعل مضارع ساخته میشود و چهارده صیغه و یک علامت دارد و آن علامت حرف لا میباشد که جزء حروف جازمه است و وقتی این حرف بر سر فعل مضارع در میآید حرف آخر آنرا در پنج صیغه (مفرد غایب - مفردهٔ غایبه - مفرد مخاطب - متکلم وحده - متکلم مع الغیر) اگر واو و الف و یاء نباشد جزم میدهد و اگر واو و یاء و الف باشد حذف میکند و نونهای عوض رفع را از آخر هفت صیغه (چهار تثنیه - جمع غایب - جمع مخاطب - مفردهٔ مخاطبه) میاندازد و در دو صیغه (جمع غایبه - جمع مخاطبه) تغییر لفظی نمیدهد مثلا در فعل نهی یَقْعُدُ (می نشیند) گفته میشود لا یَقْعُدْ (نباید بنشیند او یکمرد) و در فعل نهی یَتْلُو (میخواند) و یَرْمِی (تیر میاندازد) و یَرْضَی (خشنود میشود) گفته میشود لا یَتْلُ (نباید بخواند او یک مرد) و لا یَرْمِ (نباید تیر بیندازد او یکمرد) و لا یَرْضَ (نباید خشنود شود او یکمرد)

تصریف یک فعل نهی از مصدر رِضایَة (خشنود شدن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل نهی	معنی
مفرد غایب	یَرْضیٰ	خشنود میشود او یکمرد	لا یَرْضَ	نباید خشنود شود او یکمرد
تثنیه غایب	یَرْضَیانِ	خشنود میشوند آن دو مرد	لا یَرْضَیا	نباید خشنود شوند آن دو مرد
جمع غایب	یَرْضَوْنَ	خشنود میشوند آن مردها	لا یَرْضَوا	نباید خشنود شوند آن مردها
مفردهٔ غایبه	تَرْضیٰ	خشنود میشود آن یکزن	لا تَرْضَ	نباید خشنود شود او یکزن
تثنیه غایبه	تَرْضَیانِ	خشنود میشوند آن دو زن	لا تَرْضَیا	نباید خشنود شوند آن دو زن
جمع غایبه	یَرْضَیْنَ	خشنود میشوند آن زنها	لا یَرْضَیْنَ	نباید خشنود شوند آن زنها
مفرد مخاطب	تَرْضیٰ	خشنود میشوی تو یکمرد	لا تَرْضَ	نباید خشنود شوی تو یکمرد
تثنیه مخاطب	تَرْضَیانِ	خشنود میشوید شما دو مرد	لا تَرْضَیا	نباید خشنود شوید شما دو مرد
جمع مخاطب	تَرْضَوْنَ	خشنود میشوید شما مردان	لا تَرْضَوا	نباید خشنود شوید شما مردان
مفردهٔ مخاطبه	تَرْضَیْنَ	خشنود میشوی تو یکزن	لا تَرْضَیْ	نباید خشنود شوی تو یکزن
تثنیه مخاطبه	تَرْضَیانِ	خشنود میشوید شما دو زن	لا تَرْضَیا	نباید خشنود شوید شما دو زن
جمع مخاطبه	تَرْضَیْنَ	خشنود میشوید شما زنها	لا تَرْضَیْنَ	نباید خشنود شوید شما زنها
متکلم وحده	اَرْضیٰ	خشنود میشوم من	لا اَرْضَ	نباید خشنود شوم من
متکلم مع الغیر	نَرْضیٰ	خشنود میشویم ما	لا نَرْضَ	نباید خشنود شویم ما

۷ - فعل جحد

۷۸ - فعل جحد یا ماضی منفی فعلی است اخباری و منفی که دلالت میکند بر واقع نشدن کاری در زمان گذشته

۷۹ - فعل جحد چهارده صیغه دارد و از فعل مضارع ساخته میشود و دارای دو علامت است یکی لَمْ و دیگری لَمّا که از حروف جازمه محسوب میشوند و این دو حرف وقتی بر سر فعل مضارع در آیند حرف آخر آنرا در پنج صیغه (مفرد غایب - مفردهٔ غایبه - مفرد مخاطب - متکلم وحده - متکلم مع الغیر) درصورتیکه واو والف و یار نباشد جزم میدهند واگر حرف آخر در این پنج صیغه واو یا یار یا الف مقصوره باشد میاندازند و نونهای عوض رفع را از آخر هفت صیغه (چهار تثنیه - جمع غایب - جمع مخاطب - مفردهٔ مخاطبه) حذف مینمایند و در دو صیغه (جمع غایبه و جمع مخاطبه) عمل لفظی ندارند و در عالم معنی هم فعل مضارع را تبدیل بماضی منفی میکنند و فرق میان لَمْ و لَمّا این است که حرف لَمْ قطع امید میکند مثل لَمْ اَقْرَاِ الدَّرْسَ (درس را نخوانده ام) ولی حرف لَمّا جای امید و انتظار باقی میگذارد مثل لَمّا اَکْتُبِ التَّمْرِینَ (هنوز تمرین را ننوشته ام)

۸۰ - ممکن است حرف لَمّا در اول فعل ماضی دیده شود در این صورت علامت فعل جحد نیست و تغییری در ظاهر فعل ماضی نمیدهد و معنای چونکه یا وقتی که میدهد مثل لَمّا جِئْتُ (وقتی که آمدم)

تصریف یک فعل جحد با علامت لَمْ و حرف استفهام از مصدر تلاوت (خواندن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل جحد	معنی
مفرد غایب	یَتْلُو	میخواند او یک مرد	اَلَمْ یَتْلُ	آیا نخوانده است او یکمرد
تثنیه غایب	یَتْلُوانِ	میخوانند آن دو مرد	اَلَمْ یَتْلُوا	آیا نخواندند آن دو مرد
جمع غایب	یَتْلُونَ	میخوانند آن مردها	اَلَمْ یَتْلُوا	آیا نخواندند آن مردها
مفرده غایبه	تَتْلُو	میخواند او یک زن	اَلَمْ تَتْلُ	آیا نخوانده است او یکزن
تثنیه غایبه	تَتْلُوانِ	میخوانند آن دو زن	اَلَمْ تَتْلُوا	آیا نخواندند آن دو زن
جمع غایبه	یَتْلُونَ	میخوانند آن زنها	اَلَمْ یَتْلُونَ	آیا نخواندند آن زنها
مفرد مخاطب	تَتْلُو	میخوانی تو یک مرد	اَلَمْ تَتْلُ	آیا نخواندی تو یکمرد
تثنیه مخاطب	تَتْلُوانِ	میخوانید شما دو مرد	اَلَمْ تَتْلُوا	آیا نخوانید شما دو مرد
جمع مخاطب	تَتْلُونَ	میخوانید شما مردها	اَلَمْ تَتْلُوا	آیا نخوانید شما مردها
مفرده مخاطبه	تَتْلِینَ	میخوانی تو یک زن	اَلَمْ تَتْلِی	آیا نخوانده ای تو یکزن
تثنیه مخاطبه	تَتْلُوانِ	میخوانید شما دو زن	اَلَمْ تَتْلُوا	آیا نخوانده اید شما دو زن
جمع مخاطبه	تَتْلُونَ	میخوانید شما زنها	اَلَمْ تَتْلُونَ	آیا نخوانده اید شما زنها
متکلم وحده	اَتْلُو	میخوانم من	اَلَمْ اَتْلُ	آیا نخوانده ام من
متکلم مع الغیر	نَتْلُو	میخوانیم ما	اَلَمْ نَتْلُ	آیا نخوانده ایم ما

تصریف یک فعل جحد با علامت لَمّا و حرف استفهام از مصدر قبول (پذیرفتن)

صیغه	فعل مضارع	معنی	فعل جحد	معنی
مفرد غایب	یَقْبَلُ	میپذیرد او یکمرد	اَوَلَمّا یَقْبَلْ	آیا هنوز نپذیرفته است او یکمرد
تثنیه غایب	یَقْبَلانِ	میپذیرند آن دو مرد	اَوَلَمّا یَقْبَلا	آیا هنوز نپذیرفته اند آن دو مرد
جمع غایب	یَقْبَلُونَ	میپذیرند آن مردها	اَوَلَمّا یَقْبَلُوا	آیا هنوز نپذیرفته اند آن مردها
مفرده غایبه	تَقْبَلُ	میپذیرد او یک زن	اَوَلَمّا تَقْبَلْ	آیا هنوز نپذیرفته است او یکزن
تثنیه غایبه	تَقْبَلانِ	میپذیرند آن دو زن	اَوَلَمّا تَقْبَلا	آیا هنوز نپذیرفته اند آن دو زن
جمع غایبه	یَقْبَلْنَ	میپذیرند آن زنها	اَوَلَمّا یَقْبَلْنَ	آیا هنوز نپذیرفته اند آن زنها
مفرد مخاطب	تَقْبَلُ	می پذیری تو یکمرد	اَوَلَمّا تَقْبَلْ	آیا هنوز نپذیرفته ای تو یکمرد
تثنیه مخاطب	تَقْبَلانِ	می پذیرید شما دو مرد	اَوَلَمّا تَقْبَلا	آیا هنوز نپذیرفته اید شما دو مرد
جمع مخاطب	تَقْبَلُونَ	می پذیرید شما مردها	اَوَلَمّا تَقْبَلُوا	آیا هنوز نپذیرفته اید شما مردها
مفرده مخاطبه	تَقْبَلِینَ	می پذیری تو یکزن	اَوَلَمّا تَقْبَلِی	آیا هنوز نپذیرفته ای تو یکزن
تثنیه مخاطبه	تَقْبَلانِ	می پذیرید شما دو زن	اَوَلَمّا تَقْبَلا	آیا هنوز نپذیرفته اید شما دو زن
جمع مخاطبه	تَقْبَلْنَ	می پذیرید شما زنها	اَوَلَمّا یَقْبَلْنَ	آیا هنوز نپذیرفته اید شما زنها
متکلم وحده	اَقْبَلُ	می پذیرم من	اَوَلَمّا اَقْبَلْ	آیا هنوز نپذیرفته ام من
متکلم مع الغیر	نَقْبَلُ	می پذیریم ما	اَوَلَمّا نَقْبَلْ	آیا هنوز نپذیرفته ایم ما

نکته - حرف واو بعد از همزهٔ استفهام حرف زائد محسوب میشود و عمل و معنائی ندارد.

۸ - فعل نفی

۸۱ - فعل نفی فعل اخباری منفی است که دلالت میکند بر واقع نشدن کاری در زمان حال یا آینده که در فارسی فعل مضارع منفی نامیده میشود.

۸۲ - فعل نفی از فعل مضارع ساخته میشود و چهارده صیغه و دو علامت دارد یکی حرف لا و دیگری ما و این دو حرف هم بر سر فعل ماضی در میآیند و هم بر سر فعل مضارع و هر دو را منفی میسازند و عمل لفظی هم ندارند و تصریف این فعل در ضمن تصریف فعلهای ماضی و مضارع ذکر شده و تجدید و تکرار آن لزومی ندارد.

۸۳ - فعلهای شش گانهٔ امر که از مصدر عرب ساخته میشوند از یک نقطهٔ نظر بدو دسته مثبت و منفی تقسیم میشوند که قبلاً شرح داده شد و از نقطهٔ نظر دیگر بدو دستهٔ اخباری و انشائی منقسم میگردند.

۸۴ - فعل اخباری فعلیست که در آن هم احتمال صدق برود و هم گمان دروغ و افعال اخباری عبارتند از فعلهای ماضی و مضارع و نفی و جحد.

۸۵ - فعل انشائی فعلی است که در آن گمان دروغ نمیرود و افعال انشائی عبارتند از فعلهای امر و نهی و هر فعل اخباری که در اولش یکی از ادوات استفهام باشد مثل اُكْتُبْ (بنویس) لَاتَجْلِسْ (منشین) هَلْ جَاءَ (آیا آمد) اَتَعْلَمُ (آیا میدانی) اَلَاتَذْهَبُ (آیا نمیروی) اَلَمْ اَقُلْ لَكَ (آیا برای تو نگفتم)

۹ - فعل لازم و متعدّی

۸۶ - فعل لازم فعلی است که بعد از خود فقط اسم مرفوعی بنام فاعل یا اسم بخواهد و نتوانیم بعد از معنی فارسی آن کلمهٔ کسیرا یا چیزیرا در آوریم مثل جَاءَ (آمد) که وقتی بگوئیم جَاءَ الْمُعَلِّمُ (آمد معلم) جمله تمام میشود و مثل كَانَ (بود) که وقتی که بگوئیم كَانَ عَلِیٌّ مُسَافِرًا (علی مسافر بود) جمله تمامست و بعد از این دو فعل نمیشود کلمه کسیرا یا چیزیرا ذکر کرد.

۸۷ - فعل متعدّی فعلی است که علاوه بر فاعل مرفوع اسم منصوبی بنام مفعولٌ به بخواهد که بفارسی مفعولٌ بواسطه گفته میشود و بعبارت دیگر بتوانیم بعد از معنی فارسی آن کلمهٔ کسیرا یا چیزیرا در آوریم مثل قَرَأَ التِّلْمِیذُ دَرْسًا (خواند شاگرد درس را) و رَأَی الْمُسَافِرُ صَدِیقَهُ (دید مسافر دوستش را)

۸۸ - فعل لازم را در عربی بشش وسیله متعدّی میکنند که چهار تای آن بعداً (در خاصیت بابهای ثلاثی مزیدٌ فیه) گفته خواهد شد و دو وسیلهٔ دیگرش یکی اینست که بر سر اسمی که میخواهند مفعولٌ به ساخته شود یک حرف جار در میآورند مثل ذَهَبَ (رفت) که اگر بخواهیم متعدّی شود میگوئیم ذَهَبَ التِّلْمِیذُ بِکِتَابٍ (برد شاگرد کتاب را) و دیگر آنکه بر سر مفعولٌ به حرف عَلَی در میآوریم مثل خَافَ (ترسید) که وقتی بخواهیم متعدّی شود مثل خَافَتِ الْاُمُّ عَلَی وَلَدِهَا (ترساند مادر فرزندش را)

۱۰ - فعل معلوم و مجهول

۸۸ - فعل معلوم فعلیست که کنندهٔ آن کار یا دارندهٔ آن صفت معلوم باشد مثل بَرِدَ الْهَوَاءُ (سرد شد هوا) که دارندهٔ صفت سردی یعنی هوا معلوم است و مانند قَامَ الْمُعَلِّمُ (برخاست معلّم) و قَرَأَ التِّلْمِيذُ دَرْسًا (خواند شاگرد درس را) که ایستنده و خواننده یعنی معلّم و شاگرد معلوم است

۸۹ - فعل مجهول فعلیست که کنندهٔ آن معلوم نباشد مثل قُرِأَ الدَّرْسُ (خوانده شد درس) که خوانندهٔ درس معلوم نیست

۹۰ - فعل معلوم ممکن است لازم باشد یا متعدّی ولی فعل مجهول همیشه متعدّیست زیرا فعل لازم چون مفعولٌ به نمیگیرد هیچ وقت مجهول نمیشود

۹۱ - اگر بخواهند فعل ماضی معلوم متعدّی را مجهول کنند یک حرف بآخر مانده اش را مکسور میکنند و هر چند حرف متحرّک که پیش از آن حرف مکسور دیده میشود مضموم میسازند مثلاً مجهول این فعلها نَصَرَ (کمک کرد) زَلْزَلَ (لرزاند) أَكْرَمَ (گرامی داشت) اِكْتَسَبَ (بدست آورد) اِسْتَعْمَلَ (بکار برد) میشود نُصِرَ (کمک کرده شد) زُلْزِلَ (لرزانده شد) أُكْرِمَ (گرامی داشته شد) اُكْتُسِبَ (بدست آورده شد) اُسْتُعْمِلَ (بکار برده شد)

۹۲ - برای مجهول کردن فعل مضارع متعدّی معلوم باید حرف اوّلش را مضموم و یک حرف

بآخر مانده اش را مفتوح نمود مثلاً مجهول این فعلها يَفْقِدُ (گم میکند) يُدَحْرِجُ (میغلطاند) يُحْسِنُ (نیکی میکند) يَكْتَسِبُ (بدست میآورد) يَسْتَخْرِجُ (بیرون میآورد) میشود يُفْقَدُ (گم کرده میشود) يُدَحْرَجُ (غلطانده میشود) يُحْسَنُ (نیکی کرده میشود) يُكْتَسَبُ (بدست آورده میشود) يُسْتَخْرَجُ (بیرون آورده میشود)

۹۳ - همانطور که فعلهای امر و نهی و جحد و نفی معلوم از فعل مضارع معلوم ساخته میشود باید امر و نهی و نفی و جحد مجهول هم از مضارع مجهول ساخته شود.

۹۴ - اگر در وسط فعل ماضی معلوم الفی باشد که بجای واو یا الف نشسته باشد وقتی فعل ماضی مجهول شود آن الف بدل بیاء میشود مثلاً فعلهای معلوم قَالَ (گفت) بَاعَ (فروخت) أَقَالَ (بخشید گناه را) أَفَادَ (فایده داد) اِسْتَضَاءَ (کسب روشنائی کرد) اِسْتَفَادَ (فایده برد) در اصل قَوَلَ و بَيَعَ و أَقْوَلَ و أَفْيَدَ و اِسْتَضْوَءَ و اِسْتَفْيَدَ بوده است مجهولشان میشود قِيلَ (گفته شد) بِيعَ (فروخته شد) أُقِيلَ (بخشیده شد) أُفِيدَ (فایده داده شد) اُسْتُضِيءَ (کسب روشنائی کرده شد) اُسْتُفِيدَ (فایده برده شد)

۹۵ - اگر در وسط فعل ماضی معلوم الف زائدی باشد وقتی فعل ماضی مجهول شود الف بدل بواو میشود مثل شَاهَدَ (دید) تَظَاهَرَ (خودنمائی کرد) مجهولشان میشود شُوهِدَ (دیده شد) تُظُوهِرَ (خودنمائی کرد)

۱۱ – فعل مجرّد و مزیدٌ فیه

۹۶ – مجرّد فعلی را گویند که تمام حروف صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش اصلی باشد و مزیدٌ فیه فعلی را خوانند که بحروف اصلی صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش یک یا دو یا سه حرف افزوده باشند. پس برای شناختن فعلی که مجرّد است یا مزیدٌ فیه باید بصیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش مراجعه کرد

۹۷ – هر یک از دو قسم فعل مجرّد و مزیدٌ فیه دو نوع است ثلاثی (سه حرفی) و رباعی (چهار حرفی) پس فعل ماضی از این حیث بر چهار قسم است

اوّل فعل ثلاثی مجرّد یعنی فعلی که صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش سه حرفی و تمام حروفش اصلی باشد و چنین فعلی از سه وزن خارج نیست یا بروزن فَعَلَ میآید مثل دَخَلَ (وارد شد) یا بروزن فَعِلَ مثل عَلِمَ (دانست) یا بروزن فَعُلَ مثل کَبُرَ (بزرگ شد)

دوّم فعل ثلاثی مزیدٌ فیه یعنی فعلی که صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش در اصل سه حرفی بوده و بعداً یک یا دو یا سه حرف بر آن افزوده باشند مثل اَکْرَمَ (گرامی داشت) اَیَّدَ (کمک کرد) شاهَدَ (دید) اِجْتَهَدَ (کوشید) اِنْقَطَعَ (جدا شد) اِسْتَخْرَجَ (بیرون آورد) که در اصل کَرُمَ (گرامی شد) اَیَدَ (توانا شد) شَهِدَ (گواهی داد) جَهَدَ (کوشید) قَطَعَ (برید) خَرَجَ (بیرون آمد) بوده است

سوّم فعل رباعی مجرّد یعنی فعلی که صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش چهار حرفی و تمام حروفش اصلی باشد مثل دَحْرَجَ (غلطاند) زَلْزَلَ (لرزاند)

چهارم رباعی مزیدٌ فیه یعنی فعلی که صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش در اصل چهار حرفی بوده و یک یا دو حرف بر آن افزوده باشند مثل تَدَحْرَجَ (غلطید) و اِطْمَأَنَّ (خاطر جمع شد) که در اصل دَحْرَجَ (غلطاند) و طَمْأَنَ (بآرامی کار کرد) بوده

۹۸ – برای اینکه فعل مجرّدی را مزیدٌ فیه کنند یا حرفی از حروف اصلی مکرّر میکنند مثل صَدَقَ (راست گفت) و سَلَطَ (چیره شد) و ضَمَحَلَ (نابود شد) که در مزیدٌ فیه اینها گفته میشود صَدَّقَ (باور کرد) تَسَلَّطَ (چیره شد) و اِضْمَحَلَّ (نابود شد) و یا یک یا دو یا سه حرف از حروف دهگانهٔ زائده را که در سه جملهٔ زیر دیده میشود بدان میافزایند و حروف را برای اینکه بهتر بخاطرها سپرده شود در سه جمله جا داده اند سَأَلْتُمُونیها (شما مردها آنرا از من پرسیدید) هُمْ یَتَسَاءَلُونَ (آن مردها می پرسند) اَلْیَوْمَ تَنْسَاهُ (امروز آنرا فراموش میکنی)

(ا ل ی و م ت ن س ا ه)

۱۲ - ابواب فعل ثلاثی مجرّد

۹۹ - بطوریکه قبلاً گفته شد صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضی ثلاثی مجرّد بر یکی از سه وزن فَعَلَ یا فَعِلَ یا فَعُلَ میآید ولی وقتی فعل مضارع آنهارا هم در نظر بگیریم متوجه میشویم که فعل ثلاثی مجرّد شش باب دارد (بشرح جدول زیر)

۱۰۰ - کلمه‌ای که فعل مجرّد یا مزیدٌ فیه را با آن می‌سنجند میزان نامیده میشود و فعلی که با میزان سنجیده میشود موزون نام دارد و میزان سنجیدن فعل ثلاثی مجرّد کلمهٔ فعل (فا و عین و لام) میباشد و حرف اوّل میزان را که برابر فاء فعل است فاء الفعل و حروف دوّم را عین الفعل و حرف سوّم را لام الفعل گویند مثلاً در موقع موازنهٔ قَطَعَ با فَعَلَ میگویند قاف فاء الفعل و طاء عین الفعل و عین لام الفعل است

جدول بابهای فعل ثلاثی مجرّد

شماره باب	میزان ماضی	میزان مضارع	موزون ماضی	معنی	موزون مضارع	معنی
اول	فَعَلَ	یَفْعُلُ	نَصَرَ	کمک کرد	یَنْصُرُ	کمک میکند
دوم	فَعَلَ	یَفْعِلُ	فَقَدَ	گم کرد	یَفْقِدُ	گم میکند
سوم	فَعَلَ	یَفْعَلُ	ذَهَبَ	رفت	یَذْهَبُ	میرود
چهارم	فَعِلَ	یَفْعَلُ	شَهِدَ	گواهی داد	یَشْهَدُ	گواهی میدهد
پنجم	فَعِلَ	یَفْعِلُ	حَسِبَ	شمرد	یَحْسِبُ	[illegible]
ششم	فَعُلَ	یَفْعُلُ	شَرُفَ	گرامی شد	یَشْرُفُ	گرامی میشود

نکته - هر فعل مجرّدیکه بر وزن یکی از بابهای اوّل تا پنجم باشد یا لازم است یا متعدی ولی هر فعلی که بر وزن باب ششم باشد حتماً لازم است

۱۳ - ابواب فعل ثلاثی مزیدٌ فیه

۱۰۱ - فعل ماضی ثلاثی مزیدٌ فیه بدوازده وزن دیده میشود و بعبارت دیگر فعل ثلاثی مزیدٌ فیه دوازده باب دارد و این دوازده باب بسه دسته تقسیم شده‌اند فعل ماضی سه باب از آنها یک حرف زیاد میشود و در ماضی پنج باب دو حرف در ماضی چهار باب سه حرف ولی از میان این دوازده باب هشت باب بیشتر مورد استعمال دارد و ما در جدول زیر فقط بذکر آن هشت باب اکتفاء میکنیم

جدول بابهای فعل ثلاثی مزیدٌ فیه

مصدر باب	میزان ماضی	میزان مضارع	موزون ماضی	معنی	موزون مضارع	معنی	مصدر فعل	حروف زائده
اِفْعال	اَفْعَلَ	یُفْعِلُ	اَکْرَمَ	گرامی داشت	یُکْرِمُ	گرامی میدارد	اِکْرام	همزهٔ قطع مفتوحه در اول
تَفْعیل	فَعَّلَ	یُفَعِّلُ	اَیَّدَ	کمک کرد	یُؤَیِّدُ	کمک میکند	تأیید	تکرار عین الفعل
مُفاعَلَه	فاعَلَ	یُفاعِلُ	جاهَدَ	کوشید	یُجاهِدُ	میکوشد	مُجاهَدَه	الف در وسط
تَفَعُّل	تَفَعَّلَ	یَتَفَعَّلُ	تَسَلَّطَ	چیره شد	یَتَسَلَّطُ	چیره میشود	تَسَلُّط	تاء مفتوحه در اول و تکرار عین الفعل
تَفاعُل	تَفاعَلَ	یَتَفاعَلُ	تَعادَلَ	برابر شد	یَتَعادَلُ	برابر میشود	تَعادُل	تاء مفتوحه در اول و الف در وسط
اِفْتِعال	اِفْتَعَلَ	یَفْتَعِلُ	اِمْتَنَعَ	سرپیچی کرد	یَمْتَنِعُ	سرپیچی میکند	اِمْتِناع	همزهٔ وصل مکسوره در اول و تاء مفتوحه در وسط
اِنْفِعال	اِنْفَعَلَ	یَنْفَعِلُ	اِنْصَرَفَ	برگشت	یَنْصَرِفُ	برمیگردد	اِنْصِراف	همزهٔ وصل مکسوره و نون ساکنه در اول
اِسْتِفْعال	اِسْتَفْعَلَ	یَسْتَفْعِلُ	اِسْتَعْمَلَ	بکار برد	یَسْتَعْمِلُ	بکار میبرد	اِسْتِعْمال	همزهٔ وصل مکسوره و سین ساکنه و تاء مفتوحه در اول

۱۰۲ - فعل ماضی ثلاثی مزیدٌ فیه را هم با کلمه‌ای هم وزن خود می‌سنجند و میگویند هر حرفی که در میزان زائد است همان حرف بعینه در موزون زائد است مثلاً در موقع سنجیدن أَکْرَمَ با أَفْعَلَ حرف همزهٔ مفتوحه را در هر دو کلمه زائد میدانند و در موقع سنجیدن اِجْتَهَدَ با اِفْتَعَلَ دو حرف همزه و تا را در هر دو کلمه زائد تشخیص میدهند و همچنین میگویند در دو کلمهٔ اِسْتَخْرَجَ و اِسْتَفْعَلَ سه حرف همزه و سین و تا زائد است

۱۰۳ - مصدر باب اِفْعال ممکن است بر وزن اِفالَه هم دیده شود مثل اِقالَه (بجای اِقْوال) و اِشاعَه (بجای اِشْیاع) و همچنین مصدر باب تَفْعیل بر وزنهای تَفْعِلَه و تِفْعال هم دیده میشود مثل تَذْکِرَه و تِذْکار که مصدر دیگرش تذکیر است و مصدر باب مُفاعَلَه بر وزن فِعال هم می‌آید مثل نِزاع و نِکاح و وِصال (بجای منازعه و مناکحه و مواصله) و مصدر باب اِسْتِفْعال بر وزن اِسْتِفالَه هم میآید مثل اِسْتِقامَه (بجای اِسْتِقْوام) و اِسْتِضاعَه (بجای اِسْتِیضاع)

۱۰۴ - چهار باب اِفعال و تَفعیل و مُفاعَلَه و اِسْتِفعال این خاصیت را دارند که فعل لازم را متعدّی میسازند مثلاً وقتی فعلهای حَسُنَ (نیکو شد) فَرِحَ (شاد شد) بَعُدَ (دور شد) خَرَجَ (بیرون آمد) باین بابها نقل شود میشود أَحْسَنَ (نیکو کرد) فَرَّحَ (شاد کرد) باعَدَ (دور کرد) اِسْتَخْرَجَ (بیرون آورد)

۱۰۵ - از جمله خواص بابهای تَفَعُّل و تَفاعُل و اِفْتِعال و اِنْفِعال این است که فعل متعدّی را لازم میسازند مثلاً وقتی فعلهای کَسَّرَ (شکست) باعَدَ (دور کرد) جَمَعَ (انباشته کرد) هَدَمَ (ویران کرد) باین بابها نقل شود میشود تَکَسَّرَ (شکسته شد) تَباعَدَ (دور شد) اِجْتَمَعَ (انباشته شد) اِنْهَدَمَ (ویران شد)

۱۴ - ابواب فعل رباعی مجرّد و رباعی مزیدٌ فیه

۱۰۶ - فعل رباعی مجرّد یک باب بیشتر ندارد و میزان سنجیدنش هم فَعْلَلَ میباشد که در موقع مقایسه میگویند حرف اوّل موزون فاء الفعل و حرف دوّم عین الفعل و حرف سوّم لام الفعل اوّل و حرف چهارم لام الفعل دوّم است مثلاً در موقع سنجیدن دَحْرَجَ با فَعْلَلَ میگویند دال فاء الفعل حا عین الفعل را لام الفعل اوّل جیم لام الفعل دوّم و در سنجیدن فعل رباعی مزیدٌ فیه هم مثل فعل ثلاثی مزیدٌ فیه رفتار میکنند

۱۰۷ - ماضی فعل رباعی مزیدٌ فیه بسه وزن دیده میشود پس میتوان گفت فعل رباعی مزیدٌ فیه سه باب دارد که در فعل ماضی یک بابش یک حرف و در ماضی دو باب دو حرف زیاد میشود و ما در اینجا فقط بذکر دو باب از آنها که بیشتر استعمال میشود می‌پردازیم

جدول بابهای فعل رُباعی مجرّد و رباعی مزیدٌفیه

مصدر باب	میزان ماضی	میزان مضارع	موزون ماضی	معنی	موزون مضارع	معنی	مصدر فعل	حروف زائد
فَعْلَلَه یا فِعْلال	فَعْلَلَ	یُفَعْلِلُ	زَلْزَلَ	لرزاند	یُزَلْزِلُ	میلرزاند	زَلْزَلَه یا زِلْزال	ندارد
تَفَعْلُل	تَفَعْلَلَ	یَتَفَعْلَلُ	تَزَلْزَلَ	لرزید	یَتَزَلْزَلُ	میلرزد	تَزَلْزُل	تاء مفتوحه در اول
اِفْعِلّال	اِفْعَلَلَّ	یَفْعَلِلُّ	اِطْمَأَنَّ	خاطر جمع شد	یَطْمَئِنُّ	خاطر جمع میشود	اِطْمینان	همزهٔ وصل مکسور در اول و تکرار لام الفعل

۱۵ - فعل سالم - صحیح - معتلّ

۱۰۸ - صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضی مجرّد از سه حال خارج نیست یا سالم است یا صحیح یا معتلّ

۱۰۹ - سالم فعل ماضی مجرّدی را گویند که در حروف اصلی صیغهٔ مفرد غایبش واو والف و یاء و همزه و دو حرف همجنس دیده نشود و چنین فعلی یا ثلاثی مجرّد است مثل جَلَسَ (نشست) و یا رباعی مجرّد است مثل دَحْرَجَ (غلطاند)

۱۱۰ - صحیح فعل ماضی مجرّدیست که در حرف اصلی صیغهٔ مفرد غایبش فقط واو و الف و یاء بطور تنهائی دیده نشود پس باید در ماضی فعل صحیح یا همزه یا دو حرف همجنس دیده شود و گاهی همزه با واو و یا دو حرف همجنس هم دیده میشود

۱۱۱ - فعل صحیح خودش بر دو قسم است مهموز و مضاعف

۱۱۲ - مهموز فعل ثلاثی مجرّدیست که یکی از حروف اصلی صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش همزه باشد حال اگر این همزه در اوّل فعل ماضی دیده شد نامش مهموز الفاء است مثل اَخَذَ (گرفت) اَذِنَ (اجازه داد) اَدُبَ (هنرمند شد) واگر حرف همزه در وسط فعل ماضی باشد مهموز العین نام دارد مثل سَأَلَ (پرسید) سَئِمَ (بتنگ آمد) لَؤُمَ (پست شد) واگر حرف همزه در آخر فعل ماضی باشد اسمش مهموز اللام است مثل جاءَ (آمد) بَرَأَ (بیگناه شد)

جَرُأَ (دلیرشد)

۱۱۳ - مضاعف فعل مجرّدیست که دو حرف از حروف اصلی صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش همجنس باشد و مضاعف هم بر دو نوع است ثلاثی و رباعی

۱۱۴ - مضاعف ثلاثی فعل ثلاثی مجرّدیست که حرف دوّم و سوّم صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش همجنس باشد و این دو حرف گاهی ادغام میشود یعنی یک حرف نوشته و دو حرف خوانده میشود مانند مَدَّ (کشید) که اصلش مَدَدَ بوده است و گاهی ادغام نمیشود مانند مَدَدْتُم (کشیدید شما) و یَمْدُدْنَ (میکشند آنها)

۱۱۵ - مضاعف رباعی فعل ماضی رباعی مجرّدیست که حرف اوّل و سوّم و دوّم و چهارمش همجنس باشد و در چنین فعلی هرگز ادغام جایز نیست مثل زَلْزَلَ (لرزاند) وَسْوَسَ (بشک انداخت)

۱۶ - اقسام معتلّ

۱۱۶ - معتلّ فعل ثلاثی مجرّدیست که یک یا دو حرف از حروف اصلی صیغهٔ مفرد غایبش حرف علّه باشد و حروف علّه سه تاست (واو و یار و الف جانشین واو یا یار)

۱۱۷ - فعل معتلّ یک حرفی بر سه قسم است مثال - اجوف - ناقص

۱۷ - مثال

۱۱۸ - مثال فعل ماضی ثلاثی مجرّدیست که حرف اوّل صیغهٔ مفرد غایبش واو یا یار باشد پس اگر حرف اوّل ماضیش واو شد مثال واوی نام دارد مانند وَضَعَ (گذاشت) وَدِمَ (آماس کرد) وَجُهَ (آبرومند شد) و اگر حرف اوّل یار باشد مثال یائی نامیده میشود مثل یَسَرَ (قمار کرد) یَبِسَ (خشک شد) یَمُنَ (مبارک شد)

۱۸ - اجوف

۱۱۹ - اجوف فعل ماضی ثلاثی مجرّدیست که حرف دوّم صیغهٔ مفرد غایبش واو یا یار باشد و این واو یا یار بیشتر اوقات قلب بالف میشود و در صورتیکه حرف دوّم ماضی واو باشد اجوف واویست مثل قَوَلَ (گفت) و خَوِفَ (ترسید) که باید گفته شود قالَ و خافَ و اگر حرف دوّم یار باشد اجوف یائیست مثل بَیَعَ (فروخت) و هَیِبَ (ترسید) که باید گفت باعَ و هابَ

۱۹ - ناقص

۱۲۰ - ناقص فعل ماضی ثلاثی مجرّدیست که حرف سوّم صیغهٔ مفرد غایبش واو یا یار باشد و حرف واو یا یار یا قلب بالف میشود یا بحال خود باقی میماند و اگر

حرف سوم واو باشد نامش ناقص واویست مثل تَلَوَ (خواند) و دَخُوَ (سست شد) که باید اوّلی را گفت تَلاَ و اگر حرف سوم یاء باشد اسمش ناقص یائیست مثل قَضَیَ (حکم کرد) و خَشِیَ (ترسید) که باید اوّلی را گفت قَضیٰ

۲۰ - لفیف

۱۲۱ - معتلّ دو حرفی را لفیف میگویند و لفیف هم بر دو نوع است مفروق و مقرون

۱۲۲ - لفیف مفروق فعل ماضی ثلاثی مجرّدیست که حرف اوّل و سوّم صیغهٔ مفرد غایب فعل ماضیش واو و یاء باشد و حرف یاء آخر فعل ماضی گاهی قلب بالف میشود و گاهی بحال خود باقی میماند مثل وَقَیَ (نگاهداشت) و وَلِیَ (دوست داشت) که باید اوّلی را گفت وَقیٰ

۱۲۳ - لفیف مقرون فعل ماضی ثلاثی مجرّدیست که حرف دوّم و سوّم صیغهٔ مفرد غایبش واو و یاء یا هر دو یاء باشد و حرف یاء آخر این فعل هم گاهی قلب بالف میشود مثل غَوَیَ (گمراه شد) که باید گفته شود غَویٰ و گاهی بحال خود باقی میماند مانند حَیِیَ (زنده شد) و طَوِیَ (گرسنه شد) که باید بحال خود باقی باشد

نکته - اگر دو حرف واو و یاء در وسط یا آخر کلمهٔ عربی واقع شود و خودش متحرک

(بهر حرکتی) و حرف جلوش مفتوح باشد قلب بالف میشود مثل جَوَدَ (بخشید) و خَوِفَ (ترسید) و شَیَعَ (پراکنده شد) و هَیَبَ (ترسید) که باید گفته شود جادَ - خافَ - شاعَ - هابَ و دَعَوَ خواند و دَمیٰ (تیر انداخت) که باید گفت دَعا و دَمیٰ

تکمیل

تجزیه و تمرین (۲)

چون مبحث قواعد مربوط بفعل مختصراً خاتمه پذیرفت بهتر آنست که مقداری عبارات عربی تجزیه شود تا مطالعه کنندگان در این قسمت هم ورزش و تمرینی کرده بیشتر و بهتر مطالب را بهضم و مرکوز ذهن سازند

(۱) اِقْتَنِ الْعِلْمَ فَاِنَّكَ اِنِ احْتَجْتَ اِلَيْهِ - مانَكَ وَاِنِ اسْتَغْنَيْتَ عَنْهُ - زانَكَ :

ترجمه - دانش ذخیره کن زیرا اگر نیازمند بدان شوی کمک زندگی تست و اگر بی نیاز از آن گردی وسیلهٔ آرایش تست

لغت	معنی	تجزیه
اِقْتَنِ	ذخیره کن	فعل امر - مفرد مخاطب - معلوم - متعدی - ثلاثی مزید فیه (باب افتعال) ناقص یائی مجردش قَنَیَ بوده است)
اَلْعِلْمَ	دانش	اسم مفرد - مذکر مجازی - معنی - جنس - معرف بال - جامد - متصرف منصرف
فَ	پس	حرف جامد - غیر متصرف
اِنَّ	بدرستیکه	حرف جامد - غیر متصرف.
كَ	تو کمرد	ضمیر متصل - جامد غیر متصرف - معرفه ذاتی
اِنْ	اگر	حرف. جامد - غیر متصرف

احْتَجْتَ	نیازمند شدی	مفرد مخاطب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مزید فیه (باب افتعال) اجوف واوی (اصلش حَوَجَ بوده است)
اِلَى	بسوی	حرف - جامد - غیر متصرف
هِ	آن	ضمیر متصل - جامد - غیر متصرف - معرفه ذاتی
مانَ	کمک کرد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - متعدی - ثلاثی مجرد - اجوف واوی (اصلش مَوَنَ بوده است)
كَ	ترا	ضمیر متصل جامد - غیر متصرف - معرفه ذاتی
وَ	و	حرف جامد - غیر متصرف
اِنْ	اگر	حرف - جامد - غیر متصرف
اسْتَغْنَيْتَ	بی نیاز شدی	مفرد مخاطب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مزید فیه ناقص یائی (مجردش غَنَيَ بوده است)
عَنْ	از	حرف - جامد - غیر متصرف
هُ	آن	ضمیر متصل - جامد - غیر متصرف - معرفه ذاتی
زانَ	آرایش داد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - متعدی - ثلاثی مجرد - اجوف یائی (اصلش زَيَنَ)
كَ	ترا	ضمیر متصل - جامد - غیر متصرف - معرفه ذاتی

(۲) لا تَسْتَحْقِرَنَّ الرَّأْيَ الْجَزِيلَ - اِذا اَتاكَ بِهِ الرَّجُلُ الْحَقِيرُ - لِاَنَّ الدُّرَّةَ لا يُسْتَهانُ بِها لِهَوانِ غائِصِها

ترجمه - اگر مرد گمنامی اندیشه درستی اظهار کرد آنرا خوار مشمار زیرا اگر شخص پستی مروارید را آشکار کند از قیمت مروارید کاسته نمیشود.

لغت　معنی　تجزیه

لَاتَسْتَحْقِرَنَّ　خوار مشمار البته البته　مفرد مخاطب از فعل نهی - معلوم - متعدّی - ثلاثی مزید فیه (باب استفعال) سالم - مؤکّد بنون تاکید ثقیله

الرَّأْيَ　اندیشه　اسم - مفرد - جامد - معنی - معرّف بال - جنس - مذکّر مجازی - متصرّف - منصرف

الجَزِيل　بزرگ و مهم　اسم - مفرد - مذکّر مجازی - معنی - مشتق - معرّف بال - متصرّف - منصرف - جنس

إذا　اگر　اسم شرط - جامد - غیر متصرّف - نکره

أَتَاكَ　آورد　مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - ثلاثی مجرّد - لازم اصلی و متعدّی عارضی (بوسیله حرف باء) مهموز الفاء و ناقص یائی (اصلش أَتَيَ)

كَ　ترا　ضمیر متّصل - جامد - غیر متصرّف - معرفه ذاتی

بِ　　حرف - جامد - غیر متصرّف

ه　آنرا　ضمیر متّصل - جامد - غیر متصرّف - معرفه ذاتی

الرَّجُلُ　مرد　اسم - مفرد - مذکّر حقیقی - ذات - جنس - معرّف بال - جامد - متصرّف - منصرف

الحَقِيرُ　کوچک و پست　اسم ذات - جنس - مذکّر حقیقی - مفرد - مشتق - متصرّف - منصرف - معرّف بال - جنس

لِ　برای　حرف - جامد - غیر متصرّف

أَنَّ　اینکه　حرف - جامد - غیر متصرّف

الدُّرَّةَ　مروارید　اسم - مفرد - مؤنّث مجازی - ذات - جنس - معرّف بال - جامد - منصرف - متصرّف

لَايُسْتَهَانُ　خوار کرده نمیشود　مفرد غایب از فعل نفی - مجهول - متعدّی - ثلاثی مزید فیه (باب استفعال) اجوف واوی (مجرّدش هَوَنَ)

ب　به　مکرّر

ها　آن　ضمیر متّصل - جامد - غیر متصرّف - معرفه ذاتی

ل　برای　مکرّر

هَوَانِ　خواری　اسم - مفرد - معنی - جامد - مذکّر مجازی - معرّف باضافه - متصرّف - منصرف - جنس

غائِصِ　شناکننده　اسم - مفرد - مذکّر - ذات - جنس - مشتق - معرّف باضافه - متصرّف - منصرف

ها　آن　مکرّر

۳ - لَاتَكُنْ مِمَّنْ يَسْتَهْزِئُ اِبْلِيسَ فِي العَلَانِيَةِ وَ يُوَالِيهِ فِي السِّرِّ :

ترجمه : از کسانی مباش که در ظاهر شیطان را ریشخند میکند و در باطن او را دوست میدارد

لغت　معنی　تجزیه

لَاتَكُنْ　مباش　مفرد مخاطب از فعل نهی - معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد - اجوف واوی (اصلش كَوَنَ)

مِن	از	حرف - جامد - غیرمتصرّف
مَن	کسانیکه	موصول مشترک - جامد - غیرمتصرّف - نکره
یَسْتَهْزِأُ	ریشخند میکند	مفرد غایب از فعل مضارع - معلوم - متعدّی - ثلاثی مزیدٌ فیه (باب استفعال) مهموز اللام (مجرّدش هَزَأَ)
اِبْلیس	شیطان	اسم - مفرد - مذکّر - ذات - غیرمتصرّف - غیرمنصرف - عَلَم - معرفه - جامد
فی	در	حرف - جامد - غیرمتصرّف
العَلانِیَة	آشکارا	اسم - مفرد - مشتق - معنی - مؤنّث لفظی مجازی - متصرف - منصرف - جنس - معرّف بال
وَ	و	حرف - جامد - غیرمتصرّف
یُوالی	دوست میدارد پیروی میکند	مفرد غایب از فعل مضارع - معلوم - متعدّی - ثلاثی مزیدٌ فیه (باب مفاعله) لفیف مفروق (مجردش وَلِیَ)
هِ	اورا	ضمیر متصل - جامد - غیرمتصرّف - معرفه ذاتی
فی	در	مکرّر
اَلسِّرّ	پنهانی	اسم - مفرد - مذکر مجازی - معنی - جامد - معرّف بال - متصرّف - منصرف - جنس

۴- ما كُلُّ عَثْرَةٍ تُقالُ وَلا كُلُّ فُرصَةٍ تُنالُ

ترجمه - هر لغزشی بخشیده نمیشود و هر فرصتی بدست آورده نمیشود

لغت	معنی	تجزیه
ما	نیست	حرف - جامد - غیرمتصرّف
کُلّ	هر	اسم دائم الاضافه - جامد - غیرمتصرّف
عَثْرَةٍ	لغزشی	اسم مفرد - معنی - جامد - مؤنّث لفظی مجازی - متصرّف - منصرف - نکره - جنس
تُقالُ	بخشیده میشود	مفرد غایبه از فعل مضارع - مجهول - متعدّی - ثلاثی مزیدٌ فیه (باب افعال) اجوف واوی (مجرّدش قَوَلَ)
وَ	و	حرف - جامد - غیرمتصرّف
کُلّ	هر	مکرّر
فُرصَةٍ	هنگام	اسم - مفرد - متصرّف - منصرف - نکره - جنس - مؤنّث لفظی مجازی - ذات - جامد
تُنالُ	بدست آورده میشود	مفرد غایبه از فعل مضارع - مجهول - متعدّی - ثلاثی مجرّد - اجوف یائی (اصلش نَیَلَ)

٥ - لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ - إِنْ تُبْدَ لَكُمْ - تَسُؤْكُمْ

ترجمه - مپرسید از چیزهائیکه اگر فاش کرده شود بدتان بیاید

لغت	معنی	تجزیه
لَا تَسْأَلُوا	مپرسید	جمع مخاطب از فعل نهی - معلوم - متعدی - ثلاثی مجرد - مهموز العین - (اصلش سَأَلَ)
عَنْ	از	حرف - جامد - غیرمتصرف
أَشْيَاء	چیزها	اسم - جمع مکسر - مؤنث مجازی - ذات - جنس - نکره - جامد متصرف منصرف
إِنْ	اگر	حرف - جامد - غیرمتصرف
تُبْدَ	فاش کرده شود	مفرد غایبه از فعل مضارع - مجهول - متعدی - ثلاثی مزید فیه (باب افعال) - ناقص یائی (مجردش بَدَیَ)
لَ	برای	حرف - جامد - غیرمتصرف
كُمْ	شما	ضمیر متصل - جامد - غیرمتصرف - معرفه ذاتی
تَسُؤْ	بدشود	مفرد غایبه از فعل مضارع - معلوم - لازم - ثلاثی مجرد اجوف واوی و مهموز اللام (اصلش سَوَءَ)
كُمْ	شما	مکرر

٦ - كُنِ ابْنَ مَنْ شِئْتَ وَاكْتَسِبْ أَدَبًا يُغْنِكَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ

ترجمه - پسر هر که میخواهی باش و کسب ادب کن تا ادب پسندیده ترا از اظهار نسب بی نیاز کند

لغت	معنی	تجزیه
كُنْ	باش	مفرد مخاطب از فعل امر - معلوم - لازم - ثلاثی مجرد (اجوف واوی) (اصلش كَوَنَ)
اِبْنَ	پسر	اسم - مفرد - مذکر حقیقی - ذات - جنس - متصرف - منصرف - معرف باضافه - جامد
مَنْ	کسیکه	موصول مشترک - جامد - غیرمتصرف - نکره
شِئْتَ	خواستی	مفرد مخاطب از فعل ماضی - معلوم - متعدی - ثلاثی مجرد - اجوف یائی - مهموز اللام (اصلش شَيَأَ)
وَ	و	حرف - جامد - غیرمتصرف
اِكْتَسِبْ	بدست بیاور	مفرد مخاطب از فعل امر - معلوم - متعدی - ثلاثی مزید فیه (باب افتعال) سالم
أَدَبًا	هنر	اسم - مفرد - معنی - نکره - جنس - متصرف - منصرف - جامد - مذکر مجازی
يُغْنِ	بی نیاز میکند	مفرد غایب از فعل مضارع - معلوم - متعدی - ثلاثی مزید فیه (باب افعال) ناقص یائی (مجردش غَنِيَ)
كَ	ترا	ضمیر متصل - جامد - غیرمتصرف - معرفه ذاتی
مَحْمُودُ	پسندیده	اسم - مفرد - مذکر مجازی - معنی - مشتق - متصرف - منصرف - معرف باضافه - جنس

هُ آن ضمیر متّصل ـ جامد ـ غیرمتصرّف ـ معرفه ذاتی

عَنْ از حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

النَّسَب نژاد اسم ـ مفرد ـ معنی ـ جامد ـ معرّف بال ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس ـ مذکر مجازی

۷ ـ لاتَحقِرَنْ شأنَ العَدُوِّ وَکَیْدَهُ فَلَرُبَّما صَرَعَ الأُسُودَ الثَّعلَبُ

ترجمه ـ کار و مکر دشمن را کوچک مشمار چه بسا روباه شیران را هلاک کرده است .

لغت معنی تجزیه

لاتَحْقِرَنَّ خوار مشمار البتّه مفرد مخاطب از فعل نهی ـ معلوم ـ متعدّی ـ ثلاثی مجرد ـ سالم

شَأْنَ کار و حال اسم ـ مفرد ـ معنی ـ مذکر مجازی ـ جامد ـ متصرّف ـ منصرف ـ معرّف باضافه ـ جنس

العَدُوِّ دشمن اسم ـ مفرد ـ مذکر حقیقی ـ ذات ـ مشتق ـ معرّف بال ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس

وَ و حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

کَیْدَ نیرنگ اسم ـ معرّف باضافه ـ جنس ـ مفرد ـ معنی ـ متصرّف ـ منصرف ـ جامد ـ مذکر مجازی

هُ او ضمیر متّصل ـ جامد ـ غیرمتصرف ـ معرفه ذاتی

فَ پس حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

لَ هرآینه حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

رُبَّ بسا حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

ما حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

صَرَعَ هلاک کرد مفرد غایب از فعل ماضی معلوم ـ متعدّی ـ ثلاثی مجرّد ـ سالم

الأُسُودَ شیران درنده اسم جمع مکسّر ـ مونث مجازی ـ ذات ـ جامد ـ معرّف بال ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس

الثَّعلَبُ روباه اسم ـ معرّف بال ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف ـ ذات ـ مفرد ـ مذکر مجازی ـ جامد

۸ ـ لاتُعِنِ الظّالِمَ عَلَى المَظْلُومِ وَلاتُؤْثِرْ دَنِیّاً عَلیٰ شَرِیفٍ

ترجمه ـ بزیان ستمدیده بستمگر کمک مکن و پست فطرت را بر نجیب برتری مده

لغت معنی تجزیه

لاتُعِنْ کمک مکن مفرد مخاطب از فعل نهی ـ معلوم ـ متعدّی ـ ثلاثی مزیدفیه (باب افعال) اجوف واوی (مجردش عَوَنَ)

الظّالِم ستمگر اسم ـ مفرد ـ معرّف بال ـ ذات ـ جنس ـ مشتق ـ مذکر حقیقی ـ متصرّف ـ منصرف

علیٰ بر حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

المَظْلُوم ستمدیده اسم ـ مفرد ـ معرّف بال ـ ذات ـ جنس ـ مشتق ـ متصرّف ـ منصرف ـ مذکر حقیقی

وَ و حرف ـ جامد ـ غیرمتصرّف

لاتُؤْثِرْ برتری مده مفرد مخاطب از فعل نهی معلوم ـ متعدّی ـ ثلاثی مزیدفیه (باب افعال) مهموز الفاء (مجردش أَثَرَ)

دَنِیّاً پست فطرت اسم - نکره - جنس - متصرف - منصرف - مشتق - ذات - مفرد - مذکر حقیقی

عَلیٰ بر مکرر

شَریفٍ بزرگوار اسم - متصرف - مفرد - ذات - جنس - نکره - مشتق - مذکر حقیقی - منصرف

۹ - اِبْدَأْ بِالعَطِیَّةِ لِمَنْ لَمْ یَسْأَلْكَ وَ اَغِثْ مَنِ اسْتَغاثَ بِكَ وَ اَقِلْ عَثْرَةَ مَنْ لاذَ بِكَ وَ اعْفُ عَمّا یُجْنیٰ عَلَیْكَ

ترجمه - شروع ببخشش کن برای کسی که از تو نخواسته باشد و هر که از تو طلب فریادرسی کرد او را دریاب و خطای کسی را که بتو پناهنده شده ببخش و از هر صدمه ای که بتو میرسد صرف نظر کن :

لغت معنی تجزیه

اِبْدَأْ شروع کن مفرد مخاطب از فعل امر - معلوم - متعدی - ثلاثی مجرد - مهموز اللام (اصلش بَدَأَ)

ب بـ حرف - جامد - غیر متصرف

العَطِیَّةِ بخشش اسم - مؤنث لفظی مجازی - مشتق معنی - منصرف - متصرف - معرف بال - جنس - مفرد

لِ برای حرف - جامد - غیر متصرف

مَن کسیکه موصول مشترک - جامد - غیر متصرف - نکره

لَمْ یَسْأَلْ پرسید مفرد غایب از فعل جحد - معلوم - متعدی - ثلاثی مجرد - مهموز العین - (اصلش سَأَلَ)

كَ ترا ضمیر متصل - جامد - غیر منصرف - مفرد ذاتی

وَ و حرف - جامد - غیر متصرف

اَغِثْ فریادرسی کن مفرد مخاطب از فعل امر - معلوم - متعدی - ثلاثی مزید فیه (باب افعال) اجوف واوی (مجردش غَوَثَ)

مَنْ کسی که مکرر

اِسْتَغاثَ فریادرس خواست مفرد غایب از فعل ماضی معلوم - متعدی - ثلاثی مزید فیه (باب استفعال) اجوف واوی (مجردش غَوَثَ)

ب بـ حرف - جامد - غیر متصرف

كَ تو مکرر

وَ و مکرر

اَقِلْ درگذر مفرد مخاطب از فعل امر - معلوم - متعدی - ثلاثی مزید فیه (باب افعال) اجوف واوی (مجردش قَوَلَ)

عَثْرَةَ لغزش اسم - مفرد - مؤنث لفظی مجازی - معنی - جامد - متصرف - منصرف

		منصرف - جنس - معرّف باضافه
مَنْ	کسیکه	مکرّر
لاذَ	پناهنده شد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد - اجوف واوی - (اصلش لَوَذَ)
بِ	به	مکرّر
کَ	تو	مکرّر
وَ	و	مکرّر
اُعْفُ	ببخش	مفرد مخاطب از فعل امر - معلوم - متعدّی - ثلاثی مجرّد - ناقص واوی - (اصلش عَفَوَ)
عَنْ	از	حرف - جامد - غیرمتصرّف
ما	آنچه	موصول مشترک - جامد - غیرمتصرّف - نکره
یُجْنیٰ	صدمه زده میشود	مفرد غایب از فعل مضارع - مجهول - متعدّی - ثلاثی مجرّد - ناقص یائی (اصلش جَنَیَ)
عَلیٰ	بر	حرف - جامد - غیرمتصرّف
کَ	تو یکمرد	ضمیر متّصل - جامد - غیرمتصرّف - معرفه ذاتی

۱۰ - مَنْ تَأَنّیٰ نالَ ما تَمَنّیٰ وَ مَنِ ابْتَغیٰ مَرْضاتَ رَبِّهِ لَمْ یُراءِ فی اَعْمالِهِ وَ مَنِ اتَّبَعَ الْهَویٰ ضَلَّ وَ مَنْ واسیٰ صَدیقَهُ بِمالِهِ عَزَّ وَ مَنْ ضَیَّعَ مالَهُ فِی الْحَرامِ هانَ وَ ذَلَّ وَ لَمْ یَغْنَ

ترجمه - هرکه بآرامی کارکرد بآرزوی خود رسید و هرکه خشنودی پروردگار خود را خواست در کارهایش ریا نکرد و هرکه پیروی خواهش نفس کرد گمراه گشت و هرکه بمال از دوستش غمخواری کرد گرامی شد و هرکه مالش را در راه حرام تلف کرد خوار و سرافکنده گشت و توانگر نشد.

لغت	معنی	تجزیه
مَنْ	هرکه	اسم شرط - جامد - غیرمتصرّف - نکره
تَأَنّیٰ	بآرامی کار کرد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - لازم ثلاثی مزیدٌ فیه (باب تفعّل) مهموز الفاء و ناقص یائی (مجرّدش اَنیَ)
نالَ	بدست آورد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - متعدّی - ثلاثی مجرّد - اجوف یائی (اصلش نَیَلَ)
ما	آنچه	موصول مشترک - جامد - غیرمتصرّف - نکره
تَمَنّیٰ	آرزو کرد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - متعدّی - ثلاثی مزیدٌ فیه (باب تفعّل) (مجرّدش مَنَیَ)

وَ	و	حرف - جامد - غیرمتصرّف
مَن	هرکه	مکرّر
اِبْتَغیٰ	خواست	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - متعدّی - ثلاثی مزیدٌفیه - (باب افتعال) ناقص یائی (مجرّدش بَغیٰ)
مَرْضات	خشنودی	اسم - معرّف باضافه - مؤنّث لفظی مجازی - مشتق - معنی - جنس متصرّف - منصرف - مفرد
رَبِّ	پروردگار	اسم - معرّف باضافه - مفرد - ذات - مذکّر - جنس - متصرّف - منصرف - جامد
ه	او	ضمیر متّصل - جامد - غیرمنصرف - معرفه ذاتی
لَم یُراءِ	خودنمائی کرد	مفرد غایب از فعل جحد - معلوم - متعدّی - ثلاثی مزیدٌفیه (باب مفاعله) مهموز العین و ناقص یائی (مجرّدش رَأیٰ)
فی	در	حرف - جامد - غیرمتصرّف
اَعمال	کارها	اسم - جمع مکسّر - مؤنّث مجازی - معنی - جامد - متصرّف - منصرف معرّف باضافه - جنس
ه	او	مکرّر
وَ	و	مکرّر

مَن	هرکه	مکرّر
اِتَّبَعَ	پیروی کرد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - متعدّی - ثلاثی مزیدٌفیه (باب افتعال) سالم
اَلْهَویٰ	خواهش نفس	اسم - معرّف بال - معنی - مفرد - جنس - متصرف - منصرف جامد - مذکّر مجازی
ضَلَّ	گمراه شد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد - مضاعف
وَ	و	مکرّر
مَن	هرکه	مکرّر
واسیٰ	غمخواری کرد	مفرد غایب از فعل ماضی معلوم - متعدّی - ثلاثی مزیدٌفیه (باب مفاعله) لفیف مفروق (مجرّدش وَسیٰ)
اَلصَّدیق	دوست	اسم - مفرد - ذات - جنس - معرّف بال - مذکّر - مشتق - متصرّف - منصرف
بِ	به	حرف - جامد - غیرمتصرّف
مالِ	دارائی	اسم - معرّف باضافه - ذات - جنس - مفرد - مذکّر مجازی منصرف - متصرّف - جامد
ه	او	مکرّر

عَزَّ	گرامی شد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مجرد مضاعف ثلاثی
وَ		مکرّر
مَنْ	هرکه	مکرّر
ضَيَّعَ	تلف کرد	مفرد غایب از فعل ماضی - متعدّی - ثلاثی مزیدٌفیه (باب تفعیل) اجوف یائی (مجرّدش ضَيَعَ)
مالَ	دارائی	مکرّر
هُ	او	مکرّر
فی	در	حرف - جامد - غیر متصرّف
الحَرامِ	ناروا	اسم - معرّف بال - معنی - مشتق - متصرّف - منصرف - جنس - مذکّر مجازی - مفرد
هانَ	سبک شد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد اجوف واوی (اصلش هَوَنَ)
وَ	و	مکرّر
ذَلَّ	خوار شد	مفرد غایب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد مضاعف ثلاثی
وَ	و	مکرّر
لَمْ یَغْنَ	بی نیاز نشد	مفرد غایب از فعل جحد معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد - ناقص یائی (اصلش غَنِيَ)

نکته - هر اسمی که بر وزن فَعِيلَة باشد مشتق است مانند فَضِيلَة (برتری)

نکته - اگر در آخر فعل مضارع و مشتقاتش نون مشدّد متحرکی دیده شود نامش نون تاکید ثقیله است و باید در معنایش دو مرتبه گفت البتّه مثل لاتَكْذِبَنَّ (دروغ مگو البتّه البتّه) واگر نون ساکنی دیده شود نامش نون تاکید خفیفه است و باید در معنایش یک دفعه گفت البتّه مثل لَمْ اَقْرَأَنْ (نخوانده‌ام البتّه)

مبحث سوّم

اسمار جامده

۱۲۴ - بطوریکه قبلاً اشاره شد عرب هشت نوع اسم را جامد و غیر متصرّف میشناسد و آن هشت اسم عبارتند از ضمیر و اسم اشاره و موصول و اسم استفهام و اسم شرط و اسم تعجب و اسم فعل و اسم دائم الاضافه

۱۲۵ - از هشت اسم فوق الذکر یکی (اسم فعل) تابع قوانین فعل است و چهارتا معرفه اند (ضمیر - اسم اشاره - موصول خاص - اسم دائم الاضافه) و مابقی نکره اند

۲۱ - ضمیر

۱۲۶ - ضمیر اسمی ست جامد و غیر متصرّف و معرفه ذاتی که بجای اسم ظاهر گذاشته شده

و مانع تکرار آن اسم میشود مثلاً وقتی بگوییم رَأَیْتُ عَلِیّاً وَ قُلْتُ لَهُ (علی را دیدم و باو گفتم) کلمهٔ هُ بعد از حرف لَ ضمیر است و بجای کلمهٔ علی نشسته است و کلمهٔ علی مَرجَع یا مُضمَر نامیده میشود

۱۲۷ - ضمیر از نقطهٔ نظر کلّی بر دو نوع است متّصل و منفصل

۱۲۸ - ضمیر متّصل کلمه ایست که بدنبال اسم یا فعل یا حرف میچسبد و بحسب ظاهر جزئی از آن کلمه محسوب میشود

۱۲۹ - ضمیر منفصل اسمی است که بهیچ کلمه نمیچسبد و میتواند در اوّل یا آخر جمله واقع شود

۱۳۰ - چون ضمیر بجای اسم می نشیند پس باید حرکات سه گانهٔ اسم را (در مبحث نحو شرح داده خواهد شد) هم بپذیرد پس ضمیر از این نقطهٔ نظر بر سه نوع است (مرفوع و منصوب و مجرور) و بطور کلّی ضمیر در عربی بر شش نوع است بشرح زیر

۱ - ضمیر متّصل مرفوع

۱۲۱ - ضمیر متّصل مرفوع یعنی ضمیری که مطابق قانون نحوی باید پیش داشته باشد و چون بطوریکه در نحو خواهیم خواند ضمیر از جملهٔ کلمات مبنیّه است یعنی هیچ وقت زیر و زبر و پیش آشکار نمیگیرد پس میگوییم محلّاً مرفوع است و این ضمایر چهارده تا هستند (بعدد صیغه های یک فعل) و فقط در آخر فعلهای ماضی و مضارع و مشتقات مضارع (امر - نهی - جحد - نفی) دیده میشوند و بر دو نوعند (بارز و مستتر)

۱۳۲ - ضمیر متّصل مرفوع بارز آنست که اگر آنرا از آخر فعل ماضی یا مضارع حذف کنیم صیغهٔ مفرد غایب یا مخاطب دست نخورده میماند و این ضمیر در فعل ماضی دوازده تا و در مضارع نُه تاست .

۱۳۳ - ضمیر مرفوع متّصل مستتر آنست که اصلاً در فعل مشاهده نمیشود و در صورت لزوم باید یک ضمیر مرفوع منفصل مناسب بجای آن ذکر گردد و این نوع ضمیر در فعل ماضی دو تا و در فعل مضارع پنج تاست

۱۳۴ - بطوریکه در قسمت اعراب اسم کتاب نحو خواهید خواند ضمایر مرفوع متّصل یا فاعل میشوند مثل عَلِمُوا و یَعْلَمَانِ که واو در عَلِمُوا و الف در یَعْلَمانِ ضمیر فاعل است و محلّاً مرفوع و یا نایب فاعل میشوند مثل اُکْرِمْتُمْ و یُکْرِمْنَ که ضمیر تُم در اُکْرِمْتُمْ و نون مفتوحه در یُکْرِمْنَ نایب فاعل است و محلّاً مرفوع و یا اسم فعل ناقص مثل کُنْتَ و تَکُونُونَ که تاء مفتوحه در کلمهٔ کُنْتَ و واو در تَکُونُونَ اسم فعل ناقص میباشند و محلّاً مرفوع

ضمایر مرفوع متصل در دو فعل ماضی و مضارع

صیغه	فعل ماضی	معنی	ضمیر فاعل	فعل مضارع	معنی	ضمیر نایب فاعل
مفرد غایب	فَرِحَ	شاد شد او یک مرد	مستتر هُوَ	يُقْبَلُ	پذیرفته میشود او یک مرد	مستتر = هُوَ
تثنیه غایب	فَرِحَا	شاد شدند آن دو مرد	الف	يُقْبَلَانِ	پذیرفته میشوند آن دو مرد	الف
جمع غایب	فَرِحُوا	شاد شدند آن مردها	واو	يُقْبَلُونَ	پذیرفته میشوند آن مردها	واو
مفرد غایبه	فَرِحَتْ	شاد شد او یک زن	مستتر = هِيَ	تُقْبَلُ	پذیرفته میشود او یک زن	مستتر = هِيَ
تثنیه غایبه	فَرِحَتَا	شاد شدند آن دو زن	الف	تُقْبَلَانِ	پذیرفته میشوند آن دو زن	الف
جمع غایبه	فَرِحْنَ	شاد شدند آن زنها	نون مفتوحه	يُقْبَلْنَ	پذیرفته میشوند آن زنها	نون مفتوحه
مفرد مخاطب	فَرِحْتَ	شاد شدی تو یک مرد	تاء مفتوحه	تُقْبَلُ	پذیرفته میشوی تو یک مرد	مستتر = أَنْتَ
تثنیه مخاطب	فَرِحْتُمَا	شاد شدید شما دو مرد	تُمَا	تُقْبَلَانِ	پذیرفته میشوید شما دو مرد	الف
جمع مخاطب	فَرِحْتُمْ	شاد شدید شما مردها	تُمْ	تُقْبَلُونَ	پذیرفته میشوید شما مردها	واو
مفرد مخاطبه	فَرِحْتِ	شاد شدی تو یک زن	تاء مکسوره	تُقْبَلِينَ	پذیرفته میشوی تو یک زن	یاء
تثنیه مخاطبه	فَرِحْتُمَا	شاد شدید شما دو زن	تُمَا	تُقْبَلَانِ	پذیرفته میشوید شما دو زن	الف
جمع مخاطبه	فَرِحْتُنَّ	شاد شدید شما زنها	تُنَّ	تُقْبَلْنَ	پذیرفته میشوید شما زنها	نون مفتوحه
متکلم وحده	فَرِحْتُ	شاد شدم من	تاء مضمومه	أُقْبَلُ	پذیرفته میشوم من	مستتر = أَنَا
متکلم مع الغیر	فَرِحْنَا	شاد شدیم ما	نَا	نُقْبَلُ	پذیرفته میشویم ما	مستتر = نَحْنُ

۲ - ضمیر منفصل مرفوع

۱۳۵ - ضمایر مرفوع منفصل هم چهارده تا هستند و این ضمایر یا فاعل واقع میشوند مثل قَالَ هُوَ (گفت او یکمرد) که کلمهٔ هُوَ در این جمله فاعل است و محلاً مرفوع و یا نایب فاعل میشوند مثل أُكْرِمَتْ هِيَ (او یک زن گرامی داشته شد) که کلمهٔ هِيَ در اینجا نایب فاعل است و محلاً مرفوع و یا مبتدا میشوند مثل أَنْتَ عَالِمٌ (تو دانائی) که کلمهٔ أَنْتَ در این جمله مبتداست و محلاً مرفوع

۱۳۶ - اگر ضمایر مرفوع منفصل مبتدا واقع شوند باید خبر مفرد با آنها در مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث بودن مطابقه کند

ضمایر مرفوع منفصل درحالی که مبتدا میباشند

صیغه	ضمیر	معنی	مثال	معنی
مفرد غایب	هُوَ	او یکمرد	هُوَ عَالِمٌ	او یک مرد داناست
تثنیهٔ غایب	هُمَا	آن دو مرد	هُمَا عَالِمَانِ	آن دو مرد دانایند
جمع غایب	هُمْ	آن مردها	هُمْ عَالِمُونَ	آن مردها دانایند
مفرده غایبه	هِيَ	او یکزن	هِيَ عَاقِلَةٌ	او یک زن خردمند است
تثنیهٔ غایبه	هُمَا	آن دو زن	هُمَا عَاقِلَتَانِ	آن دو زن خردمندند
جمع غایبه	هُنَّ	آن زنها	هُنَّ عَاقِلَاتٌ	آن زنها خردمندند
مفرد مخاطب	اَنْتَ	تو یکمرد	اَنْتَ صَادِقٌ	تو یکمرد راستگوئی
تثنیهٔ مخاطب	اَنْتُمَا	شما دو مرد	اَنْتُمَا صَادِقَانِ	شما دو مرد راستگوئید
جمع مخاطب	اَنْتُمْ	شما مردها	اَنْتُمْ صَادِقُونَ	شما مردها راستگوئید
مفرده مخاطبه	اَنْتِ	تو یک زن	اَنْتِ نَظِيفَةٌ	تو یک زن پاکیزه ای
تثنیهٔ مخاطبه	اَنْتُمَا	شما دو زن	اَنْتُمَا نَظِيفَتَانِ	شما دو زن پاکیزه اید
جمع مخاطبه	اَنْتُنَّ	شما زنها	اَنْتُنَّ نَظِيفَاتٌ	شما زنها پاکیزه اید
متکلم وحده	اَنَا	من یکمرد	اَنَا سَاعٍ	من کوشایم
	اَنَا	من یکزن	اَنَا جَاهِدَةٌ	من یکزن کوشایم
متکلم مع الغیر	نَحْنُ	ما دو مرد	نَحْنُ صَائِمَانِ	ما دو مرد روزه داریم
	نَحْنُ	ما دو زن	نَحْنُ جَالِسَتَانِ	ما دو زن نشسته ایم
	نَحْنُ	ما مردها	نَحْنُ وَاقِفُونَ	ما مردها آگاهیم
	نَحْنُ	ما زنها	نَحْنُ جَاهِدَاتٌ	ما زنها کوشائیم

۳ - ضمیر منصوب متّصل

۱۳۷ - ضمایر منصوب متّصل چهارده تا هستند و این ضمایر یا در آخر فعل معلوم دیده میشوند و یا در آخر یکی از شش حرف شبیه بفعل (حروف مشبّهة بالفعل در کتاب نحو در قسمت حروف عامله سر اسم ذکر خواهد شد) و اگر بفعل بچسبند بنام مفعولٌ به یا منصوب بنزع خافض محلّاً منصوبند مثل رَآهُ (دید او را) و اَتَاكَ (آمد پیش تو) که ضمیر در جملهٔ اوّل مفعولٌ به و در جملهٔ دوّم منصوب بنزع خافض (در کتاب نحو گفته خواهد شد) و هر دو محلّاً منصوبند و اگر بحرف شبیه بفعل بچسبند اسم آن حرف محسوب شده و باز هم محلّاً منصوبند .

۴ - ضمیر مجرور متّصل

۱۳۸ - چهارده صیغه ضمیر منصوب متّصل اگر بدنبال اسم یا حرفی از حروف جرّ بچسبند ضمیر مجرور متّصل محسوب شده و محلّاً مجرور میگردند مثل لِسَانُكَ (زبان تو یکمرد) که ضمیر كَ در اینجا مضافٌ الیه و محلّاً مجرور است و مثل مِنْهُ (از او) که ضمیر هُ در اینجا بواسطهٔ حرف مِن محلّاً مجرور شده است

ضمایر منصوب متصل

صیغه	ضمیر	معنی	متصل بفعل	معنی	متصل بحرف	معنی
مفرد غایب	هُ	او یکمرد	قَبِلَهُ	پذیرفت او یکمرد را	اِنَّهُ	بدرستیکه او یکمرد
تثنیه غایب	هُما	آن دو مرد	رَآهُما	دید آن دو مرد را	اِنَّهُما	بدرستیکه آن دو مرد
جمع غایب	هُم	آن مردها	اَتاهُم	آمد پیش آن دو مرد	اِنَّهُم	بدرستیکه آن مردها
مفرده غایبه	ها	او یک زن	اَکْرِمْها	گرامی بدار او یکزنرا	اَنَّها	آنکه او یکزن
تثنیه غایبه	هُما	آن دو زن	رَاَیْتُهُما	دیدم آن دو زنرا	لٰکِنَّهُما	اما آن دو زن
جمع غایبه	هُنَّ	آن زنها	آتِهِنَّ	بده بآن زنها	لٰکِنَّهُنَّ	اما آن زنها
مفرد مخاطب	كَ	تو یکمرد	جاءَكَ	آمد پیش تو یکمرد	كَاَنَّكَ	مثل آنکه تو یکمرد
تثنیه مخاطب	کُما	شما دو مرد	رَآکُما	دید شما دو مرد را	کَاَنَّکُما	مثل آنکه شما دو مرد
جمع مخاطب	کُم	شما مردها	قَبِلْناکُم	پذیرفتیم شما مردها را	کَاَنَّکُم	مثل آنکه شما مردها
مفرده مخاطبه	كِ	تو یک زن	آتاكِ	داد بتو یک زن	لَعَلَّكِ	شاید تو یک زن
تثنیه مخاطبه	کُما	شما دو زن	نُکْرِمُکُما	گرامی میداریم شما دو زنرا	لَعَلَّکُما	شاید شما دو زن
جمع مخاطبه	کُنَّ	شما زنها	جِئْنٰکُنَّ	آمدیم پیش شما زنها	لَیْتَکُنَّ	کاش شما زنها
متکلم وحده	ی	من	آتِنی	بده بمن	لَیْتَنی	کاش من
متکلم مع الغیر	نا	ما	آذَیْتُمُونا	اذیت کردید ما را	اِنَّنا اِنّا	بدرستیکه ما

ضمایر مجرور متصل

صیغه	ضمیر	معنی	متصل باسم	معنی	متصل بحرف جر	معنی
مفرد غایب	هُ	او یکمرد	قَلْبُهُ	دل او یکمرد	لَهُ	برای او یکمرد
تثنیه غایب	هُما	آن دو مرد	لِسانُهُما	زبان آن دو مرد	لَهُما	برای آن دو مرد
جمع غایب	هُم	آن مردها	یَدُهُم	دست آن مردها	فیهِم	در آن مردها
مفرده غایبه	ها	او یک زن	عَیْنُها	چشم او یکزن	بِها	با او یک زن
تثنیه غایبه	هُما	آن دو زن	اُذُنُهُما	گوش آن دو زن	مِنْهُما	از آن دو زن
جمع غایبه	هُنَّ	آن زنها	قَلْبُهُنَّ	دل آن زنها	مِنْهُنَّ	از آن زنها
مفرد مخاطب	كَ	تو یک مرد	فیكَ	دهان تو یکمرد	مِنْكَ	از تو یکمرد
تثنیه مخاطب	کُما	شما دو مرد	عِلْمُکُما	دانش شما دو مرد	مِنْکُما	از شما دو مرد
جمع مخاطب	کُم	شما مردها	مالُکُم	دارائی شما مردها	عَنْکُم	از شما مردها
مفرده مخاطبه	كِ	تو یک زن	کِتابُكِ	کتاب تو یکزن	لَكِ	برای تو یکزن
تثنیه مخاطبه	کُما	شما دو زن	بَیْتُکُما	خانه شما دو زن	مِنْکُما	از شما دو زن
جمع مخاطبه	کُنَّ	شما زنها	اَنْفُسُکُنَّ	نفسهای شما زنها	مِنْکُنَّ	از شما زنها
متکلم وحده	ی	من	رِجْلی	پای من	مِنّی	از من
متکلم مع الغیر	نا	ما	اَبُونا	پدر ما	عَنّا	از ما

۵ - ضمیر منصوب منفصل

۱۳۹ - ضمایر منصوب منفصل چهارده تا هستند و همیشه مفعول به واقع میشوند و محلاً منصوبند و اگر بر فعل متعدی مقدم شوند معنی اختصاص میدهند و این ضمایر مرکبند از کلمهٔ اِیّا و یک ضمیر منصوب متصل مثل إِيَّاكَ نَعْبُدُ (فقط ترا میپرستیم) و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (فقط از تو کمک میخواهیم)

صیغه	ضمیر	معنی	مثال	معنی
مفرد غایب	إِيَّاهُ	او یک مرد را	أَكْرِمْ إِيَّاهُ	گرامی بدار او یک مرد را
تثنیه غایب	إِيَّاهُمَا	آن دو مرد را	إِيَّاهُمَا أَعِزَّ	فقط آن دو مرد را گرامی بدار
جمع غایب	إِيَّاهُمْ	آن مردها را	رَأَيْتُ إِيَّاهُمْ	دیدم آن مردها را
مفرده غایبه	إِيَّاهَا	او یک زن را	إِيَّاهَا أَعْنِي	فقط آن یک زن را در نظر میگیرم
تثنیه غایبه	إِيَّاهُمَا	آن دو زن را	نُكْرِمُ إِيَّاهُمَا	گرامی میداریم آن دو زن را
جمع غایبه	إِيَّاهُنَّ	آن زنها را	إِيَّاهُنَّ نَعْلَمُ	فقط بآن زنها یاد میدهیم
مفرد مخاطب	إِيَّاكَ	تو یک مرد را	أُحِبُّ إِيَّاكَ	دوست میدارم تو یک مرد را
تثنیه مخاطب	إِيَّاكُمَا	شما دو مرد را	إِيَّاكُمَا أَرَى	فقط شما دو مرد را می‌بینم
جمع مخاطب	إِيَّاكُمْ	شما مردها را	أَكْرَمُوا إِيَّاكُمْ	گرامی داشتند شما مردها را

مفرده مخاطبه	إِيَّاكِ	تو یک زن را	إِيَّاكِ نُسَاعِدُ	فقط بتو یک زن کمک میکنیم
تثنیه مخاطبه	إِيَّاكُمَا	شما دو زن را	أَرَى إِيَّاكُمَا	می‌بینم شما دو زن را
جمع مخاطبه	إِيَّاكُنَّ	شما زنها را	إِيَّاكُنَّ نُجَازِي	فقط بشما زنها پاداش میدهیم
متکلم وحده	إِيَّايَ	مرا	إِيَّايَ آذَيْتَ	فقط مرا اذیت کردی
متکلم مع الغیر	إِيَّانَا	ما را	إِيَّانَا أَغِيثُوا	فقط ما را دریابید

۶ - ضمیر مجرور منفصل

۱۴۰ - در عربی ضمیر مجرور منفصل وجود ندارد پس ضمیر در عربی اسماً شش نوع و رسماً پنج قسم است (مرفوع متصل - مرفوع منفصل - منصوب متصل - منصوب منفصل مجرور متصل)

۲۲ - اسم اشاره

۱۴۱ - اسم اشاره اسمی است جامد و غیر متصرّف و معرفه ذاتی که کسی یا چیزی را با شارهٔ حسّیه نشان دهد.

۱۴۲ - اسم اشاره بر دو نوع است اسم اشاره بنزدیک و اسم اشارهٔ بدور

۱۴۳ - هر یک از اقسام اسم اشاره شش صیغه دارد (سه صیغه برای مذکّر و سه صیغه برای مؤنّث)

۱۴۴ - هر یک از اقسام اشاره مشارٌالیه میخواهد و مشارٌالیه اسم معرفه ایست که مورد اشاره واقع میشود و باید بعد از اسم اشاره در آید و در مفرد و مثنّیٰ و مجموع بودن و مذکّر و مؤنّث بودن و اِعراب (رفع و نصب و جرّ) با اسم اشاره مطابقه کند

۱۴۵ - اگر در عربی بخواهند بمکانی اشاره کنند برای اشاره بمکان نزدیک یکی از دو کلمهٔ هُنا یا هٰهُنا (اینجا) و برای اشاره بمکان دور یکی از دو کلمهٔ هُناکَ یا هُنالِکَ (آنجا) را بکار میبرند و این اسمها برای مفرد و تثنیه و جمع و مذکّر و مؤنّث یکسان استعمال میشود مثل بَیْتُنا هُنا (خانهٔ ما اینجاست) و مَدارِسُنا هُنالِکَ (مدرسه های ما آنجاست)

جدول اسم اشاره بنزدیک

صیغه	اسم اشاره	معنی	مثال	معنی
مفرد مذکّر	ذا هٰذا	این مرد	جاءَ هٰذا الْمَرْءُ	آمد این مرد
تثنیه مذکّر	ذانِ - ذَیْنِ هٰذانِ هٰذَیْنِ	این دو مرد	رَأَیْتُ هٰذَیْنِ التِّلْمیذَیْنِ	دیدم این دو شاگرد را
جمع مذکّر	اُولاءِ - هٰؤُلاءِ	این مردها	قُلْتُ لِهٰؤُلاءِ الرِّجالِ	باین مردان گفتم
مفرد مؤنّث	تا - هاتا - هٰذِهِ	این زن	اَکْرِمْ هٰذِهِ الْمَرْأَةَ	این زن را گرامی بدار
تثنیه مؤنّث	تانِ - تَیْنِ هاتانِ - هاتَیْنِ	این دو زن	قالَتْ هاتانِ الْمَرْأَتانِ	این دو زن گفتند
جمع مؤنّث	اُولاءِ هٰؤُلاءِ	این زنها	سَأَلْتُ مِنْ هٰؤُلاءِ النِّسْوَةِ	از این زنها پرسیدم

جدول اسم اشارهٔ بدور.

صیغه	اسم اشاره	معنی	مثال	معنی
مفرد مذکّر	ذاکَ - ذٰلِکَ	آن مرد	اَکْرَمْتُ ذٰلِکَ الْمُعَلِّمَ	گرامی داشتم آن معلّم را
تثنیه مذکّر	ذانِکَ - ذَیْنِکَ	آن دو مرد	قالَ ذانِکَ الرَّجُلانِ	آن دو مرد گفتند
جمع مذکّر	اُولٰئِکَ	آن مردها	اِسْأَلْ مِنْ اُولٰئِکَ الْمُعَلِّمینَ	از آن معلمها بپرس
مفرد مؤنّث	تاکَ - تِلْکَ	آن زن	ذَهَبَتْ تِلْکَ الْمَرْأَةُ	آن زن رفت
تثنیه مؤنّث	تانِکَ - تَیْنِکَ	آن دو زن	اَکْرِمْ تَیْنِکَ الْمَرْأَتَیْنِ	آن دو زن را گرامی بدار
جمع مؤنّث	اُولٰئِکَ	آن زنها	اُقْبِلْنَ اُولٰئِکَ النِّسْوَةُ	پذیرفته شدند آن زنها

۱۴۶ - اگر مشارٌالیه قبل از اسم اشاره واقع شود موصوف شناخته شده واسم اشاره بمنزلهٔ صفت آنست ودراین صورت هم مطابقهٔ اسم اشاره وموصوفش لازم است : مثل اِذْهَبُوا بِقَمیصی هٰذا (ببرید این پیراهن مرا) که کلمهٔ قمیص در اینجا موصوف وکلمهٔ هٰذا صفت آنست .

۲۳ - موصول

۱۴۷ - موصول اسمی است جامد وغیر متصرّف که معنای آن تمام نمیشود مگر بوسیلهٔ عبارتی که بعد از آن ذکر میشود ونامش صله است وبعبارت دیگر موصول همیشه رابط بین دو جمله است .

۱۴۸ - موصول بر دو قسم است خاص و مشترک

۱۴۹ - موصول خاص شش صیغه دارد (سه صیغه برای مذکر وسه صیغه برای مؤنث) واین نوع موصول از معرفه های ذاتی محسوب میشود وهمیشه صفت است برای اسمی که قبل از آن گفته میشود ونامش موصولٌ له یا موصوف مثلاً در عبارت رَاَیْتُ الرَّجُلَ الَّذی حَسُنَ خُلْقُهُ (دیدم مردیرا که خویش خوب بود) کلمه اَلرَّجُل موصولٌ له وکلمهٔ اَلَّذی موصول وعبارت حَسُنَ خُلْقُه صلهٔ الّذی است پس هر جمله ای که در آن موصول باشد ناقص است وبوسیلهٔ صله تکمیل میشود .

جدول موصول خاص

صیغه	موصول	معنی	مثال	معنی
مفرد مذکر	اَلَّذی	مردیکه	جاءَ الرَّجُلُ الَّذی	آمد مردیکه
تثنیه مذکر	اَللَّذانِ - اَللَّذَینِ	دو مردیکه	اَکْرِمِ الرَّجُلَینِ الَّذَینِ	گرامی بدار دو مردیرا که
جمع مذکر	اَلَّذینَ	مردانیکه	قُلْتُ لِلْمُعَلِّمِینَ الَّذینَ	گفتم بمعلمانی که
مفرد مؤنث	اَلَّتی	زنیکه	رَاَیْتُ الْمُعَلِّمَةَ الَّتی	دیدم دانش آموز دختریرا که
تثنیه مؤنث	اَللَّتانِ اَللَّتَینِ	دو زنیکه	هاتانِ الْمُعَلِّمَتانِ اللَّتانِ	اینها دو نفر معلمه ای هستند که
جمع مؤنث	اَللّاتی - اَللّائی اَللَّواتی	زنانیکه	اَکْرَمْنَا الصّالِحاتِ اللّائی	گرامی داشتیم زنان درستکاری راکه

۱۵۰ - موصول مشترک یک کلمه است ودر شش مورد استعمال میشود یعنی برای زن و مرد و مفرد وتثنیه وجمع یکسان بکار میرود ونکره است وموصولات مشترک عبارتند از مَنْ (هرکه) ما (هرچه) ذا (آن) اَیٌّ (هرکدام) وحرف اَلْ که در اوّل اسم درآمده و اَل جنسیّه نام دارد

۱۵۱ - کلمهٔ مَنْ برای اشخاص وکلمهٔ ما برای اشیاء بکار میرود وکلمهٔ ذا همیشه بدنبال مَنْ یا ما میچسبد یعنی گفته میشود مَن ذا (چه کس) وماذا (چه چیز) وکلمهٔ اَیٌّ برخلاف سایر موصولات تنوین وهر سه اعراب را قبول

میکند وبیشتر اوقات باسم دیگر اضافه میشود وگاهی حرف هاء زائده بدان میچسبد مثل یَا اَیُّهَا النَّاسُ (ای مردم)

۲۴ - ادوات استفهام

۱۵۲ - ادوات استفهام عرب یازده تا هستند که چهار تای آن حرف و یازده تا اسم است و هیچ کدام از اینها عامل لفظی نیستند یعنی تغییری در ظاهر کلمه بعد از خود نمیدهند و فقط این خاصیت را دارند که جملهٔ انشائیّه میسازند

۱۵۳ - حروف استفهام عرب عبارتند از اَ و هَلْ (آیا) و اَلّا و هَلّا (چرانه)

۱۵۴ - حرف اَ بر سر هر جملهٔ اسمیّه و فعلهای ماضی و مضارع و نفی و جحد درمیآید مثل اَاَنْتَ اَخِی (آیا تو برادر منی) و اَعَلِمْتَ (آیا دانستی) و اَتَفْهَمُ (آیا میفهمی) و اَلاتَذْهَبُ (آیا نمیروی) و اَلَمْ تَجِدْ (آیا نیافتی)

۱۵۵ - حرف هَلْ بر سر جملهٔ اسمیّه و دو فعل ماضی و مضارع درمیآید مثل هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللهِ (آیا آفریننده ای جز خدا هست) وهَلْ قَرَأْتَ (آیا خواندی) وهَلْ تَعْلَمُ (آیا میدانی)

۱۵۶ - دو حرف اَلّا و هَلّا علامت استفهام منفی هستند و چون

در موقع بازخواست و سرزنش بکار میروند آنها را ادات تحضیض (خوار کردن) مینامند با این تفاوت که کلمهٔ هَلّا راجع بگذشته است و اَلّا برای آینده مثل هَلّا اَخْبَرْتَنِی (چرا بمن خبر ندادی) و اَلّا تَجِدُ فِی دَرْسِکَ (چرا در درست نمیکوشی)

۱۵۷ - اسماء استفهام عرب یازده تا هستند و اغلب اوقات در صدر جمله واقع میشوند و عامل لفظی نیستند و جملهٔ انشائیّه میسازند و همه نکره اند

۱۵۸ - اسماء استفهام عبارتند از مَنْ و مَنْ ذا (چه کس) وما وماذا (چه چیز) ومَتیٰ و اَیّانَ (چه وقت) اَیْنَ (کو + کجاست) کَیْفَ و اَنّیٰ (چگونه) کَمْ (چند + چقدر) اَیّ (کدام) مثل مَنْ جاءَ (که آمد) مَنْ رَأَیْتَ (کرا دیدی) لِمَنْ تَقُولُ (برای که میگوئی)

۲۵ - ادوات شرط

۱۵۹ - در هر زبان رسمی دنیا دو نوع جمله یافته میشود جملهٔ شرطیّه و جملهٔ جوابیه مثلاً وقتی در فارسی بگوئیم "تا رنج نبری - گنج برنداری" عبارت تا رنج نبری جملهٔ شرطیّه و عبارت گنج برنداری جملهٔ جوابیه است و تا ادات شرط است

۱۶۰ - ادوات شرط عرب پانزده تا هستند که چهار تای آن حرف و

۱۶۱ - حروف شرط عرب عبارتند از إِنْ ولَوْ (اگر) و لَوْلا و لَوْما (اگر نبود) و ازین چهار حرف کلمهٔ لَوْ عامل لفظی نیست ولی مثل همه ادوات شرط دو جملهٔ شرطیّه و جوابیه میسازد مثل وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (اگر تندخو و سنگدل باشی مردم از دورت پراکنده میشوند) و چنانکه مشاهده شد اغلب اوقات در جلو جملهٔ جوابیه حرف لَوْ حرف لام مفتوحه جوابیّه دیده میشود و دو حرف لَوْلا و لَوْما ادوات شرطی (منفی و مخصوص گذشته میباشند و اکثر اوقات در سر جملهٔ جوابیّهٔ آنها لام بنام لام جوابیّه دیده میشود مثل لَوْلَا الْعُلُومُ لَكَانَ النَّاسُ كَالْبَهَائِمِ

(اگر دانشها نبود - هرآینه مردم مانند چارپایان بودند)

۱۶۱ - اسماء شرط یازده تا هستند و همه نکره اند و هرکدام دو جملهٔ شرطیّه و جوابیّه میسازند و اگر در آن دو جمله فعل ماضی یا مضارع باشد هر دو را جزم میدهند با این توجه که جزم فعل مضارع آشکار میشود مثل مَنْ يُكْرِمْ يُكْرَمْ (هرکه گرامی بدارد گرامی داشته میشود) و جزم فعل ماضی آشکار نمیشود مثل مَنْ جَدَّ وَجَدَ

(هرکه کوشید یافت)

۱۶۲ - اسماء شرط عبارتند از مَنْ (هرکه) و مَا و مَهْمَا (هرچه) و مَتَى

و اذا و أَيَّانَ (هروقت) أَيْنَمَا - أَنَّى - حَيْثُمَا (هرجا) كَيْفَمَا (هرطور) أَيٌّ (هرکدام) مثل مَا تَزْرَعْ - تَحْصُدْ (هرچه بکاری میدروی) كَيْفَمَا يَكُنِ الْمُرَبِّي يَكُنِ الْمُرَبَّى (تربیت کننده هر اخلاق و روشی که داشته باشد در تربیت شده اثر میکند)

۲۶ - اسم تعجّب

۱۶۳ - فعل تعجب عرب بر یکی از دو وزن میآید یا بر وزن أَفْعَلَ یا بر وزن أَفْعِلْ

۱۶۵ - اگر فعل تعجّب بر وزن أَفْعَلَ ساخته شود همیشه قبل از آن اسم جامد غیر متصرف نکره ای دیده میشود که نامش اسم تعجّب است و اسمی که از آن اظهار تعجب شده و نامش مُتَعَجَّبٌ مِنْهُ است بعد از فعل تعجب با اعراب نصب دیده میشود مثل مَا أَحَرَّ الْهَوَاءَ

(چه چیز گرم کرده است هوا را - هوا چقدر گرم است)

۱۶۴ - اگر فعل تعجّب بر وزن أَفْعَلَ باشد ممکن است سه حالت اتفاق افتد اوّل آنکه تعجّب مربوط بزمان حال باشد در این صورت جملهٔ تعجبیّه که جمله انشائیّه هست مرکّب میشود از اسم تعجّب، و فعل تعجّب و اسم متعجّب منه (قبلاً مثال زده شد) دوّم آنکه تعجّب مربوط بزمان گذشته باشد در انوقت میان اسم تعجّب و فعل تعجّب یک فعل كَانَ زیاد میکنند مثل مَا كَانَ أَبْهَجَ الْهَوَاءَ فِي الْأَمْسِ (دیروز هوا چقدر گرم بود) سوّم آنکه تعجّب مختص زمان آینده باشد در این حالت میان

اسم تعجّب و فعل تعجب یک فعل یَکُونُ اضافه میشود مثل مایَکُونُ اَسْوَءَ عاقِبَةَ اَلْکَسْلانِ (سرانجام تنبل چقدر بد خواهد بود)

۱۶۷ - اگر فعل تعجّب بروزن اَفْعِلْ باشد مخصوص زمان حال است و چیزی قبل از آن در نمیآید و اسم متعجّب منه بعد از آن بوسیلهٔ بار حرف جر مجرور ذکر میشود مثل اَحْسِنْ بِالصِّدْقِ - و اَسْوِءْ بِالْحَسَدِ (راستگوئی چقدر خوب و بدخواهی چقدر بد است)

۲۷ - اسم فعل

۱۶۷ - اسم فعل کلمه ایست که بظاهر جزء اسمها شمرده میشود ولی معنای فعل میدهد ولی تابع جریان قواعد مربوط بفعل نیست و اسمار افعال همه جامد و غیر متصرّف و مبنی و محلّاً مرفوع و بر سه قسمند

اوّل - آنهائیکه معنای فعل ماضی میدهند مثل هَیْهاتَ (دور است) بَطْانَ (کندشت) سَرْعانَ (تند است) شَتّانَ (جدا شد) سُبْحانَ (بعیب است)

دوّم آنهائیکه معنای فعل مضارع میدهند مثل اُفِّ (بیزارمیشوم) واهاً - وَیْ (تعجب میکنم) بَخِّ (تبریک میگویم) بَجَلْ - قَطْ (کافی میباشد)

سوّم آنهائیکه معنای فعل امر میدهند مثل صَهْ (ساکت شو) مَهْ (خودداری کن) رُوَیْدَ (مهلت بده) ها - هاكَ - دُونَكَ - عِنْدَكَ (بگیر)

عَلَیْكَ (لازم بدان) حَیَّ (بشتاب) حَیَّهَلْ (بیاور) هَلُمَّ (بیا) هاتِ (بیاور) آمین (بپذیر) تَعالَ (بیا)

۲۸ - اسمار دائم الاضافه

۱۶۹ - اسمار دائم الاضافه یا لازم الاضافه اسمهائی هستند که تنها ذکر نمیشوند و باصطلاح نحوی همیشه مضافند و اسم بعد از آنها مضافٌ الیه نام دارد و همیشه مجرور است و این اسمها در ضمن مطلب ۵۲ کتاب صرف (در خاتمهٔ اقسام اسم) ذکر شده اند و در اینجا فقط تکمیلاً میگوئیم که در تجزیهٔ تمام این اسمها باید نوشت اسم دائم الاضافه جامد غیر متصرّف و در تجزیهٔ پنج تای آنها باید کلمهٔ مبنی را هم اضافه کرد زیرا حرکت آخر این پنج اسم ثابت است و هیچ وقت تغییر نمیکند و این پنج اسم عبارتند از حَیْثُ - مَعَ - سُبْحانَ - لَدُنْ - لَدَیْ و سایر اسمهای دائم الاضافه معربند یعنی حرکت آخرشان تغییر پذیر است :

مبحث چهارم

اسمار مشتقه

۱۷۰ - از هر مصدر عرب ده اسم مشتق میشود اسم فاعل - اسم مفعول - صفت مشبّهه - صیغهٔ مبالغه - اَفعَل وصفی - اَفعَل تفضیل - اسم آلت اسم زمان - اسم مکان - مصدر مشتق

۲۹ - اسم فاعل

۱۷۱ - اسم فاعل اسمی است مشتق و قیاسی یعنی ساختنش قاعده و قانون معیّنی دارد و این اسم از هر قسم فعلی (لازم یا متعدّی - مجرّد یا مزیدٌ فیه) ساخته میشود و دلالت میکند بر دارندهٔ صفتی یا کنندهٔ کاری بدون قید زیادی و همیشگی

۱۷۲ - اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرّد (خواه لازم باشد و خواه متعدّی) بروزن فاعِلٌ وگاهی بروزن فَعِیلٌ ساخته میشود مانند عاقِلٌ (خردمند) و کاتِبٌ (نویسنده) و ذاهِبٌ (رونده) و طبیبٌ (پزشک) که از افعال عَقَلَ و کَتَبَ و ذَهَبَ و طَبَّ مشتق شده اند

۱۷۳ - اسم فاعل از فعل غیر ثلاثی مجرّد (ثلاثی مزیدٌ فیه - رباعی مجرّد - رباعی مزیدٌ فیه) بروزن صیغه مفرد غایب فعل مضارع معلومش ساخته میشود با این تغییر که حرف یاء مضارعه بدل بمیم مضمومه میشود و یک حرف بآخر مانده اش اگر مکسور نباشد مکسور میگردد مثلاً اسم فاعل این فعلها یُحْسِنُ (نیکی میکند) و یَتَسَلَّطُ (چیره میشود) و یَتَهَاوَنُ (سستی میکند) و یُزَلْزِلُ (میلرزاند) و یَطْمَئِنُّ (خاطر جمع میشود) میشود مُحْسِنٌ (نیکی کننده) مُتَسَلِّطٌ (چیره شونده) مُتَهَاوِنٌ (سستی کننده) مُزَلْزِلٌ (لرزاننده) مُطْمَئِنٌّ (خاطر جمع شونده)

۱۷۴ - هر اسمی که میتواند برای اسم دیگر صفت واقع شود (خواه جامد باشد خواه مشتق

بسه صیغه صرف میشود مثل کلمات رَجُلٌ (مرد) مِفْتاحٌ (کلید) مَسْجِدٌ (سجدگاه) مَسْأَلَةٌ (پرسش) میلاد (بدنیا آمدن) که اولی جامد است و دیگران مشتقّند ولی همه بسه صیغه صرف میشوند (مفرد تثنیه جمع)

۱۷۵ - هر اسمی که صفت واقع شود (هر صفتی مشتق است مگر صفت نسبی) بشش صیغه صرف میشود پس اسم فاعل باید قاعدةً بشش صیغه صرف بشود (سه صیغه برای مذکّر و سه صیغه برای مؤنّث)

تصریف یک اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرّد و ثلاثی مزیدٌ فیه

صیغه	اسم فاعل	معنی	صیغه	اسم فاعل	معنی
مفرد مذکّر	صادِقٌ	یکمرد راستگو	مفرد مذکّر	مُؤَیِّدٌ	یکمرد کمک کننده
تثنیه مذکّر	صادقانِ - صادِقَیْنِ	دو مرد راستگو	تثنیه مذکّر	مُؤَیِّدانِ - مُؤَیِّدَیْنِ	دو مرد کمک کننده
جمع مذکّر	صادِقونَ - صادِقینَ	مردان راستگو	جمع مذکّر	مُؤَیِّدونَ - مُؤَیِّدینَ	مردان کمک کننده
مفرد مؤنّث	صادِقَةٌ	یکزن راستگو	مفرد مؤنّث	مُؤَیِّدَةٌ	یک زن کمک کننده
تثنیه مؤنّث	صادِقَتانِ - صادِقَتَیْنِ	دو زن راستگو	تثنیه مؤنّث	مُؤَیِّدَتانِ - مُؤَیِّدَتَیْنِ	دو زن کمک کننده
جمع مؤنّث	صادِقات	زنان راستگو	جمع مؤنّث	مُؤَیِّداتٌ	زنان کمک کننده

۱۷۶ - هر اسمی که بروزن فاعِلٌ باشد ممکن است جمعش را وزن فاعِلون و فاعِلین و فَعَلَة و فُعّال و فُعَّل بیاید مثل ظالِمٌ (ستمگر) که جمعش میشود

ظالِمُونَ - ظالِمِینَ - ظَلَمَةٌ - ظُلّام - ظُلَّم (ستمگران)

۱۷۷ - اسمی که بروزن فاعِلَة باشد جمعش بروزن فَواعِل هم میآید مثل قابِلَة (ماما) که جمعش علاوه بر قابِلات قَوابِل هم گفته میشود

۳۰ - اسم مفعول

۱۷۸ - اسم مفعول اسمی است مشتق و قیاسی که از فعل متعدّی (مجرّد یا مزیدٌفیه) ساخته میشود و دلالت میکند برکسی یا چیزی که کاری از فاعل سرزده و باو رسیده باشد

۱۷۹ - اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرّد متعدّی بروزن مَفعُولٌ میآید مثل مَکْتُوبٌ (نوشته شده) مَرْئِیٌّ (دیده شده) مَقُولٌ (گفته شده) که از فعلهای کَتَبَ (نوشت) و رَاَیَ (دید) و قَالَ (گفت) ساخته شده است

وگاهی بروزن فَعِیل میآید مثل جَرِیحٌ (زخم شده) بجای مجروح و قَتِیل بجای مَقتُولٌ و ذَبِیحٌ بجای مَذبُوحٌ

۱۸۰ - اسم مفعول از فعل متعدّی غیر ثلاثی مجرّد (ثلاثی مزیدٌفیه - رباعی مجرّد - رباعی مزیدٌفیه) بر وزن صیغهٔ مفرد غایب فعل مضارع مجهول آن فعل ساخته میشود با این تغییر که حرف مضارعه بدل بمیم مضمومه شود و حرف ماقبل آخر چنین فعلی قطعاً مفتوح است مثل مُکْرَمٌ (گرامی داشته شده) و مُکْتَسَبٌ (بدست آورده شده) و مُسْتَخْرَجٌ (بیرون آورده شده) و مُدَحْرَجٌ (غلطانده شده) که از فعلهای

مضارع یُکْرَمُ و یُکْتَسَبُ و یُسْتَخْرَجُ و یُدَحْرَجُ ساخته شده اند

۱۸۱ - اسم مفعول هم مانند اسم فاعل بشش صیغه صرف میشود (سه صیغه برای مذکر - سه صیغه برای مونث)

۱۸۲ - اگر از فعل لازم مجرد یا مزیدٌفیه اسم مفعول ساخته شود معنای صفت مشبهه میدهد مانند مَجْنُونٌ (دیوانه) مَبْهُوتٌ (مات) مُسْتَهانٌ (خوار) که از فعلهای جُنَّ (دیوانه شد) بَهِتَ (مات شد) اِسْتَهانَ (خوار شد) ساخته شده است

تصریف یک اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرّد و ثلاثی مزیدٌفیه

صیغه	اسم مفعول	معنی	اسم مفعول	معنی
مفرد مذکر	مَعْفُوٌّ	یک مرد بخشیده شده	مُمْتَحَنٌ	یک مرد آزمایش شده
تثنیه مذکر	مَعْفُوانِ - مَعْفُوَّیْنِ	دو مرد بخشیده شده	مُمْتَحَنانِ - مُمْتَحَنَیْنِ	دو مرد آزمایش شده
جمع مذکر	مَعْفُوُّونَ - مَعْفُوِّینَ	مردان بخشیده شده	مُمْتَحَنُونَ - مُمْتَحَنِینَ	مردان آزمایش شده
مفرد مونث	مَعْفُوَّةٌ	یک زن بخشیده شده	مُمْتَحَنَةٌ	یک زن آزمایش شده
تثنیه مونث	مَعْفُوَّتانِ - مَعْفُوَّتَیْنِ	دو زن بخشیده شده	مُمْتَحَنَتانِ - مُمْتَحَنَتَیْنِ	دو زن آزمایش شده
جمع مونث	مَعْفُوّاتٌ	زنان بخشیده شده	مُمْتَحَناتٌ	زنان آزمایش شده

۱۸۳ - جمع اسمی که بروزن مَفعُولٌ یا مَفعُولَةٌ باشد بروزن مَفاعِیل هم میآید مثل مَکْتُوبٌ و مَکْتُوبَةٌ که جمعشان مَکاتِیب هم میشود

۳۱ - صفت مشبّهه

۱۸۴ - صفت مشبّهه یا مُشبّهه اسمی است مشتق وسماعی که قاعدةً از فعل لازم ثلاثی مجرّد ساخته شده و دلالت میکند بر بودن صفتی در موصوف بطور همیشگی و باصطلاح بطور مَلَکه و غریزه واگر از فعل متعدّی هم ساخته شود بازمعنای فعل لازم عارضی را پیدا میکند واین اسم هم بشش صیغه صرف میشود و بیشتر جمعهایش جمع مکسّر است.

۱۸۵ - اوزان صفت مشبّهه زیاد است ولی معروفترین وزنهای آن اوزانی است که در جدول زیر جمع آوری شده است

میزان	موزون	معنی	میزان	موزون	معنی
فَعْل	صَعْب	دشوار	فَعِل	خَشِن	زبر
فِعْل	حِبْر	دانشمند	فُعْل	حُرّ	آزاد مرد
فَعَل	حَسَن	نیکو	فَعُول	صَبُور	شکیبا
فَعِیل	عَزِیز	ارجمند	فَعَال	جَبَان	ترسو
فُعَال	شُجاع	دلیر	فَعْلان	سَکْران	مست
فاعِل	طاهر	پاک	مَفعُول	میمون	خوش شگون
مِفْعِیل	مسکین	گدا	فاعُول	فاروق	جدا کننده

۳۲ - صیغهٔ مبالغه

۱۸۶ - صیغهٔ مبالغه اسمی است مشتق وسماعی که از فعل ثلاثی مجرّد (لازم ومتعدّی) ساخته شده ودلالت میکند بر بودن صفتی در موصوف بطور زیادی و اوزان صیغهٔ مبالغه هم زیاد است وبشش صیغه هم صرف میشود واکثر جمعهایش جمع مکسّر است

۱۸۷ - معروفترین اوزان صیغهٔ مبالغه در جدول زیر دیده میشود

معروفترین اوزان صیغهٔ مبالغه

میزان	موزون	معنی	میزان	موزون	معنی
فَعّال	قَتّال	بسیار کشنده	فَعّالَة	عَلّامَة	بسیار بسیار دانا
فُعَلَه	ضُحَکَة	بسیار خندان	فُعّال	کُبّار	بسیار بزرگ
مِفْعِیل	مِعْطِیر	بسیار خوشبو	فَعُول	اَکُول	پرخور
مِفْعَل	مِفْضَل	بسیار دانشمند	فَعْلان	نَوْمان	پرخواب
مِفْعال	مِعْمار	بسیار آباد کننده	فاعِلَة	راوِیَة	بسیار حکایت کننده

جدول تصریف صفت مشبّهه			جدول تصریف صیغهٔ مبالغه		
صیغه	مثال	معنی	صیغه	مثال	معنی
مفرد مذکّر	رَؤُوف	یک مرد مهربان	مفرد مذکّر	صِدّیق	یکمرد بسیار راست گو
تثنیه مذکّر	رَؤُوفان ، رَؤُوفَیْن	دو مرد مهربان	تثنیه مذکّر	صِدّیقان ـ صِدّیقَیْن	دو مرد بسیار راستگو
جمع مذکّر	رَؤُوفُون ، رَؤُوفِین	مردان مهربان	جمع مذکّر	صِدّیقُون وصِدّیقِین	مردان بسیار راستگو

مفرد مؤنث دَؤُوفَة یک زن مهربان مفرد مؤنث صِدّیقَة یکزن بسیار راستگو

تثنیه مؤنث دَؤُوفَتانِ و دَؤُوفَتَیْنِ دو زن مهربان تثنیه مؤنث صِدّیقَتانِ و صِدّیقَتَیْنِ دو زن بسیار راستگو

جمع مؤنث دَؤُوفات زنان مهربان جمع مؤنث صِدّیقات زنان بسیار راستگو

۱۸۸ - اگر صیغه مبالغه دلالت بر شغل و پیشه ای کند آنرا صفت شغلی یا صفت نسبی نامند مانند قَصّاب (گوشت فروش) سَقّاء (آب فروش) طَبّاخ (آشپز) خَیّاط (دوزنده) نَسّاج (پارچه باف)

۲۳ - افعل وصفی

۱۸۹ - افعل وصفی نوعی از صفت مشبّهه است با این خصوصیت که این صفت قیاسی و مخصوص فعلهای ثلاثی مجرّد لازمیست که معنای رنگ یا عیب یا زینت دهد.

۱۹۰ - صیغهٔ مفرد مذکر افعل وصفی بر وزن اَفْعَل و صیغه مفرد مؤنّثش بر وزن فَعْلاء میآید و این دو وزن معرب غیر منصرفند یعنی تنوین و جر قبول نمیکنند مثل اَسْوَد (مرد سیاه رنگ) سَوْداء (زن سیاه رنگ) اَبْکَم (مرد لال) بَکْماء (زن لال) اَبْلَج (مرد گشاده ابرو) بَلْجاء (زن گشاده ابرو) و این صفت هم شش صیغه صرف میشود و جمع مذکر و مؤنثش اغلب بر وزن فُعْل یا فِعْل میآید

تصریف یک افعل وصفی از فعل دالّ بر رنگ

صیغه	میزان	موزون	معنی
مفرد مذکر	اَفْعَل	اَبْیَض	یک مرد سفید رنگ
تثنیه مذکر	اَفْعَلانِ	اَبْیَضانِ	دو مرد سفید رنگ
	اَفْعَلَیْنِ	اَبْیَضَیْنِ	〃 〃
جمع مذکر	اَفْعَلونَ	اَبْیَضونَ	مردان سفید رنگ
	اَفْعَلینَ	اَبْیَضینَ	〃 〃
	فِعْل	بِیض	〃
مفرد مؤنث	فَعْلاء	بَیْضاء	یک زن سفید رنگ
تثنیه مؤنث	فَعْلاوانِ	بَیْضاوانِ	دو زن سفید رنگ
	فَعْلاوَیْنِ	بَیْضاوَیْنِ	〃
جمع مؤنث	فَعْلاوات	بَیْضاوات	زنان سفید رنگ
	و فِعْل	و بِیض	〃

تصریف یک افعل وصفی از فعل دالّ بر عیب

صیغه	میزان	موزون	معنی
مفرد مذکّر	اَفْعَل	اَصَمّ	یک مرد کر
تثنیه مذکّر	اَفْعَلانِ و اَفْعَلَیْنِ	اَصَمّانِ و اَصَمَّیْنِ	دو مرد کر
جمع مذکّر	فُعْل	صُمّ	مردان کر
مفرد مونّث	فَعْلاء	صَمّاء	یک زن کر
تثنیه مونّث	فَعْلاوانِ ، فَعْلاوَیْنِ	صَمّاوانِ ، صَمّاوَیْنِ	دو زن کر
جمع مونّث	فُعْل	صُمّ	زنان کر

۳۴ - افعل تفضیل

۱۹۱ - افعل تفضیل یا اسم تفضیل یا صفت تفضیلی اسمی است مشتق و قیاسی که از فعل ثلاثی مجرّدی ساخته میشود که قابل تفضیل باشد و معنای رنگ و عیب و زینت ندهد و دلالت میکند بر بودن صفتی در موصوفی بیش از موصوف دیگر .

۱۹۲ - صیغهٔ مفرد مذکّر افعل تفضیل بر وزن اَفْعَل و مؤنّثش بر وزن فُعْلیٰ میآید و این دو وزن هم معرب غیر منصرف و از جرّ و تنوین محروم است و این اسم هم بشش صیغه صرف میشود .

تصریف یک اسم تفضیل از مصدر کِبَر بزرگی

صیغه	میزان	موزون	معنی
مفرد مذکّر	اَفْعَل	اَکْبَر	یک مرد بزرگتر
تثنیه مذکّر	اَفْعَلانِ و اَفْعَلَیْنِ	اَکْبَرانِ و اَکْبَرَیْنِ	دو مرد بزرگتر
جمع مذکّر	اَفْعَلونَ و اَفْعَلِینَ	اَکْبَرونَ و اَکْبَرِینَ	مردان بزرگتر
	و اَفاعِل	اَکابِر	
مفرد مونّث	فُعْلیٰ	کُبْریٰ	یک زن بزرگتر
تثنیه مونّث	فُعْلَیانِ و فُعْلَیَیْنِ	کُبْرَیانِ ، کُبْرَیَیْنِ	دو زن بزرگتر
جمع مونّث	فُعْلَیات	کُبْرَیات	زنان بزرگتر
	فُعَل	و کُبَر	

۱۹۳ - چون تلفّظ مفرد مونّث اسم تفضیل سخت و بدنماست بدین جهت بیشتر اوقات صیغهٔ مفرد مذکّر یعنی وزن اَفْعَل را هم برای مذکّر بکار میبرند و هم برای مونّث مثلاً میگویند اَفْضَلُ الرِّجال (برترین مردان) و اَحْسَنُ النِّساءِ (بهترین زنان)

۳۵ - اسم آلت

۱۹۴ - اسم آلت اسمی است مشتق و سماعی که از فعل ثلاثی مجرّد متعدّی ساخته میشود و دلالت میکند بر ابزار و وسیلهٔ کار .

۱۹۵ - اوزان قانون اسم آلت سه تاست مِفْعَل و مِفْعَله و مِفْعال ولی معلوم نیست که هریک ازین سه وزن از چه فعلهائی ساخته میشود بلکه باید هرچه در زبان عربی بدین عنوان معمول است پذیرفت .

۱۹۶ - اسم آلت چون صفت واقع نمیشود بسه صیغه صرف میشود و جمعش هم جمع مکسر است .

تصریف سه اسم آلت از سه وزن قانونی آن

صیغه	میزان	موزون	معنی
مفرد	مِفْعَل	مِبْرَد	سوهان
تثنیه	مِفْعَلان یا مِفْعَلَیْن	مِبْرَدان مِبْرَدَیْن	دو سوهان
جمع	مَفاعِل	مَبارِد	سوهانها
مفرد	مِفْعَلَة	مِكْنَسَة	جاروب
تثنیه	مِفْعَلَتان مِفْعَلَتَیْن	مِكْنَسَتان مِكْنَسَتَیْن	دو جاروب
جمع	مَفاعِل	مَكانِس	جاروبها
مفرد	مِفْعال	مِفْتاح	کلید
تثنیه	مِفْعالان مِفْعالَیْن	مِفْتاحان مِفْتاحَیْن	دو کلید
جمع	مَفاعیل	مَفاتیح	کلیدها

۳۶ - اسم زمان و مکان

۱۹۷ - اسم زمان و مکان اسمی است مشتق و قیاسی و از هر فعلی (مجرد و مزید فیه و لازم و متعدّی) ساخته میشود و چون صفت واقع نمیشود بسه صیغه صرف میگردد و جمعش هم جمع مکسّر است

۱۹۸ - اسم زمان و مکان از فعل ثلاثی مجرّد بروزن مَفْعَل و مَفْعِل و مَفْعَلَة و مِفْعال میآید مثل مَكْتَب (جا و وقت نوشتن) و مَجْلِس (جا و وقت نشستن) مَدْرَسَة (جا و وقت درس خواندن) و میعاد (جا و وقت وعده دادن)

۱۹۹ - اسم زمان و مکان از فعل غیر ثلاثی مجرّد بروزن اسم مفعول آن فعل میآید مثل مُؤَیَّد (جا و وقت کمک کردن) و مُسْتَخْرَج (جا و وقت بیرون آوردن) مُدَحْرَج (جا و وقت غلطاندن)

تصریف سه اسم زمان و مکان از سه وزن آن

صیغه	میزان	موزون	معنی
مفرد	مَفْعَل	مَرْعىٰ	چراگاه
تثنیه	مَفْعَلانِ مَفْعَلَیْنِ	مَرْعَیانِ مَرْعَیَیْنِ	دو چراگاه
جمع	مَفاعِل	مَراعی	چراگاهها

مفرد	مَفْعَلَةٌ	مَعْرَكَةٌ	میدان جنگ
تثنیه	مَفْعَلَتَانِ و مَفْعَلَتَيْنِ	مَعْرَكَتَانِ و مَعْرَكَتَيْنِ	دو میدان جنگ
جمع	مَفَاعِل	مَعَارِك	میدانهای جنگ
مفرد	مِفْعَال	مِيثَاق	پیمانگاه
تثنیه	مِفْعَالَانِ و مِفْعَالَيْنِ	مِيثَاقَانِ و مِيثَاقَيْنِ	دو پیمانگاه
جمع	مَفَاعِيل	مَوَاثِيق	پیمانگاهها

تصریف دو اسم زمان و مکان از فعل غیر ثلاثی مجرد

تصریف دو اسم زمان و مکان از فعل غیر ثلاثی مجرد

صیغه	میزان	موزون	معنی
مفرد	مُفْتَعَل	مُكْتَسَب	جا و وقت بدست آوردن
تثنیه	مُفْتَعَلَانِ و مُفْتَعَلَيْنِ	مُكْتَسَبَانِ و مُكْتَسَبَيْنِ	دو جا و وقت کسب
جمع	مُفْتَعَلَات	مُكْتَسَبَات	جا و وقتهای کسب
مفرد	مُسْتَفْعَل	مُسْتَعْمَل	جا و وقت بکار بردن
تثنیه	مُسْتَفْعَلَانِ و مُسْتَفْعَلَيْنِ	مُسْتَعْمَلَانِ و مُسْتَعْمَلَيْنِ	دو جا و وقت بکار بردن
جمع	مُسْتَفْعَلَات	مُسْتَعْمَلَات	جاها و وقتهای بکار برد

۳۷ - مصدر مشتق

۲۰۰ - مصدر اسم معنائی است که از آن فعل یا اسم ساخته میشود.

۲۰۱ - مصدر از یک نقطهٔ نظر بر دو نوع است قیاسی و سماعی

۲۰۲ - مصدر تمام فعلهای ثلاثی مجرّد سماعی است یعنی قانون معیّنی ندارد ولی مصدر فعلهای ثلاثی مزیدٌ فیه و رباعی مجرّد و رباعی مزیدٌ فیه قیاسی است زیرا هر که بر وزن اَفْعَل باشد مصدرش بر وزن اِفْعال یا اِفالَه میآید و همچنین سایر بابهای ثلاثی و رباعی مزیدٌ فیه و رباعی مجرّد.

۲۰۳ - مصدر از نقطهٔ نظر دیگر بر دو قسم است جامد و مشتق.

۲۰۴ - مصدر تمام فعلهای ثلاثی و رباعی مجرّد جامد است (مگر آنکه مصدر کم از آن دیده شود) ولی مصادر تمام بابهای ثلاثی مزیدٌ فیه و رباعی مزیدٌ فیه مشتقند زیرا هر کدام یک مصدر جامد مجرّد دارند.

۲۰۵ - از جملهٔ اقسام مصدر مشتق مصدر میمی است که در اوّلش حرف میم زائد باشد و این مصدر از فعل ثلاثی مجرّد بر یکی از سه وزن مَفْعَل یا مَفْعَلَه یا مِفْعال میآید مثل مَأْخَذ (گرفتن) و مَسْأَلَه (پرسیدن) و میلاد (بدنیا آمدن)

۲۰۶ - مصدر میمی از فعل غیر ثلاثی مجرّد بر وزن اسم مفعول آن فعل میآید پس اسم مفعول غیر ثلاثی مجرّد ممکن است چهار معنی بدهد مثلاً کلمهٔ مُسْتَعْمَل ممکن است بمعنای بکار برده شده - وقت بکار بردن - جای بکار بردن و بکار بردن استعمال شود

۲۰۷ - مصدر میمی هم چون صفت واقع نمیشود (بسه صیغه صرف میشود و جمعش هم جمع مکسر است.

تصریف سه مصدر میمی از سه وزن آن

صیغه	میزان	موزون	معنی
مفرد	مَفْعَل	مَشْرَب	آشامیدن + روش
تثنیه	مَفْعَلانِ مَفْعَلَیْنِ	مَشْرَبانِ مَشْرَبَیْنِ	دو آشامیدن + دو روش
جمع	مَفاعِل	مَشارِب	آشامیدنها + روشها
مفرد	مَفْعَلَة	مَسْعاة	کوشش
تثنیه	مَفْعَلَتانِ مَفْعَلَتَیْنِ	مَسْعاتانِ مَسْعاتَیْنِ	دو کوشش
جمع	مَفاعِل	مساعی	کوششها
مفرد	مِفْعال	میثاق	پیمان بستن
تثنیه	مِفْعالانِ + مِفْعالَیْنِ	میثاقانِ + میثاقَیْنِ	دو پیمان
جمع	مَفاعیل	مَواثیق	پیمانها

گردآورنده [illegible] **پایان قسمت صرف** [illegible]

بخط [illegible]

کتاب النحو

۱ - تعریف علم نحو

۱ - کلمهٔ نحو در عربی پنج معنی دارد که در شعر زیر جا داده شده است

نحو را معنی بود بر پنج نوع
قصد و مثل و جانب و مقدار و نوع

و در اصطلاح دستور زبان عربی علمی است که از تغییر حال آخر کلمات عرب پس از داخل شدن در جمله بحث میکند و راه درست خواندن عبارات عربی را یاد میدهد بدین جهت آنرا علم قرائت و علم فروع و علم ترکیب نامند

۲ - اِعراب و اقسامش

۲ - اِعراب یعنی تغییر حرکت یا حرف آخر کلمه ای برای خاطر کلمهٔ دیگری بدین سبب کلمات سه گانه عرب (اسم و فعل و حرف) را در نحو بدو دسته تقسیم کرده اند یکی عامل و دیگری معمول

۳ - عامل کلمه ایست که قانوناً بتواند حرکت یا حرف آخر کلمهٔ بعد از خود را تغییر دهد و اسم و فعل و حرف هر سه عامل واقع میشوند

۴ - معمول یا مُعْرَبْ کلمه ایست که حرکت یا حرف آخرش بواسطهٔ کلمهٔ دیگری تغییر کند و اسم و فعل معمول واقع میشوند ولی حرف هیچ وقت معمول واقع نمیشود یعنی حرف

میتواند در آخر کلمهٔ دیگری تغییر بدهد ولی هیچ کلمه ای در حرف مؤثر نیست بدین جهت میگویند حرف محلّی از اعراب ندارد

۵ - حرکت در عربی سه تاست و وقتی ضدّ حرکت را هم در نظر بگیریم میگوئیم حرف آخر کلمه ممکن است یکی از چهار صورت در آید و بعبارت دیگر اعراب چهار تاست (زبَر - زیر - پیش - بی‌حرکت)

۶ - هرکدام از حرکات و ضدّ حرکت دو نام دارد یکی نام اعرابی و دیگری نام بنائی

۷ - حرکات وقتی نام اعرابی میگیرند که تغییر پذیر باشند و وقتی نام بنائی میگیرند که ثابت باشند با توجّه بآنکه حرکت حروف اوّل تا یکی بآخر ماندهٔ کلمه همیشه ثابت و بنائی است و حرکت حرف آخر کلمه تغییر پذیر است بهمین دلیل میگویند حرف آخر محلّ اعراب است و علم نحو هم علم اعراب است .

جدول حرکات اعرابی و بنائی

نام فارسی حرکت	نام اعرابی حرکت	نام اعرابی حرف	نام بنائی حرکت	نام بنائی حرف
زَبَر	نَصْب	منصوب	فتح یا فتحه	مفتوح
زیر	جَرّ یا خَفض	مجرور یا مخفوض	کسر یا کسره	مکسور
پیش	رَفع	مرفوع	ضمّ یا ضمّه	مضموم
بی‌حرکت	جزم	مجزوم	سکون	ساکن

توضیح - مطابق تعریف جدول فوق باید گفت حرف اوّل و دوم کلمهٔ لَبَنًا (شیری) مفتوح و حرف سوّمش منصوب است و حرف اوّل و دوم کلمهٔ اِبِلٍ (شتری) مکسور و حرف سوّمش مجرور است و حرف اوّل و دوم کلمهٔ اُذُنٌ (گوشی) مضموم و حرف سوّمش مرفوع است و حرف دوّم کلمهٔ اُنْصُرْ (یاری کن) ساکن و حرف چهارمش مجزوم است

۳ - مُعْرَب و مَبْنی

۸ - هر کلمه ای که حرکت یا حرف آخرش تغییر پذیر باشد مُعْرَب نامیده میشود و هر کلمه ایکه حرکت حرف آخرش ثابت باشد مَبنی نام دارد

۹ - در اسم بطوریکه در مبحث اسماء جامده گفته شد هشت نوع اسم مبنی دیده میشود (ضمیر - اسم اشاره - موصول - اسم استفهام - اسم شرط - اسم تعجّب - اسم فعل - بعضی از اسماء دائم الاضافه) و باقی اسماء معربند

۱۰ - فعل ماضی مبنی و فعل مضارع معرب است (مگر در چند مورد استثنائی)

۱۱ - حروف همه مبنی هستند و بدو دسته تقسیم میشوند یا عاملند یا غیر عامل

۱۲ - اسم سه نوع از اقسام اعراب را قبول میکند (رفع و نصب و جر) و فعل هم سه قسم از انواع اعراب را می پذیرد (رفع و نصب و جزم) و حرف هیچ یک از اقسام اعراب را نمی پذیرد لذا میگویند حرف محلّی از اعراب ندارد

۴ - اقسام اِعْراب فعل

۱۳ - بطوریکه قبلاً گفته شد فعل ماضی مبنی است و هر اعرابی بپذیرد محلّی میباشد یعنی هیچ وقت آشکار نمیشود و فعل مضارع ممکن است اعرابش ظاهر شود در این صورت میگویند اعرابش لفظی است و ممکن است آشکار نشود در این صورت میگویند اعراب محلّی یا تقدیری دارد .

۱۴ - هر وقت بر سر فعل مضارع یکی از پنج حرف ناصب یعنی اَنْ - لَنْ کَیْ + لِکَیْ - اِذَنْ واقع شود فعل مزبور حرف آخرش منصوب میشود یعنی زَبَر میگیرد و هر وقت یکی از ادوات جازمه (پنج حرف جزم و یازده اسم شرط) بر سرش در آید حرف آخرش مجزوم میگردد .

۵ - حروف ناصبه

۱۵ - حروف ناصبه بر سر دو فعل مضارع و نفی در میآیند و هر کدام دو عمل انجام میدهند یکی لفظی و دیگری معنوی و در عمل لفظی همه مشترکند و در عمل معنوی مختلف

۱۶ - عمل لفظی حروف ناصبه این است که حرف آخر فعل مضارع یا نفی را در پنج صیغه (مفرد غایب مفردهٔ غایبه - مفرد مخاطب متکلّم وحده متکلّم مع الغیر) شرط آنکه الف مقصوره نباشد زَبَر میدهند و اگر حرف آخر در این پنج صیغه الف مقصوره باشد نصبش آشکار نمیشود مثلاً یَخْشیٰ (میترسد) با حرف اَنْ میشود

اَنْ یَخْشیٰ (ترسیدن او بگیرد) و نون عوض رفع را از آخر هفت صیغه (چهار تثنیه - جمع غایب - جمع مخاطب مفردهٔ مخاطبه) میاندازند و در دو صیغه (جمع غایبه و جمع مخاطبه) عمل لفظی ندارند

۱۷ - عمل معنوی حروف ناصبه از این قرار است

۱ - حرف اَنْ معنای فعل مضارع یا نفی را تبدیل بمصدر میکند مثل اَنْ یَدْعُوَ (خواندن او بگیرد) و اَنْ لایَذْهَبَ (نرفتن او بگیرد)

۲ - حرف لَنْ افادهٔ نفی ابد میکند یعنی میفهماند که فعل هیچ وقت واقع نخواهد شد مثل لَنْ یَسُودَ الْحَسُودُ (هرگز بآقائی نمیرسد بدخواه)

۳ و ۴ - دو حرف کَیْ و لِکَیْ سبب واقع شدن کار را معلوم میکنند مثل جِئْتُ کَیْ اَزُوْرَكَ یا لِکَیْ اَزُوْرَكَ (آمدم که ترا ببینم)

۵ - حرف اِذَن جزاء و جواب را تعیین میکند مثلاً اگر دانش آموزی بگوید اَجِدُّ فِی اَمْرِ التَّحْصِیلِ (در کار تحصیل میکوشم) قاعدةً جواب میشود اِذَنْ تَنْجَحَ فِی الْاِمْتِحانِ (آن وقت در امتحان کامیاب خواهی شد)

نکته - تصریف کامل فعل مضارع با حروف ناصبه در جدول ضمیمهٔ کتاب نحو ذکر شده است بدانجا مراجعه شود

۶ - حروف جازمه

۱۸ - حروف جازمه یا جوازم عبارتند از (لِ - لا - لَمْ - لَمّا - اِنْ)
چهار تای از این حروف یعنی (لِ - لا - لَم - لَمّا) بر سر فعل مضارع و حرف اِنْ هم بر سر فعل ماضی و هم بر سر فعل مضارع در میآید و هر کدام دو عمل لفظی و معنوی دارند و در عمل لفظی شریکند و در عمل معنوی مختلف.

۱۹ - عمل لفظی کلیهٔ جوازم (حروف جازمه و اسماء شرط) این است که حرف آخر فعل مضارع را در پنج صیغه (مفرد غایب - مفردهٔ غایبه - مفرد مخاطب - دو متکلم) اگر حرف علّه نباشد جزم میدهند و اگر حرف علّه باشد میاندازند و نونهای عوض رفع را از آخر هفت صیغه (چهار تثنیه - جمع غایب - جمع مخاطب - مفردهٔ مخاطبه) حذف مینمایند و در دو صیغه (جمع غایبه - جمع مخاطبه) عمل لفظی ندارند .

۲۰ - عمل معنوی جوازم در مبحث فعل و ادوات شرط بیان شده و تکرارش در اینجا لزومی ندارد

نکته - تصریف کامل فعل مضارع با حروف جازمه هم در جدول ضمیمه در کتاب نحو ذکر شده است بدانجا مراجعه شود .

۲۱ - ممکن است فعل مضارع بعد از یکی از پنج حرف (لِ - وَ - فَ - ثُمَّ - حَتّی) منصوب شود در این صورت میگویند بعد از این حروف حرف اَن ناصبه مقدر است مثل لا تَذْهَبْ حَتّی اَجِیئَ (نرو تا من بیایم) که صحیح عبارت لا تَذْهَبْ حَتّی اَنْ

اَجِیئَ میباشد

۲۲ - هر وقت فعل مضارع در جواب یکی از سه فعل امر یا نهی یا شرط واقع شود بعنوان جواب امر یا نهی یا شرط مجزوم میگردد مثل اَکْرِمْ تُکْرَمْ وَلا تَکُنْ رَطْباً فَتُعْصَرْ (تر مباش که فشرده میشوی) و اِنْ تَرْحَمْ تُرْحَمْ (اگر رحم کنی رحم کرده میشوی)

۲۳ - هر وقت در اوّل فعل مضارع ادات نصب یا جزم دیده نشود میگویند فعل مضارع مرفوعست (لفظاً یا تقدیراً یا محلاً)

۲۴ - هر وقت حرف آخر فعل مضارع در پنج صیغه (مفرد غایب - مفردهٔ غایبه - مفرد مخاطب - دو متکلم) واو یا یاء یا الف مقصوره باشد میگویند رفعش تقدیری است مثل یَدْعُو (میخواند) یَقْضِی (حکم میکند) یَرْضی (خشنود میشود)

۲۵ - هر وقت در آخر فعل مضارع نون جمع مؤنث (جمع غایبه و جمع مخاطبه) یا نون تاکید ثقیله یا نون تاکید خفیفه دیده شود هر سه اعرابش (رفع - نصب - جزم) محلّی است و آشکار نمیشود مثل اَنْ یَعْلَمْنَ (دانستن آن زنها) لَمْ تَذْهَبْنَ (نرفته اید شما زنها) وَلَنْ اَکْذِبَنَّ (هرگز دروغ نمیگویم البته البته) و لا تَسْرِقَنْ (دزدی مکن البته)

۷ - موارد رفع اسم

۲۶ - حرف آخر اسم در موارد زیر مرفوع میشود :

۱ - فاعل

۲۷ - فاعل اسم مرفوعیست که بعد از فعل معلوم واقع میشود و دلالت میکند بر دارندهٔ صفتی یا کنندهٔ کاری

۲۸ - افعال ناقصه و قلوب و مقاربه و مدح و ذمّ بجای فاعل اسم می پذیرند (بعداً گفته خواهد شد)

۲۹ - فاعل ممکن است یکی از چهار چیز باشد اوّل اسم ظاهر مثل قَامَ الطِّفْلُ (کودک برخاست) و قَرَأَ التِّلْمِيذُ (شاگرد خواند) دوّم ضمیر بارز مثل عَلِمْنَا (دانستیم) و تَعْلَمُونَ (میدانید) که نا در عَلِمْنَا و واو در تَعْلَمُونَ ضمیر فاعل بارز است سوّم ضمیر مستتر مثل وَقَفَتْ (ایستاد و یک زن) و نَقِفُ (میایستیم) که در کلمهٔ وَقَفَتْ ضمیر فاعل مستتر است و بجای آن کلمهٔ هِيَ استعمال میشود و در کلمهٔ نَقِفُ ضمیر فاعل مستتر است و ضمیر نَحْنُ بجای آن بکار میرود چهارم جملهٔ اسمیه مثل تَبَيَّنَ (أَنَّكَ عالِمٌ) آشکار شد که تو دانائی که عبارت أَنَّكَ عالِمٌ جملهٔ اسمیه و فاعل فعل تَبَيَّنَ و محلّاً مرفوع است

۳۰ - در عربی فعل با فاعل در تثنیه و جمع مطابقه نمیکند یعنی اگر فاعل تثنیه یا جمع

باشد باز هم فعل مفرد گفته میشود ولی اگر فاعل مذکّر بود فعل مفرد و مذکّر و اگر مؤنّث بود فعل مفرد و مونّث ذکر میشود مثل جَاءَ رَجُلٌ (مردی آمد) جَاءَ رَجُلَانِ (دو مرد آمدند) جَاءَ الرِّجَالُ (مردان آمدند) جَاءَتْ إِمْرَأَةٌ (زنی آمد) جَاءَتْ إِمْرَأَتَانِ (دو زن آمدند) جَاءَتِ النِّسَاءُ (زنان آمدند)

۳۱ - اگر فاعل جمع مذکّر سالم باشد فعل مفرد و مذکّر گفته میشود مثل رَجَعَ الْمُسَافِرُونَ (مسافرها برگشتند) و اگر جمع مونّث سالم باشد فعل مفرد و مونّث گفته میشود مثل جَاءَتِ الْمُعَلِّمَاتُ (زنان معلّم آمدند) و اگر جمع مکسّری باشد که بر شخص دلالت نکند فعل مفرد و مؤنث گفته میشود مثل مَضَتِ الْأَيَّامُ (روزها گذشت) و اگر جمع مکسّری باشد که بر شخص دلالت کند ولی مفردش اسم جمع باشد فعلش مفرد و مؤنّث گفته میشود مثل اِنْهَزَمَتِ الْعَسَاكِرُ (سپاهیان شکست خوردند) و اگر جمع مکسّری باشد که بر شخص دلالت کند و مفردش هم اسم جمع نباشد ممکن است فعلش مفرد و مذکّر گفته شود مثل قَالَ الْعُلَمَاءُ (دانشمندان گفته اند) یا مفرد و مُونّث مثل قَالَتِ الْعُلَمَاءُ (دانشمندان گفته اند)

۲ - نایب فاعل

۳۲ - نایب فاعل اسم مرفوعیست که بعد از فعل مجهول متعدّی واقع شود و نایب فاعل در جملهٔ معلوم مفعولٌ به بوده و پس از مجهول شدن فعل مرفوع شده

و نایب فاعل نام گرفته است

۳۳ - نایب فاعل هم ممکن است اسم ظاهر یا ضمیر بارز یا ضمیر مستتر یا جمله باشد مثل قُبِلَ التِّلمیذُ (دانش‌آموز پذیرفته شد) و اُکْرِمْتُمْ (گرامی داشته شدید شما مردان) و تُلِیَ (خوانده شد) و اُقْبَلُ (پذیرفته میشوم) حُکِیَ اَنَّ رَجُلاً صادَ عُصْفُوراً (گفته شد که مردی گنجشکی را شکار کرد)

۳۴ - در عربی فعل با نایب فاعل هم در تثنیه و جمع مطابقه نمیکند ولی در مذکر و مؤنث بودن مطابقه میکند

۳۵ - اگر نایب فاعل جمع مذکر سالم یا مؤنث سالم یا مکسر باشد حکمش مانند حکم فاعل است (در مادهٔ ۳۰ گفته شد) مثل اُکْرِمَ المُعَلِّمُونَ (معلمها گرامی داشته شدند) قُبِلَتِ المُحَصِّلاتُ (دانش‌آموزان دختر پذیرفته شدند) و هُدِمَتِ الاَبْنِیَةُ (ساختمانها خراب کرده شد) و اُرْعِبَتِ الجُنُودُ (سربازان ترسانده شدند) سُئِلَتِ العُلَماءُ یا سُئِلَ العُلَماءُ (دانشمندان پرسیده شدند)

۳۶ - وقتی فعل معلوم جمله ای مجهول شود سه تغییر در آن جمله حادث میشود اول آنکه ظاهر فعل تغییر میکند دوم آنکه فاعل اگر اسم ظاهر یا ضمیر بارز باشد حذف میشود سوم آنکه مفعولٌ به که منصوب است مرفوع و نایب فاعل نامیده میشود مثلاً وقتی فعل این دو جمله اَکْرَمَ التِّلمیذُ مُعَلِّماً (دانش آموز معلمی را گرامی داشت) و رَاَیْتُ اَخاکَ (برادرت را دیدم) مجهول شود جمله ها بدین صورت درمیآید اُکْرِمَ المُعَلِّمُ (معلم گرامی داشته شد) و رُئِیَ اَخُوکَ (برادرت دیده شد)

۳۷ - اگر مفعولٌ به های جملهٔ معلوم بیش از یکی و میان آنها حرف عطف باشد وقتی فعل مجهول شود همهٔ آنها مرفوع و نایب فاعل نامیده میشوند مثلاً وقتی فعل این جمله قَرَأْتُ الکِتابَ وَالرِّسالَةَ وَالمَجَلَّةَ وَالجَرِیدَةَ (خواندم کتاب و نامه و مجله و روزنامه را) مجهول شود باین شکل درمیآید قُرِئَ الکِتابُ وَالرِّسالَةُ وَالمَجَلَّةُ وَالجَرِیدَةُ (خوانده شد کتاب و نامه و مجله و روزنامه)

۳۸ - اگر مفعولٌ به های جملهٔ معلوم بیش از یکی باشد و میان آنها حرف عطف نباشد فقط مفعول اولی مرفوع و نایب فاعل نامیده میشود و مفعولهای دیگر همچنان منصوب باقی مانده و مفعولٌ به نامیده میشوند مثلاً وقتی فعل این دو جمله اَعْطَیْتُ الفَقِیرَ لِباساً (بفقیر لباس دادم) و عَلَّمَ آدَمَ الاَسْماءَ کُلَّها (بآدم همهٔ اسماء را یاد داد) مجهول شود جمله ها بدین شکل درمیآید اُعْطِیَ الفَقِیرُ لِباساً (بفقیر لباس داده شد) و عُلِّمَ آدَمُ الاَسْماءَ کُلَّها (بآدم همهٔ اسماء یاد داده شد)

۳ و ۴ - مبتدا و خبر

۳۹ - مبتدا اسم مرفوعی است که بفارسی مسندٌ الیه گفته میشود و میتوان صفتی یا کاری را بدو نسبت داد یا از آن سلب نمود.

۴۰ - خبر یا مسند صفت یا کاریست که بمبتدا نسبت داده یا از او سلب میشود و خبر هم باید مانند مبتدا مرفوع باشد

۴۱ - مبتدا ممکن است متعدّد باشد در این صورت باید مابین آنها حرف عطف باشد. مثل طهرانُ واصفهانُ وشیرازُ وتبریزُ وکرمانُ مِنْ مَدائِنِ ایران (تهران و اصفهان وشیراز وتبریز وکرمان از شهرهای ایرانند) که میتوان با هر یک از مبتداها و عبارت مِنْ مداین ایران یک جملهٔ جداگانه تشکیل داد.

۴۲ - ممکن است مبتدا متمّم داشته باشد و این متمّم یا مضافٌ الیه است مثل صاحِبُ العِلْمِ مَحْفوظٌ (دارنده دانش نگهداری شده است) و یا صفت است مثل اَلْعَمَلُ الصّالِحُ مَمْدوحٌ (کار نیک پسندیده است)

۴۳ - ممکن است مبتدا جمله باشد مثل اَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ (روزه گرفتن برای شما بهتر است) که فعل تَصُومُوا بواسطه حرف اَنْ تبدیل بمصدر میشود و جمله باین صورت بر میگردد صَوْمُکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ (روزه گرفتن شما بهتر است برای شما)

۴۴ - ممکن است خبر مفرد یعنی یک اسم باشد مثل اَلْهَواءُ بارِدٌ (هوا سرد است) و ممکن است جملهٔ اسمیه باشد مثل اَلْعِلْمُ نَفْعُهُ کَثیرٌ (دانش سودش زیاد است) که عبارت نَفْعُهُ کَثیرٌ خودش جملهٔ اسمیه و برای کلمهٔ اَلْعِلْم خبر و محلّاً مرفوع است و ممکن است جملهٔ فعلیه باشد مثل اَلْحَسَدُ یُهْلِکُ صاحِبَهُ (حسد صاحبش را

هلاک میکند) که عبارت یُهْلِکُ صاحِبَهُ خودش جمله فعلیّه و برای کلمهٔ اَلْحَسَدُ خبر و محلّاً مرفوع است و ممکن است شبه جمله باشد و شبه جمله یا جار و مجرور یعنی یک حرف جرّ و یک اسم مجرور است مثل اَلشَّمْسُ فِی السَّماءِ (خورشید در آسمان است) و یا ظرف مضاف مثل اَلْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ (بخشش گناه وقت توانائی پسندیده است)

۴۵ - ممکن است خبر مفرد متعدّد باشد در این صورت اگر میان خبرهای متعدّد حرف عطف بود میگویند در جمله عطف نسق است مثل اَنْتَ عالِمٌ وَمُؤَدَّبٌ وَنَظیفٌ وَکَریمٌ وَفَصیحٌ (تو دانا و باادب و پاکیزه و جوانمرد و خوش بیانی) و اگر میان خبرها حرف عطف نبود میگویند در جمله عطف بیان است مثل اَخُوکَ بالِغٌ عاقِلٌ رَشیدٌ سَخِیٌّ شُجاعٌ (برادرت رسیده و خردمند و توانا و بخشنده و دلیر است)

۴۶ - اگر خبر فعل باشد باید با مبتدا در مفرد و تثنیه و جمع و مذکّر و مونّث بودن مطابقه کند مثل اَلرَّجُلُ قامَ (یک مرد برخاست) اَلرَّجُلانِ قاما (دو مرد برخاستند) اَلرِّجالُ قامُوا (مردان برخاستند) اَلْمَرْأَةُ قامَتْ (یک زن برخاست) اَلْمَرْأَتانِ قامَتا (دو زن برخاستند) اَلنِّساءُ قُمْنَ (زنها برخاستند)

۵ - اسم افعال ناقصه

۴۷ - افعال ناقصه فعلهائی هستند لازم که بحسب ظاهر کار فعل متعدّی را انجام میدهند زیرا فعل متعدّی برای خود یک فاعل مرفوع و یک مفعولٌ به منصوب اختیار میکند

مثل اَکَلَ الطِّفلُ طَعاماً (بچه خوراک را خورد) وافعال ناقصه هم برای خود یک اسم مرفوع و یک خبر منصوب میگیرند مثل صارَ الهَواءُ بارِداً (هوا سرد شد)

۴۸ - افعال ناقصه سیزده تا هستند و از حیث صرف شدن به دسته تقسیم شده اند هشت تای از آنها تام التصرفند یعنی فعلهای ماضی و مضارع و امر هرکدام بچهارده صیغه صرف میشود و اسم فاعل و مصدر هم دارند و آنها عبارتند از افعال کانَ (بود) صارَ (شد) اَصْبَحَ (وارد صبح شد) اَضْحیٰ (وارد ظهر شد) اَمْسیٰ (وارد شب شد) ظَلَّ (دوام یافت) باتَ (شب بروز آورد) مازالَ (برطرف نشد) و چهار تای از آنها ناقص التصرفند زیرا مصدر و اسم فاعل ندارند و آنها عبارتند از افعال مابَرِحَ - مادامَ - ماانْفَکَّ - مافَتِیءَ (معنای هر چهار تا دوام یافت) و یکی از آنها که فعل لَیْسَ (نیست) باشد غیر متصرف است زیرا فقط فعل ماضیش بچهارده صیغه صرف میشود.

۴۹ - اسم افعال ناقصه هم مثل فاعل و نایب فاعل ممکن است اسم ظاهر یا ضمیر بارز یا ضمیر مستتر باشد مثل کانَ اللّهُ غَنِیّاً (خدا بی نیاز است) و صِرْتَ سالِماً (تندرست شدی). و المُسافِرُ اَصْبَحَ غانِماً (مسافر صبح کامیاب بود).

۵۰ - خبر افعال ناقصه ممکن است مثل خبر مبتدا مفرد یا جمله یا شبه جمله باشد مثل باتَ التِّلْمیذُ ساهِراً (دانش آموز شب بروز آورد بحالت بیداری) و

کانَ الغَنَمُ یَسْرَحُ فِی المَرْعیٰ (گوسفند در چراگاه میچرید) و یَکونُ الکِتابُ بَیْنَ یَدَیِ التِّلْمیذِ (و کتاب جلو روی دانش آموز است)

۵۱ - افعال ناقصه هم با اسم خود در تثنیه و جمع بودن مطابقه میکنند ولی در مذکر و مؤنث بودن مطابقه میکنند مثل کانَ الاَبُ شَفیقاً (پدر دلسوز بود) و کانَتِ الاُمُّ مُرَقِّقَةً (و مادر پرستار بود)

۵۲ - خبر افعال ناقصه چون بمنزله صفت میباشد باید با اسم فعل ناقص در افراد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث بودن مطابقه کند مثل صارَ اِخْوانی صالِحینَ (برادران من درست کار شدند) و صارَتْ اَخَواتی صالِحاتٍ (خواهرام درست کار شدند)

۶ - اسم ما و لا شبیه بلیس

۵۳ - دو حرف ما و لا از علامات نفی میباشند و اگر بر سر جمله اسمیه در آیند جانشین لَیْسَ میشوند یعنی مثل فعل لَیْسَ برای خود اسم مرفوع و خبر منصوب اختیار مینمایند و جمله اسمیه سلبیه اخباریه میسازند مثل مَا الجَهلُ مَمْدُوحاً (نادانی پسندیده نیست) و لَا الفَقْرُ عاراً (نداری ننگ نیست)

۷ - اسم حرف لاتَ

۵۴ - حرف لاتَ هم از ادوات نفی است و فقط بر سر جمله اسمیه در میآید و اسم مرفوع و خبر منصوب میخواهد و جمله اسمیه سلبیه اخباریه میسازد و اغلب اسم آن

خبرش در جمله دیده نمیشود مثل وَلاتَ حینَ مَناصٍ (حالا وقت گریز نیست) که صحیح جمله این است وَلاتَ الحینُ حینَ مَناص

۸ - خبر حروف مشبّهة بالفعل

۵۵ - حروف مشبهة بالفعل شش تا هستند اِنَّ بدرستیکه اَنَّ اینکه کَاَنَّ مثل اینکه لکِنَّ اما لَیتَ کاش لَعَلَّ شاید واین حروف را باین جهت مشبّهة بالفعل گویند که کارشان شبیه افعال ناقصه است منتهی در اعراب برعکس آنها میباشند زیرا این حروف اسم منصوب وخبر مرفوع میگیرند مثل اِنَّ العِلمَ مُفیدٌ (بدرستیکه دانش سودمند است)

۵۶ - اسم حروف شبیه بفعل ممکن است اسم ظاهر یا ضمیر بارز باشد ولی هیچ وقت ضمیر مستتر نمیشود مثل اِنَّهُ عالِمٌ (بدرستیکه او دانشمند است)

۵۷ - خبر حروف مُشَبّهة بالفعل هم ممکن است مفرد یا جمله یا شبه جمله باشد

۹ - خبر لا ر نفی جنس

۵۸ - حرف لا ر نفی اگر اسم خود را نصب وخبر خود را رفع دهد نامش لا ر نفی جنس ومعنایش نیست هیچ میباشد وکارش شبیه حروف مشبهة بالفعل است مثل لا رَجُلَ اَشجَعُ مِنْ عَلِیٍّ (هیچ مردی دلیرتر از علی نیست)

۵۹ - اسم لا ر نفی جنس همیشه نکره است ولی تنوین نمیگیرد وخبرش هم ممکن است در جمله نباشد

مثل لاراحَةَ لِحَسُودٍ (هیچ آسایشی برای حسود نیست) که صحیح جمله این است لاراحَةَ موجودٌ لِحَسُودٍ

۱۰ - اسم افعال مقاربه

۶۰ - افعال مقاربه فعلهائی هستند که دلالت میکنند بر نزدیک شدن وقت انجام کاری یا امیدوار بودن بوقوع کاری واین فعلها بمنزلهٔ فعل معین فارسی میباشند وهرکدام یک اسم مرفوع میخواهند وخبری که همیشه فعل مضارع است وگاهی آن فعل مضارع بوسیلهٔ حرف اَنْ منصوب میشود مثل عَسَی الْمُسافِرُ اَنْ یَرْجِعَ (نزدیکست که مسافر برگردد) وگاهی مرفوع میباشد مثل اَخَذَ الطِّفلُ یَلعَبُ (کودک شروع ببازی کرد)

۶۱ - همهٔ افعال مقاربه جامد وغیر متصرف ومبنّی هستند وبدو دسته تقسیم میشوند بعض از آنها لازمند مثل کادَ - کَرُبَ - عَسیٰ - حَریٰ - اَوْشَكَ (معنی همه امید است یا ممکن است یا نزدیک است) وبرخی متعدیند مثل شَرَعَ - اَنْشَأَ - طَفِقَ - اَقْبَلَ - اَخَذَ - جَعَلَ - اِبْتَدَأَ - اِخْلَوْلَقَ - قامَ (معنای همه شروع کرد)

نکته - از فعل کادَ واَوْشَكَ مضارع مشتق میشود یعنی گفته میشود یَکادُ (نزدیک میشود) یُوشِكُ (ممکن میشود)

۱۱ - فعل مدح وذم

۶۲ - دو کلمهٔ نِعْمَ وحَبَّذا (خوبست) فعل مدح ودو کلمه ساءَ وبِئْسَ

(بداست) فعل ذم نامیده میشوند و هر چهار تا جامد و غیر متصرف و مبنی میباشند و هر کدام بدو اسم مرفوع محتاجند که نام اولی اسم فعل مدح یا ذم و دیگری اسم ممدوح یا مذموم است مثل نِعْمَ العَبْدُ اَیّوبُ (ایوب خوب بنده ایست) و حَبَّذا بُسْتانُ العِلْمِ (دانش خوب باغیست) و ساءَ السَّبیلُ الظُّلْمُ (ستم بد راهیست) و بِئْسَ القَرینُ اَلحَسُودُ (حسود بد همنشینی است) اگر فعل مدح یا ذم در سر جمله باشد جملهٔ فعلیهٔ ایجابیهٔ انشائیه میسازد و اگر اسم ممدوح یا مذموم در اول جمله باشد جملهٔ اسمیهٔ ایجابیهٔ انشائیه میسازد مثل اَلکِتابُ نِعْمَ الاَنیسُ (کتاب خوب همدمی است)

۱۲ - موارد نصب اسم

۶۳ - حرف آخر اسم در این موارد منصوب میشود (لفظاً یا تقدیراً یا محلاً)

۱ - مفعولٌ به

۶۴ - مفعولٌ به اسم منصوبیست که بفارسی مفعول بیواسطه گفته میشود و نشانه اش در فارسی آنست که بعد از آن کلمهٔ (را) گفته میشود و این نوع مفعول مخصوص فعل متعدیست و ممکن است پیش از فعل یا بعد از فعل بیاید مثل رَاَیْتُ زَیْداً (دیدم زید را) یا اَخاکَ اَکْرَمْنا (برادرت را گرامی داشتیم)

۶۶ - درصورتیکه میان مفعولٌ به های یک فعل متعدی حرف عطف نباشد شمارهٔ آنها محدود و معدود نیست مثل اِشْتَرَیْتُ القَلَمَ وَ الکِتابَ وَ المِسْطَرَ وَ القِرْطاسَ

وَ المِحْبَرَةَ وَ الحِبْرَ وَ الصَّحیفَةَ (خریدم قلم و کتاب و خط کش و کاغذ و دوات و مرکب و کتابچه را) ولی اگر میان مفعولٌ به ها حرف عطف نباشد یک فعل متعدی حد اکثر بیش از سه مفعولٌ به نمیگیرد مثل عَلَّمَ المُعَلِّمُ تِلْمیذاً دَرْساً نافِعاً (معلم بشاگرد درس سودمندی یاد داد) که مفعولٌ به سوم در واقع صفت مفعول دوم است

۶۷ - ممکن است مفعولٌ به یک جمله باشد در این صورت میگویند این جمله در محل نصب است مثل اَیْقَنْتُ اَنَّ العِلْمَ مُنْجٍ (یقین کردم که دانش نجات دهنده است) که عبارت اَنَّ العِلْمَ مُنْجٍ یک جمله و برای فعل اَیْقَنْتُ مفعولٌ به و محلاً منصوب است

۲ - مفعولٌ له

۶۸ - مفعولٌ له یا مفعولٌ لِاَجْلِه اسم منصوبیست که علت واقع شدن کار را بیان میکند و این مفعول ممکن است با فعل لازم ذکر شود مثل جِئْتُ زِیارَتَکَ (آمدم برای ملاقات تو) یا با فعل متعدی مثل اَطْعِمُوا الفَقیرَ قُرْبَةً اِلَی اللّهِ (بفقیر غذا بدهید برای نزدیکی بخدا)

۳ - مفعولٌ فیه

۶۹ - مفعولٌ فیه یا ظرف زمان و مکان اسم منصوبیست که دلالت کند بر جای وقوع کار یا وقت انجام کار مثل سافَرْتُ بَلَدَکُمْ یَوْمَ الجُمْعَةِ (روز جمعه بطرف شهر شما سفر کردم) که میتوانیم جمله را این طور بیان کنیم سافَرْتُ اِلی بَلَدِکُمْ فی یَوْمِ الجُمْعَةِ

۴ - مفعولٌ مَعَه

۷۰ - مفعولٌ مَعَه اسم منصوبی است که بعد از واوی بنام واو معیت (عامل است) واقع شود و چنین واوی یا معنای کمک میدهد مثل ذَبَحْتُ الدّیکَ وَالسِّکّینَ (خروس را با کارد سر بریدم) یا معنای همراهی میدهد مثل سافَرْتُ وَ اَخاکَ (با برادرت سفر کردم) و یا معنای از میدهد مثل اِیّاکَ وَالْکِذْبَ (از دروغ بپرهیز)

۵ - مفعول مطلق

۷۱ - مفعول مطلق اسم منصوبیست که برای یکی از سه مقصود ذکر میشود یا تأکید یا بیان نوع فعل یا تعیین دفعات وقوع کار و این اسم اغلب اوقات مصدر است مثل جَلَسْتُ قُعُوداً (یعنی نشستم نشستنی) وَاصْبِرْ صَبْراً جَمیلاً (و صبر کن صبری پسندیده) و قَرَأْتُ الْکِتابَ قِرائَتَیْنِ (کتاب را دو دفعه خواندم) و گاهی مصدر نیست ولی معنای تأکید میدهد مثل فَارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ پس چشم را دو دفعه برگردان - یعنی بیشتر دقت کن)

۶ - ۷ - ۸ - خبر افعال ناقصه ما و لا شبیه بلیس لات

۷۲ - بطوریکه قبلاً گفته شد خبر افعال ناقصه و حروف ما و لا شبیه بلیس و حرف لاتَ باید منصوب باشد مثل صارَ الْماءُ بُخاراً (آب بخار شد) و لا اَخوکَ حاضِراً (برادرت حاضر نیست) و ما اَنَا کاذِباً (من دروغگو نیستم) و لاتَ الْکَسْلانُ ناجِحاً (تنبل رستگار نیست)

۹ - ۱۰ - اسم حروف مشبّهة بالفعل و لا نفی جنس

۷۳ - اسم حروف مشبّهة بالفعل و لا نفی جنس هم باید منصوب باشد مثل لَیْتَ الشَّبابَ یَعُودُ (کاش جوانی برگشت) و لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ (نیست هیچ معبودی جز خدای یگانه)

۱۱ - حال

۷۴ - حال اسمی است منصوب و مشتق و نکره که نشان میدهد حالت فاعل یا مفعول یا هر دو را در وقت وقوع فعل مثل جاءَ الْمُسافِرُ سالِماً (آمد مسافر بحال تندرستی) و رَأَیْتُ اَباکَ مَسْرُوراً (دیدم پدرت را خوشحال) و رَجَعَ الضّارِبُ وَالْمَضْرُوبُ نادِمَیْنِ (زننده و زده شده پشیمان برگشتند) و باید این اسم مشتق صفت هم باشد

۷۵ - گاهی حال بعوض یک اسم یک جمله میشود و در این صورت میگویند جملهٔ حالیه محلاً منصوب است مثل لا تَقْرَبُوا الصَّلوٰةَ وَ اَنْتُمْ سُکاریٰ (بنماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید - در حال مستی نماز نخوانید)

۱۲ - تمیز

۷۶ - تمیز یا تمییز اسمی است منصوب که برای رفع ابهام و واضح شدن مطلب بکار میرود و پنج مورد استعمال دارد

اوّل برای تعیین چیزی که بکیل و پیمانه ردّ و بدل شود مثل اِشْتَرَیْتُ رِطْلاً ذِئْباً

مویکشند رطل یا یک لیطر شیره خریدم) که کلمهٔ دِبْساً در اینجا تمیز است دوم برای تعیین چیزی که بوزن خرید و فروش شود مثل آتِنِي مَنّاً خُبْزاً (یک من نان بمن بده) که کلمهٔ خبزاً در اینجا تمیز است سوم برای تعیین مسافت و مساحت مثل قَطَعْتُ الطَّرِيقَ فَرْسَخاً (یک فرسخ از راه را پیمودم) که کلمهٔ فرسخاً در اینجا تمیز است چهارم برای تعیین معدود عدد از یازده تا نود و نه مثل لِي سَبْعُونَ دِيناراً (من هفتاد ریال دارم) که کلمهٔ دیناراً در اینجا تمیز است پنجم برای تعیین حالت یا صفتی برای کسی یا چیزی مثل عَلِيٌّ أَحْسَنُ أَقْرانِهِ عِلْماً وَأَدَباً (علی از حیث دانش و هنر بهترین همگنان خود است) وَالْحَدِيدُ أَكْثَرُ الْمَعادِنِ إِسْتِعْمالاً وَأَرْخَصُها ثَمَناً (آهن از همهٔ معدنها استعمالش بیشتر و قیمتش ارزانتر است) که کلمات عِلْماً و أَدَباً در جملهٔ اول و کلمات استعمالاً و ثمناً در جملهٔ دوم تمیز است

عدد

۷۷ - چون نامی از عدد برده شد لازم است توضیحات ذیل راجع بدان داده شود

۱ - عدد در عربی مانند فارسی چهار نوع است اصلی - ترتیبی یا وصفی - کسری - توزیعی

۲ - عدد اصلی بچهار دسته تقسیم میشود بدین طریق که از یک تا ده و دو کلمهٔ مائة (صد) و الف (هزار) را اعداد مفرد میگویند و از یازده تا نوزده را اعداد

اعداد مرکب و از بیست و یک تا نود و نه را اعداد معطوف و الفاظ عِشْرُونَ و عِشْرِينَ (بیست) ثَلاثُونَ و ثَلاثِينَ (سی) أَرْبَعُونَ و أَرْبَعِينَ (چهل) خَمْسُونَ و خَمْسِينَ (پنجاه) سِتُّونَ و سِتِّينَ (شصت) سَبْعُونَ و سَبْعِينَ (هفتاد) ثَمانُونَ و ثَمانِينَ (هشتاد) تِسْعُونَ و تِسْعِينَ (نود) را اعداد عقود مینامند و همهٔ اعداد اصلی جامد و غیر متصرفند و عدد ترتیبی مشتق است و از یک تا ده بروزن فاعِلٌ و فاعِلَةٌ میآید مثل واحِد و واحِدَة (یکم) ثانی و ثانِيَةٌ (دوم) ثالث و ثالِثَةٌ (سوم) رابِع و رابِعَةٌ (چهارم) خامِسٌ و خامِسَةٌ (پنجم) سادِسٌ و سادِسَةٌ (ششم) سابِع و سابِعَةٌ (هفتم) ثامِن و ثامِنَة (هشتم) تاسِع و تاسِعَة (نهم) عاشِر و عاشِرَةٌ (دهم) و چون این نوع عدد بمنزلهٔ صفت است بعد از معدود خود میآید و در مذکر و مؤنث بودن و اعراب و معرفه و نکره بودن با آن مطابقه میکند مثل يَوْمٌ ثالِثٌ (روز سوم) و اَلسَّنَةُ الْخامِسَةُ (سال پنجم) و از ده ببالا احاد بر عشرات مقدم میشود و قسمت اولش بروزن فاعِلٌ است مثل ثالث عشر (سیزدهم) و الخامس والسّبعون (هفتاد و پنجم)

۴ - عدد کسری بر مقدار کمتر از واحد دلالت میکند و از سه تا ده بروزن فُعْلٌ میآید و آنها را کسور تسعه میگویند نِصْف (نیم) ثُلْث (سه یک) رُبْع (چهار یک)

خُمس (پنج یک) سُدس (شش یک) سُبع (هفت یک) ثُمن (هشت یک)
تُسع (نه یک) عُشر (ده یک)

۵ - عدد توزیعی معدود خود را بدسته های معیّن تقسیم میکند و همان عدد اصلی است که مکرّر گفته میشود مثل جاءَ العَساکِرُ اَربَعاً اَربَعاً (سربازان چهار بچهار آمدند)

۶ - معدود یا تمیز عدد اصلی بعد از خودش گفته میشود و سه نوع است یعنی معدود عدد سه تا ده جمع و مجرور گفته میشود با رعایت این نکته که اگر معدود مذکر باشد عدد مونث گفته میشود و اگر معدود مونث باشد عدد مذکر گفته میشود مثل سَبعَةُ اَبناءٍ (هفت پسر) و تِسعُ بَناتٍ (نه دختر) و معدود عدد یازده تا نود و نه مفرد و منصوب ذکر میشود با رعایت این نکته که اگر معدود مذکر باشد قسمت آحاد مذکر است و اگر معدود مونث باشد قسمت آحاد مونث مثل ثَلاثَ وَعِشرونَ رَجُلاً (بیست و سه مرد) و خَمسَةَ وسِتّونَ اِمرَأَةً (شصت و پنج زن)

و معدود عدد از صد ببالا مفرد و مجرور گفته میشود مثل ثَلاثُ مِائةِ سَنةٍ (سیصد سال)

۷ - معدود عدد ترتیبی قبل از خودش گفته میشود و موصوف شناخته میشود و معدود عدد کسری بعد از خودش گفته میشود مانند رُبعُ ساعةٍ (یک چهارم ساعت) یا رُبعاً مِنَ السّاعةِ (یک چهارم از ساعت) و معدود عدد توزیعی جمع است و پیش از خودش گفته میشود مثل جاءَ التَلامِذَةُ ثَلاثاً ثَلاثاً (شاگردان سه به سه نشسته اند)

۱۳ - مستثنیٰ

۷۸ - استثناء در هر زبانی عبارت از آنست که حکمی بطور اثبات یا نفی گفته شود و یک یا چند فرد را از آن حکم خارج کنند مثلاً اگر در فارسی بگوئیم همهٔ شاگردان آمده اند جز علی یا هیچ یک از شاگردان نرفته اند جز مُحمّد خارج کردن علی را از حکم آمدن و مُحمّد را از حکم رفتن استثناء گویند و شاگردان که مشمول حکم آمدن و رفتن شده اند مستثنیٰ منه و علی و محمّد را که از این دو حکم خارج شده اند مستثنیٰ نامند

۷۹ - ادوات استثناء در عرب هفت تا هستند که سه تای از آنها از اسماء دائم الاضافه اند (غیر - دونَ - سِویٰ) که اسم بعد از خود را که مستثنیٰ میباشد بنام مضافٌ الیه مجرور میسازند مثل جاءَ التَلامِذَةُ غَیرُ عَلیٍّ یا دونَ مُحَمَّدٍ یا سِویٰ زَیدٍ (شاگردان آمدند غیر از علی یا محمّد یا زید) و سه تای از آنها هم جزء حروف جارّه اند عَدا - حاشا - خَلا این حرفها هم اسم مستثنیٰ را مجرور میسازند مثل رَأَیتُ اَصدِقائی عَدا یا حاشا یا خَلا محمودٍ (دوستانم را دیدم جز محمود) و یکی حرف اِلّا میباشد که مستثنای آن در جملهٔ مثبت منصوب و در جملهٔ منفی مرفوع است مثل جاءَ الضُیوفُ اِلّا اَخاكَ (مهمانها آمدند مگر برادر تو) و ماجاءَنی اَحَدٌ اِلّا عَلیٌّ (هیچ کس پیش من نیامد جز علی)

۱۴ - مُنادیٰ

۸۰ - نداء یا منادات یعنی خواندن و صدا زدن کسی یا چیزی را و نداء کننده

مُنادِی گویند و ندا ر شده را مُنادیٰ نامند

۸۱ - حروف ندا عبارتند از آ و اَیْ که در ندا ر نزدیک بکار میرود و آیا و هَیا برای ندار دور و یا که هم در ندار نزدیک مورد استعمال دارد و هم در ندار دور

۸۲ - اگر منادیٰ مفرد و معرفه یا نکرهٔ غیر مقصوده یا غیر مختصه باشد (اسم نکره ایکه صفتی برای آن ذکر نشود) در این دو صورت مَرفوع میشود مثل یا عَلِیُّ (ای علی) و یا رَجُلُ (ای مرد) یا اَیُّهَا النّاس (ای مردم)

۸۳ - اگر منادیٰ مضاف یا نکرهٔ مختصه باشد (نکره دارندهٔ صفت) در این دو مورد منصوب میگردد مثل یا اَمیرَ المُؤمِنینَ (ای فرماندهٔ مؤمنها) و یا تِلْمیذاً بِیَدِهِ کتابٌ (ای شاگردیکه کتاب در دستش است)

۸ - در جمله ایکه اولش حرف ندا باشد باید بجای آن فعل اُنادِی (من صدا میزنم) تصور کرد و منادیٰ را مفعولٌ به آن فعل مقدر دانست مثلاً بجای یا عَلِیُّ (میتوانیم بگوییم (اُنادِی عَلِیّاً من علی را صدا میزنم)

۱۵ - منصوب بنزع خافض

۸۵ - گاهی در جلو اسمی حرف جرّی بوده و آنرا حذف کرده اند و اسم مزبور را بعوض آنکه مجرور تلفظ کنند منصوب میخوانند این حرف جرّ را خافض و حذف حرف جرّ را نزع خافض و اسم منصوب را منصوب بنزع خافض میگویند و چنین اسمی

اغلب بعد از فعل لازم دیده میشود و خواننده تصور میکند فعل متعدی است و آن اسم منصوب هم مفعولٌ به است مثل اَتیٰ عَلِیّاً اَخُوهُ (آمد پیش علی برادرش) که حق آن بود که گفته شود اَتیٰ اِلیٰ عَلِیٍّ اَخُوهُ پس کلمهٔ عَلِیّاً در اینجا منصوب بنزع خافض است

۱۶ - موارد جرّ اسم

۸۵ - حرف آخر اسم در دو مورد مستقیماً مجرور میشود یکی وقتیکه یکی از حروف هفده گانهٔ جرّ در جلو آن باشد و دیگر وقتی که مضافٌ الیه واقع شود

۸۶ - حروف جرّ هفده تا هستند که در شعر زیر جا داده شده اند

با و تا و کاف و لام و واو و مُنذُ و مُذ خلا رُبَّ حاشا مِن عدا - فی عَن عَلیٰ حَتّیٰ اِلیٰ

۱- حرف ب معانی متعدد دارد و یکی از خواص آن اینست که فعل لازم را متعدی میکند مثل جاءَ التِّلمیذُ بِالکِتابِ (شاگرد کتاب را آورد) که فعل جاءَ لازم بود و بوسیلهٔ حرف باء متعدی شد

۲ حرف تَ از ادوات قسم است و مخصوص کلمهٔ اَللّه مثل تَاللّهِ (سوگند بخدا)

۳ - حرف کَ معنای تشبیه میدهد مثل زیدٌ کَالاَسَدِ (زید مانند شیر است)

۴ - حرف لِ معنای برای میدهد مثل قُم لِاَبیكَ (برخیز برای پدرت) و این حرف هر وقت بضمایر متصله بچسبد در سیزده صیغه مفتوح و فقط در صیغه متکلم وحده مکسور میشود

۵ - حرف وَ نیز از ادوات قسم است و بر سر هر اسمی در میآید مثل وَحُبِّكَ (سوگند بدوستی تو) وَاللّٰهِ (سوگند بخدا)

۶ - دو حرف مُذْ و مُنْذُ معنای اول وقت را میدهد مثل شَرَعْتُ بِتَحْرِيرِ الْكِتَابِ مُذْ يَوْمِ السَّبْتِ (شروع کردم بنوشتن کتاب از روز شنبه) و دَخَلْتُ الْمَدْرَسَةَ مُنْذُ شَهْرِ مِهْرَ (از ماه مهر داخل آموزشگاه شدم)

۷ - سه حرف خَلا و عَدا و حاشا از ادوات استثنا میباشد مثل مَا رَأَيْتُ أَحَدًا خَلَا یا عَدَا یا حَاشَا زَيْدٍ (بجز زید هیچ کس را ندیدم)

۸ - حرف رُبَّ دو معنای متضاد دارد گاهی بمعنای کم است و گاهی بمعنای زیاد مثل رُبَّ تِلْمِيذٍ رَأَيْتُ و رُبَّ سَاعٍ فِيهِمْ (خیلی شاگرد دیدم و کوشای آنها کم بود)

۹ - دو حرف مِن و عَن هر دو بمعنای (از) میباشد ولی مِن معنای ابتدا هم میدهد و حرف عَن دارای این خاصیت نیست مثل قَرَأْتُ الْكِتَابَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ (کتاب را از اول تا آخر خواندم)

۱۰ - حرف فِي بمعنی در میباشد و جزء ظروف شمرده میشود مثل أَقَمْتُ فِي الْبَيْتِ (در خانه منزل گزیدم)

۱۱ - حرف عَلى بمعنی بر و إِلى و حَتّى بمعنای تا میباشد مثل رَكِبْتُ

عَلَى الْفَرَسِ (بر اسب سوار شدم) وَهِيَ حَتّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (آن تا وقت طلوع صبح است)

۸۷ - از بغده حرف جر فقط هفت حرف (ب - لِ - مِن - فی - عَن - اِلی - عَلی) بضمیر متصل می چسبند مثل بِهِ - لَهَا - مِنْهُمْ - فِيهِنَّ - عَلَيْكَ - إِلَيْكَ عَلَيَّ

۸۸ - وقتی یکی از سه حرف اِلی یا فی یا عَلی بضمیر متصل (یاء متکلم وحده) بچسبد یاءش مشدد میشود مثل إِلَيَّ (پیش من) فِيَّ (در من) عَلَيَّ (بر من)

۱۷ - اضافه

۸۹ - اضافه عبارت است از نسبت دادن اسمی باسم دیگر در این حالت اسم اول را مضاف و اسم دوم را مضافٌ الیه گویند و مضاف اعراب معینی ندارد و ممکن است مرفوع یا منصوب یا مجرور باشد ولی مضافٌ الیه همیشه مجرور است بحکم كُلُّ مُضَافٍ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ (هر مضافٌ الیهی مجرور است) مثل قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (گفت پدر حسن) رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ (دیدم پدر حسن را) قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (به پدر حسن گفتم)

۸۹ - منادای مضاف و ظرف مضاف همیشه منصوبند مثل يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ (ای پروردگار جهانیان) وَاغْسِلْ يَدَكَ قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ (دستت را پیش و پس از غذا بشوی)

۱۸ - توابع

۹۰ - اعراب بر دو نوع است اِصالی و تَبَعی

۹۱ - اگر اسم یا فعلی مستقیماً تحت تأثیر عامل واقع شد در این صورت حرکت آخر آنرا اعراب اِصالی یا حقیقی گویند مثل اَنْ یَکُونَ (اینکه باشد) وَلَمْ یَجِدْ (نیافت) و اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیم (بدرستیکه شرک بخدا ستم بزرگیست) که اعراب آخر یَکونَ و یَجِدْ و شِرْکَ و ظُلْمٌ اصالی است

۹۲ - اگر عامل بر سر اسم یا فعلی نبود و حرکت آخرش بواسطهٔ پیروی از اعراب کلمهٔ دیگری تغییر کرد چنین اعرابی را تَبَعی و آن کلمه را تابع گویند

۹۳ - توابع چهار تاست - صفت یا نَعت - بَدَل - تأکید - عطف

۱۹ - صفت

۹۴ - صفت یا نَعْت اسمی است مُشتق (مگر صفت نسبی) که حالت و چگونگی اسم دیگری را که قبل از آن واقع شده و موصوف یا منعوت نام دارد تعیین میکند (نعت بیشتر اوقات بصفت خوب گفته میشود و صفت بهرگونه حالتی اطلاق میشود)

۹۵ - صفت باید با موصوف خود در چهار چیز از ده چیز مطابقت کند و آن ده چیز عبارتند از مفرد و مثنّی و مجموع بودن - مذکر و مؤنث بودن و معرفه

و نکره بودن و رفع و نصب و جرّ مثل رَجُلٌ عالِمٌ و اَلرَّجُلُ العالِمُ وَ امرَاَةٌ عالِمَةٌ - وَالْمَرْاَةُ الْعالِمَةُ

۹۶ - اگر موصوف جمع مکسّری باشد که بر شخص دلالت نکند یا بر شخص دلالت کند ولی مفردش اسم جمع باشد در این دو صورت صفت مفرد و مؤنث گفته میشود مثل اَلبُیُوتُ العَتیقَةُ (خانه‌های کهنه) و جُنُودٌ مُجَهَّزَةٌ سپاهیان حاضر السِّلاح

۹۷ - ممکن است صفت بعوض یک اسم جمله باشد در این صورت اعراب جمله را محلّی محسوب میدارند مثل اَلعِلْمُ وَ الْاَدَبُ کَنْزانِ لایَنْفَدانَ و سِراجانِ لایَطْفِئانِ و حُلَّتانِ لاتَبْلِیانِ (دانش و هنر دو گنج است که تمام نمیشود و دو چراغ است که خاموش نمیشود و دو جامهٔ فاخر است که نپوسد) که عبارات لایَنْفَدانِ برای کَنْزانِ و لایَطْفَئانِ برای سِراجانِ و لاتَبْلیانِ برای حُلَّتانِ صفت میباشد و محلاً مرفوع (زیرا موصوفشان خبر است و مرفوع)

۲۰ - بَدَل

۹۸ - بَدَل یا مُبْدَل اسمی است که از اسم پیش از خود که مُبْدَلٌ مِنه نام دارد فقط در اعراب تبعیت میکند و بدل هم بر سه نوع است اوّل بدل کلّ از کلّ یعنی بدلی که عین مبدل منه است و میتواند بجای آن بنشیند مثل جاءَ اَخُوكَ

عَلِیٌّ (آمد برادرت که علی نام دارد) که کلمهٔ عَلِیٌّ عین اخوکَ میباشد ومیتوانیم فقط بگوئیم جاءَ عَلِیٌّ دوّم بدل جزء از کلّ که در این صورت بدل قسمتی از مبدل منه است واگر از او جدا کنیم مبدل منه ناقص میشود مثل رَأَیْتُ أَخاکَ رأْسَهُ (سر برادرت را دیدم) که کلمهٔ رأس در اینجا بدل جزء از کلّ است برای أَخاکَ سوّم بَدَل اشتمال که در این حالت بدل متعلق بمبدل منه است وانفکاکش جایز است یعنی اگر از مبدل منه کاسته نشود ناقص نمیماند مثل بِعْتُ الفَرَسَ سَرجَهُ (زین اسب را فروختم) که کلمهٔ سرج در اینجا بدل اشتمال است برای فَرَس

۲۱ - تأکید

۹۹ - تأکید یا توکید اسم یا فعل یا حرفیست که برای اثبات واقع شدن یا نشدن کاری ذکر میکنند و تأکید هم بر دو نوع است لفظی و معنوی

۱۰۰ - تأکید لفظی آنست که اسم یا فعل یا حرف مؤکّد را تکرار نمایند مثل اِذْهَبْ اِذْهَبْ (برو برو) و اَلحَیَّةَ اَلحَیَّةَ (مار مار) و لا لا (نه نه)

۱۰۱ - تأکید معنوی آنست که اسم یا فعل تکرار نمیشود ولی کلمهٔ دیگری ذکر میشود که معنای تأکید میدهد و کلماتیکه در تأکید معنوی بکار میروند از این قرارند نفس و عین (خود شخص یا چیز) کِلا و کِلْتا (هردوتا) کلّ وجمیع (همه)

مثل جاءَ المُعَلِّمُ نَفْسُهُ (معلّم خودش آمد) و رَأَیْتُ صدیقَکَ عَیْنَهُ (خود رفیقت را دیدم) اَکْرِمِ الوالِدَیْنِ کِلَیْهِما (پدر و مادر هردوشان را گرامی بدار) قُبِلَتْ اُختایَ کلتاهُما (خواهرم هردوشان پذیرفته شدند) رَحِمَ اللهُ الصّالحینَ کُلَّهُمْ یا جمیعَهُمْ (خدا همهٔ نیکوکاران را بیامرزد)

۱۰۲ - چهار کلمهٔ کِلا و کِلْتا و کِلَیْ و کِلْتَیْ از اسماء دائم الاضافه اند با رعایت این نکته که دو کلمهٔ کلا و کِلَیْ برای مذکر استعمال میشود (اوّلی در حال رفع و دوّمی در حال نصب و جر) و کِلْتا و کِلْتَیْ برای مؤنث بکار میرود (اوّلی در حال رفع و دوّمی در حال نصب یا جرّ) و مضافٌ الیه این چهار اسم همیشه ضمیر متّصل هما میباشد یعنی گفته میشود کِلاهُما و کِلَیْهِما و کِلْتاهُما و کِلْتَیْهِما (معنی هر چهار کلمه هردوی آنها میباشد)

۲۲ - عطف

۱۰۳ - معنای لغوی عطف توجّه کردن باطراف یا عقب سر میباشد و در اصطلاح نحوی یعنی پیروی کردن اسم یا فعلی از اسم یا فعل پیش از خود در اعراب

۱۰۴ - عطف بر دو نوع است عطف نَسَق و عطف بیان

۱۰۵ - عطف نَسَق آنست که مابین معطوف علیه (اسم یا فعل اولی

ومعطوف (اسم یا فعل تابع) یکی از ده حرف عطف باشد

۱۰۶ - حروف عطف ده تا هستند و هیچ کدام عامل نیستند وَ - فَ (پس) ثُمَّ (سپس) لا (نه) بَلْ (بلکه) حَتّیٰ (تا) اَمْ اَوْ اِمّا (یا) لٰکِنَّ (امّا)

۱۰۷ - دو اسم وقتی نسبت بهم عطف میشوند که هر دو بیک علّت و دارای یک اعراب باشند مثل ذَهَبَ عَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ (علی و محمّد رفتند) که علی و محمّد هر دو فاعلند و مرفوع وَاَكْرِمْ اَباكَ وَ اُمَّكَ (پدر و مادرت را گرامی بدار) که دو کلمهٔ اَب و اُمّ مفعولٌ به و منصوبند وَسَلْ عَنْ مُعَلِّمِكَ ثُمَّ اَخيكَ (اوّل از معلّمت سپس از برادرت بپرس) که دو کلمهٔ معلّم و اَخ بواسطه عن مجرورند

۱۰۸ - دو فعل وقتی نسبت بهم عطف میشوند که زمان و فاعلشان یکی باشد خواه هر دو مثبت باشند مثل كُلُوا وَاشْرَبُوا (بخورید و بیاشامید) یا یکی مثبت و دیگری منفی باشد مثل تَعَلَّمِ الْعِلْمَ وَلا تَكْسَلْ (بیاموز دانش را و تنبلی مکن)

۱۰۹ - عطف بیان در صورتیست که مابین معطوفٌ علیه و معطوف حرف عطف نباشد مثل رَبُّنا رَحيمٌ وَدودٌ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتينُ (پروردگار ما مهربان و دلسوز و توانا و دستکار است) که کلمهٔ رحیمٌ معطوفٌ علیه و کلمات ودود و ذو القوّه و متین معطوف ویند

۲۳ - مبحث حُروف

۱۱۰ - در تجزیهٔ هر حرف باید نوشت .. حرف ... جامد - غیر متصرّف مبنی - عامل (یا غیر عامل) و در ترکیب همه حروف باید نوشت محلّی از اعراب ندارد .

۱۱۱ - حروف بطور کلّی بر دو نوعند عامله و غیر عامله

۱۱۲ - حروف عاملهٔ سر فعل دو دسته اند - نواصب و جوازم (در جای خود ذکر شده است)

۱۱۳ - حروف عاملهٔ سر اسم هفت دسته اند بشرح زیر

۱ - حروف جارّه. (۲) دو حرف ما و لا ر شبیه بلیس (۳) حرف لات (۴) حروف مشبّهة بالفعل (۵) حرف لا ر نفی جنس (۶) واو معیّت (۷) دو حرف لَوْلا و لَوْما این حروف هم در موارد رفع و نصب اسم شرح داده شده است)

۱۱۴ - حروف غیر عامله از اینقرارند

۱ - ما و لا ر نافیه که سر فعل ماضی و مضارع در میآیند

۲ - دو حرف استفهام أ و هَلْ ۳ - لَوْ حرف شرط ۴ - لام حالیّه که بر سر فعل مضارع در میآید و آنرا بدل بمستقبل میسازد ۵ - حروف عطف

۶ - لام جوابیه که بر سر جواب حروف لَوْ و لَوْما و لَوْلا درمیآید ۷ - دو حرف تحضیض (اَلّا و هَلّا) ۸ - حرف اِن نافیه که بر سر جملهٔ اسمیه درمیآید مثل اِنْ اَنْتَ اِلّا نَذیرٌ (تو جز ترسانندهٔ ای نیستی) (۹) حرف اِلّا (۱۰) حرف اَمّا که حرف ابتداء نامیده میشود (۱۱) حرف اِن زائده که بعد از حرف ما ، نافیه درمیآید مثل ما اِنْ سَمِعْتُ (نشنیدم) که میتوانیم بگوئیم ما سَمِعْتُ (۱۲) حرف اَنْ وقتیکه مخفف اَنَّ باشد مثل اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اللّٰه (گواهی میدهم که معبودی جز خدای یگانه نیست) ۱۳ - حرف اَن وقتی بر سر فعل ماضی درآید مثل اِلیٰ اَنْ جاءَ (تا اینکه آمد) ۱۴ - واو ابتداء و فاء استیناف مثل وَ اَمّا الْیَتیمَ فَلا تَقْهَرْ (و امّا یتیم را پس مرنجان) و فَلَمّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً (پس چون دید خورشید را طلوع کننده) ۱۵ حرف ماء کافه که بعد از حروف مشبهة بالفعل و حرف رُبَّ جر درمیآید و آنها را از عمل میاندازد و اجازه میدهد که حروف مختصه باسم بر سر فعل هم درآید مثل اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقینَ (جز این نیست که خدا از پرهیزکاران می پذیرد) و رُبَّما صَرَعَ الْاَسَدَ الثَّعْلَبُ (چه بسا روباه شیر را هلاک کرده است) و گاهی حرف رُبَّ مخفف میشود یعنی بدون تشدید ذکر میشود مثل رُبَما یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمینَ (چه بسا کسانیکه کافر شدند دوست دارند که مسلمان باشند) ۱۶ هر وقت دو حرف عامل دنبال

معرب - مبنی

هم واقع شوند اوّلی از عمل میافتد مثل لِاَنَّ (برای اینکه) که حرف لِ دیگر عامل جر نیست (۱۷) حرف لَمّا در جلو فعل ماضی عامل نیست (۱۸) حروف آ و آیا و اَیْ و هَیا که علامت ندا هستند عامل نیستند زیرا بجای آنها فعل اُنادی مقدر است و همیشه منادی برای فعل مقدر اُنادی مفعولٌ به است (۱۹) حرف اَلْ جنسیّه و موصوله عامل نیست (۲۰) حرف اَلا (آگاه باش) که ادات تنبیه است عامل نیست مثل اَلا لا تَحْزَنَنَّ اَخَا الْبَلِیَّةِ (ای گرفتار بلا آگاه باش غمگین مشو) (۲۱) حرف هاء تنبیه که در اول کلمات هذا و هذه و هؤُلاءِ و هٰهُنا دیده میشود عامل نیست (۲۲) دو حرف تنفیس یعنی سَ و سَوْف عامل نیستند (۲۳) حرف قَد که سر فعل ماضی و مضارع میآید عامل نیست (۲۴) دو حرف حاشا و کَلّا علامت رَدع محسوب شده و عامل نیستند

۲۴ - اقسام مُعْرَب

۱۱۵ - مُعرب یا معمول بر سه نوع است محلّی - تقدیری - لفظی

۱۱۶ - معرب محلّی یا مبنی کلمه ایست که حرکت حرف آخرش ثابت بوده و هیچ عاملی نتواند آنرا تغییر دهد

۱۱۷ - معرب تقدیری اسم یا فعلی است که مبنی نیست ولی بواسطهٔ مانعی حرکت

حرف آخرش ظاهر نمیشود

۱۱۸ - معرب لفظی اسم یا فعلی است که تغییر حرکت یا حرف آخرش محسوس و آشکار باشد

۱۱۹ - معربات محلّی از اینقرارند

۱ - تمام حروف (با آنکه حروف محلّی از اعراب ندارند) (۲) چهارده صیغهٔ فعل ماضی (۳) دو صیغه از فعل مضارع (جمع غایبه - جمع مخاطبه) (۴) هشت صیغه از فعل مضارع (مفرد و جمع غایب - مفردهٔ غایبه - مفرد و جمع مخاطب مفردهٔ مخاطبه - دو متکلّم) وقتی که بآخر آنها نون تاکید خفیفه بچسبد (۵) چهارده صیغه از فعل مضارع وقتی که بآخر آن نون تاکید ثقیله ملحق شود (۶) هفت اسم جامد و غیر متصرّف یعنی ضمیر و اسم اشاره و موصول و اسم استفهام و اسم شرط و اسم تعجّب و پنج اسم دائم الاضافه (حَیْثُ - مَعَ - سُبحانَ - لَدُنْ - لَدَیْ) (مبنی بودن این شش نوع کلمه در محلّ خود اشاره شده است)

۱۲۰ - معربات تقدیری از این قرارند

۱ - هر اسم مقصور مثل یحیی که هیچیک از اقسام اعرابش ظاهر نمیشود ۲ - هر اسم منقوص مثل قاضی که رفع و جرّش آشکار نمیشود ولی نصبش آشکار میشود ۳ - هر اسمی که بیاء ضمیر متکلّم وحده اضافه شود مثل اَبی (پدرم) که هیچیک از اقسام اعرابش آشکار نمیشود ۴ - پنج صیغه از فعل مضارع (مفرد غایب - مفردهٔ غایبه - مفرد مخاطب - دو متکلّم) درصورتیکه حرف آخرش واو یا یاء یا الف مقصوره باشد مثل یَتْلُو (میخواند) یَهْدِی (راهنمائی میکند) یَرْضی (خشنود میشود) که چنین فعلی رفعش آشکار نمیشود ولی نصب واو و یاء آشکار میشود و نصب الف مقصوره آشکار نمیشود و در موقع جزم هم حرف آخرش میافتد (در محلّ لفظی حروف جازمه ذکر شده است)

۱۲۱ - معربات لفظی بر دو نوعند معربات لفظی بحرکت و معربات لفظی بحرف

۱۲۲ - معربات لفظی بحرکت عبارتند از (۱) هر اسمی که اعرابش محلّی یا تقدیری نباشد ۲ - پنج صیغه از فعل مضارع (مفرد غایب - مفردهٔ غایبه - مفرد مخاطب - دو متکلّم) درصورتیکه حرف آخرش واو یا یاء یا الف مقصوره نباشد مثل یَعْلَمُ (میداند)

۱۲۳ - معربات لفظی بحرف چهار دسته اند

۱ - اسماء خمسه یعنی کلمات اَبٌ (پدر) اَخٌ (برادر) حَمٌ (پدر زن) فُو (دهان) که فم هم گفته میشود) ذُو (صاحب) که این پنج اسم هر وقت مرفوع باشند و مضاف علامت رفعشان واو است یعنی گفته میشود اَبُو اَخُو - حَمُو - ذُو - فُو مثل جاءَ اَخُوكَ (آمد برادرت) و هر وقت

منصوب باشند و مضاف علامت نصبشان الف است یعنی گفته میشوند آبا
- آخا - حما - فا - ذا مثل رَأَیْتُ اَباکَ (پدرت را دیدم) و هروقت
مجرور باشند و مضاف علامت جرّشان یاء میباشد مثل قَلْبُ الْجاهِلِ فی فیه
(دل نادان در دهانش است) ۲ - اسم مثنّی که علامت رفعش الف و علامت
نصب و جرّش یاء میباشد مثل جاءَ التِّلْمیذانِ (دو شاگرد آمدند) و اَکْرَمْتُ
الْمُعَلِّمَیْنِ (دو معلم را گرامی داشتم) و سَأَلْتُ مِنْ عالِمَیْنِ (از دو دانشمند پرسیدم)
۳ - جمع مذکر سالم که علامت رفعش واو و علامت نصب و جرّش یاء میباشد
مثل قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (بتحقیق رستگار شدند مؤمنها) و اَکْرِمِ الصّالِحینَ
(نیکوکاران را گرامی بدار) و قُلْ لِلْمُسْلِمینَ (بمسلمانان بگو)

۴ - هفت صیغه از فعل مضارع (چهار تثنیه - جمع غایب - جمع مخاطب
- مفرده مخاطبه) که در آخر آنها نون عوض رفع میباشد و نون آنها در حالت
نصب و جر میافتد

۲۵ - اقسام جمله

۱۲۴ - جمله مقدار عبارتیست که مقصودی را بطور کامل یا ناقص بفهماند
۱۲۵ - اگر معنای جمله کامل باشد و محتاج بتوضیح نباشد آنرا جملهٔ کامل یا کلام مینامند
مثل طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ (طلب دانش بر

هر مرد و زن واجبست) و الّا جملهٔ ناقص گفته میشود پس هر کلامی جمله هست ولی هر
جمله ای کلام نیست

۱۲۶ - جمله از نقطهٔ نظر کلّی بر دو نوع است اسمیّه و فعلیّه
۱۲۷ - جملهٔ اسمیّه آنست که مرکّب باشد از مبتدا و خبر مثل اَلْهَواءُ بارِدٌ
(هوا سرد است) و اینکه معمولاً میگویند جملهٔ اسمیّه آنست که در اوّلش اسم باشد
صحیح نیست زیرا بسیار از جمله ها دیده میشود که فعلیّه است ولی کلمهٔ اوّلش اسم است
مثل اِذا جاءَ الْمُعَلِّمُ (وقتی که آمد معلّم) که این جمله فعلیّه است نه اسمیّه
۱۲۸ - جملهٔ فعلیّه آنست که مرکّب باشد یا از فعل و فاعل مثل جاءَ اَخوکَ
(برادرت آمد) یا از فعل و فاعل و مفعولٌ به مثل قَرَأْتُ الدَّرْسَ یا از فعل
و نایب فاعل مثل قُتِلَ اللِّصُّ (دزد کشته شد) یا از فعل و اسم و خبر مثل
صارَ الْماءُ بُخاراً (آب بخار شد)

۱۲۹ - جمله از نقطهٔ دیگر بر دو نوع است ایجابیّه و سلبیّه
۱۳۰ - جملهٔ ایجابیّه آنست که دلالت کند بر بودن صفتی در موصوفی یا واقع شدن
کاری مثل شَرَفُ الْمَرْءِ بِالْعِلْمِ وَ الْاَدَبِ (بزرگواری شخص بدانش و هنر است)
و فَرِحَ التَّلامِذَةُ (دانش آموزان شاد شدند)

۱۳۱ - جملهٔ سلبیّه آنست که دلالت کند بر نبودن صفتی در موصوفی یا واقع نشدن

کاری مثل مَا اَنْتَ صَادِقاً (تو راستگو نیستی) و لا یَعْلَمُ الغَیْبَ اِلاّ اللهُ (جز خدا کسی غیب نمیداند)

۱۳۳ - جمله از نقطهٔ نظر سوم بر دو نوع است اخباریّه و انشائیّه

۱۳۴ - جملهٔ انشائیّه آنست که در آن یکی از پنج خبر دیده شود

۱ - فعل امر مثل اُطْلُبُوا العِلْمَ مِنَ المَهْدِ اِلَی اللَحْدِ (از گهواره تا گور دانش بیاموزید)

۲ - فعل نهی مثل لاتُعِنِ الظّالِمَ عَلَی المَظْلُومِ (بستمگر بضد ستمکش کمک مکن)

۳ - یکی از دوات استفهام مثل هَلْ اَنْتَ صالِحٌ (آیا تو درستکاری) و اَفَلا تَذَکَّرُونَ (آیا هشیار نمیشوید)

۴ - فعل تعجّب مثل مَا اَعْطَرَ الوَرْدَ (گل سرخ چقدر خوشبو است) و اَقْبِحْ بِالغَدْرِ (خیانت چقدر زشت است)

۵ - فعل مدح یا ذم مثل نِعْمَ الرَّفِیقُ الکِتابُ (کتاب خوب رفیقی است) و بِئْسَ الخُلْقُ السِّعایَةُ (سخن چینی بدخوئی است)

۱۳۵ - هر یک از اقسام ششگانهٔ جمله بر دو نوع است کامل و ناقص

۱۳۶ - جملهٔ کامل یا کلام آنست که مقصود گوینده یا نویسنده را بخوبی بفهماند و محتاج توضیح و تکمیل نباشد مثل الاِسْرافُ مَذْمُومٌ (ولخرجی ناپسندیده است) و فِی الشِّتاءِ یَبْرُدُ الهَواءُ (در زمستان هوا سرد میشود).

۱۷۳ - جملهٔ ناقص آنست که محتاج بعبارت دیگری باشد تا معنای آن را تمام کند که جملهٔ دوم را مُکْمِل یا مُکَمِّل میگویند و گاهی جملهٔ مکمّل خودش هم مکمّل میخواهد مثل مَنْ قَرَعَ باباً - وَلَجَ - وَلَجَ - وَلَجَ (هر که در بزند و ایستادگی کرد داخل شد) که جملهٔ لَجَّ مکمّل جملهٔ اول و وَلَجَ مکمّل آنست)

۱۳۸ - هفت قسم جمله ناقص است و مکمّل میخواهد

۱ - هر جمله ایکه در اولش یکی از ادوات شرط مثبت باشد که چنین جمله ای جواب شرط میخواهد مثل ما تَزْرَعْ تَحْصُدْ (هرچه بکاری میدروی) که عبارت تَحْصُدْ جواب شرط و مکمّل جملهٔ اوّل است (۲) هر جمله ای که در اولش یکی از دو علامت شرط منفی باشد که چنین جمله ای جواب شرطی میخواهد که در اولش حرف لام جوابیّه باشد مثل لَوْلا العُقُولُ لَکانَ اَدْنیٰ ضَیْغَمٍ اَدْنیٰ اِلَی الشَّرَفِ مِنَ الاِنْسانِ (اگر خردها نبود پست ترین شیر درنده ببزرگواری از انسان نزدیکتر بود)

۳ - هر جمله ای که در آخرش موصول خاص یا مشترک باشد که چنین جمله ای صله میخواهد مثل جاءَ الرَّجُلُ الَّذِی یُعَلِّمُنا (آمد مردیکه بما یاد میداد) و لا ایمانَ لِمَنْ لا اَمانَةَ لَهُ (کسیکه درستکار نیست ایمان ندارد) ۴ - هر جمله ایکه در آن یکی از افعال مقاربه باشد که چنین جمله ای خبری میخواهد که در اولش فعل مضارع باشد مثل طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الجَنَّةِ (آدم و حوّا شروع کردند بپوشاندن

تن خود را از برگهای بهشت)

۵ - هر جمله ایکه در آن فعل متعدی معلوم باشد و مفعولٌ بهٔ نداشته باشد که جملهٔ دوم مفعولٌ بهٔ آنست مثل زَعَمُوا اَنَّ رَجُلاً مَرَّ بِغَدِيرٍ (گفته اند که مردی از کنار آبگیری گذشت)

۶ - هر جمله ایکه در آن فعل مجهول باشد و نایب فاعل نداشته باشد که جملهٔ دوم نایب فاعل آنست مثل قِيلَ اَنَّ ثَعْلَباً اَتَى اَجَمَةً (گفته شده است که روباهی به بیشه ای امد).

۷ - هر جمله ایکه در آن فعل ناقص باشد و خبر نداشته باشد که جملهٔ دوم خبر آنست مثل كُنَّا نُسَافِرُ (بودیم سفر میکردیم)

۱۳۹ - هریک از اقسام جمله ممکن است صحیح باشد یا مقلوب

۱۴۰ جملهٔ اسمیه وقتی صحیح است که مبتدا پیش از خبر گفته شود مثل اَلْغَدْرُ قَبِيحٌ (بیوفائی زشت است) و وقتی مقلوب است که خبر پیش از مبتدا در آید یا کلمه یا کلماتی میان مبتدا و خبر فاصله شود مثل اَفْضَلُ مِنَ السُّؤَالِ رُكُوبُ الْاَهْوَالِ (تحمل سختی ها بهتر از گدائی است) که صحیح جمله چنین است رُكُوبُ الْاَهْوَالِ مِنَ السُّؤَالِ و مثل عَلَيْكُمُ السَّلَامُ (درود بر شما باد) که صحیحش اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ میباشد و مثل اَلْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ (پوزش نزد جوانمردان پذیرفته است) که صحیحش اَلْعُذْرُ مَقْبُولٌ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ

۱۴۱ - جملهٔ فعلیه وقتی صحیح است که اول فعل گفته شود و پس از آن فاعل پس مفعولٌ به یا هر مفعول دیگری و وقتی مقلوب است که یا مفعول پیش از فعل واقع شود یا مفعول پیش از فاعل یا کلمه یا کلماتی میان فعل یا فاعل فاصله شود مثل اِيَّاكَ نَعْبُدُ (فقط ترا می پرستیم) وَعَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (شخص خیلی توانائی باو یاد داد) و جَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ مِنَ السَّفَرِ اَخِي (برادرم روز شنبه از سفر آمد) که صحیح جمله ها چنین است نَعْبُدُ اِيَّاكَ وَشَدِيدُ الْقُوَى عَلَّمَهُ و جَاءَ اَخِي يَوْمَ السَّبْتِ مِنَ السَّفَرِ

۱۴۲ - یکی از علامات واضح جملهٔ مقلوب آنستکه در اول جمله حرف جر باشد و بعد از آن اسم مجرور مثل بِقَدَرِ الْكَدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي (بلندیها باندازهٔ رنج بدست میآید) که صحیحش تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي بِقَدَرِ الْكَدِّ میباشد

۱۴۳ - باید ملتفت بود که جملهٔ مقلوب غلط و ناروا نیست بلکه از جملهٔ محسنات کلام است و این سبک در اغلب زبانهای رسمی دنیا معمول است

۱۴۴ - گاهی در وسط عبارتی جمله ای دیده میشود که اگر باشد زینت کلام است و اگر نباشد باز هم مقصود گوینده یا نویسنده معلوم میشود و چنین عبارتی را جملهٔ معترضه گویند مثال از فارسی این دو شعر سعدی

شعر

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد | که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است | که جان دارد و جان شیرین خوش است

که عبارت (که رحمت بر آن تربت پاک باد) جملهٔ معترضه است

و مثال از عربی اَلعِلمُ وَالأَدَبُ كَنزانِ لاٰ يَنفَدانِ وَسِراجانِ لاٰ يَطفِآنِ وَ حُلَّتانِ - لاٰ تَبلَيانِ (دانش و هنر دو گنجند که تمام نمیشود و دو چراغ است که خاموش نمیشود و دو جامهٔ فاخر است که نمیپوسد) که در این عبارت جمله های لاٰ يَنفَدانِ و لاٰ يَطفِآنِ وَلاٰ تَبلَيانِ جملهٔ معترضه اند

تذکار

بطوریکه در اول کتاب گفته شد مطالب این کتاب نمونه ای از بسیار و مشتی از خروار است و کسانیکه بخواهند از صرف و نحو عربی بهرهٔ بیشتری ببرند باید بکتب جامع‌تر و مفصلتر مراجعه کنند

تکمیل (۳)

محض اینکه مطالعه کنندگان این کتاب در قسمت ترکیب هم ورزش و تمرینی کرده باشند مقداری عبارت عربی تجزیه و ترکیب میشود

۱ - لاٰ تَقتُلُوا اَولاٰدَكُم خَشيَةَ إِملاٰقٍ نَحنُ نَرزُقُهُم وَإِيّاكُم (قرآن)

ترجمه - فرزندانتان را از ترس گرسنگی نکشید ما آنها و شما را روزی میدهیم .

ترکیب	تجزیه	ترجمه	لغت
واو علامت فاعل لفظاً مجزوم علامت جزمش حذف نون	جمع مخاطب از فعل نهی معلوم متعدی - ثلاثی مجرد - سالم	نکشید	لاٰ تَقتُلُوا
مفعولٌ به و مضاف لفظاً منصوب	اسم - جمع مکسر - مذکر - ذات - جنس متصرف منصرف - معرف باضافه - جامد	فرزندان	اَولاٰدَ
مضافٌ الیه محلاً مجرور	ضمیر جمع مخاطب متصل مجرور - جامد غیر متصرف - مبنی - معرفه ذاتی	شما مردها	كُم
مفعولٌ له و مضاف لفظاً منصوب	اسم - مفرد - معنی - مؤنث لفظی مجازی جامد - متصرف - منصرف - معرف باضافه جنس	ترس	خَشيَةَ
مضافٌ الیه لفظاً مجرور	اسم - متصرف - منصرف - جنس - نکره - مفرد - مذکر مجازی - معنی - مشتق جمله - فعلیه - سلبیه - انشائیه	گرسنگی و بیچارگی	إِملاٰقٍ
مبتداء محلاً مرفوع	ضمیر متکلم مع الغیر منفصل مرفوع - جامد غیر متصرف - مبنی - معرفه ذاتی	ما	نَحنُ

نَرْزُقُ	روزی میدهیم	متکلم مع الغیر از فعل مضارع ـ معلوم ـ متعدی ـ ثلاثی مجرد ـ سالم	لفظاً مرفوع ـ ضمیر مستتر نَحْنُ فاعلش و خبر نحن محلاً مرفوع
هُمْ	ایشان	ضمیر جمع غایب متصل منصوب جامد غیر متصرف ـ مبنی ـ معرفه ذاتی	مفعولٌ به محلاً منصوب
وَ	و	حرف عطف ـ جامد ـ غیر متصرف مبنی ـ غیر عامل	محلی از اعراب ندارد
اِیَّاکُمْ	شما را	ضمیر جمع مخاطب منفصل منصوب جامد غیر متصرف ـ مبنی ـ معرفه ذاتی	مفعولٌ به دوم نَرْزُقُ محلاً منصوب

جمله اسمیه ـ ایجابیه ـ اخباریه

۲ ـ فَكَمْ مِنْ جَاهِلٍ أَمْسَىٰ أَدِيبًا بِصُحْبَةِ عَاقِلٍ وَغَدَا إِمَامًا

ترجمه ـ چه بسا نادانی که بواسطهٔ همنشینی با خردمند دانشمند و پیشوا شد

لغت	معنی	تَجزیه	تَرکیب
فَ	پس	حرف استیناف ـ جامد ـ غیر متصرف مبنی ـ غیر عامل	محلی از اعراب ندارد
كَمْ	بسا	اسم ـ جامد مبنی ـ غیر متصرف ـ نکره	مبتدا، محلاً مرفوع
مِنْ	از	حرف جر ـ جامد ـ غیر متصرف ـ جامد	محلی از اعراب ندارد

جَاهِلٍ	نادان	اسم ـ ذات ـ نکره ـ مذکر ـ مشتق ـ متصرف ـ منصرف ـ مفرد ـ جنس	مجرور بمِنْ لفظاً
أَمْسَىٰ	وارد شب شد	مفرد غایب از فعل ماضی ـ معلوم ـ لازم ـ ثلاثی مزید فیه (از باب افعال) ناقص یائی	محلاً مرفوع و خبر کَمْ در محل رفع ضمیر هو اسمش
أَدِيبًا	دانشمند	اسم ـ مفرد ـ مذکر حقیقی ـ ذات ـ مشتق ـ متصرف ـ منصرف ـ نکره ـ جنس	خبر امسی لفظاً منصوب
بِ	بواسطه	حرف جر ـ جامد ـ غیر متصرف مبنی ـ عامل	محلی از اعراب ندارد
صُحْبَةِ	همنشینی	اسم ـ مفرد ـ معنی ـ مؤنث لفظی مجازی ـ جامد ـ متصرف ـ منصرف ـ جنس معرفه باضافه	مجرور به بِ لفظاً و مضاف
عَاقِلٍ	خردمند	اسم ـ مفرد ـ مذکر حقیقی ـ مشتق ـ ذات ـ متصرف ـ منصرف ـ جنس ـ نکره	مضافٌ الیه لفظاً مجرور

جملهٔ اسمیه ـ ایجابیه ـ اخباریه

وَ	وَ	حرف عطف جامد ـ غیر متصرف ـ مبنی ـ غیر عامل	محلی از اعراب ندارد
غَدَا	وارد صبح شد	مفرد غایب از فعل ماضی ـ معلوم ـ لازم ـ ثلاثی مجرد ـ ناقص واوی	محلاً مرفوع ضمیر مستتر هُوَ فاعلش

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
اِماماً	پیشوا	اسم مفرد - مذکّر - ذات - مشتق - متصرّف - منصرف - نکره - جنس	حال برای جاعل لفظاً منصوب
		جمله فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه	

۳ - وَذُو الْجَهْلِ مَيِّتٌ وَهُوَ مَاشٍ عَلَى الثَّرَىٰ يُعَدُّ مِنَ الْأَحْيَاءِ وَهُوَ عَدِيمٌ

ترجمه - نادان در حالی که روی زمین راه میرود مرده است از زندگان شمرده میشود در حالی که او نابود شده است

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
وَ	و	حرف ابتدار - جامد - غیرمتصرف مبنی غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد
ذُو	صاحب	اسم دائم الاضافه - جامد - غیرمتصرّف	مبتدا و مضاف لفظاً مرفوع - علامت رفعش واو
الْجَهْلِ	نادانی	اسم - مفرد - مذکّر مجازی - معنی - جامد متصرف - منصرف - معرّف بال - جنس	مضاف الیه لفظاً مجرور
مَيِّتٌ	مرده	اسم - مفرد - مذکّر - ذات - مشتق جنس - نکره - متصرّف - منصرف	خبر لفظاً مرفوع
		جمله اسمیّه - ایجابیّه - اخباریّه	

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
وَ	و	واو حالیه - جامد - غیرمتصرّف - مبنی - غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد
هُوَ	او	ضمیر - مفرد غایب منفصل مرفوع جامد - غیرمتصرّف - مبنی - معرفه ذاتی مرجعش ذو الجهل	مبتدا و محلاً مرفوع
مَاشٍ	راه رونده	اسم - مفرد - مذکّر - ذات - مشتق متصرّف - منصرف - جنس - نکره	خبر تقدیراً مرفوع (چون اسم منقوص است)
عَلَىٰ	بر	حرف جرّ - جامد - غیرمتصرّف - مبنی - عامل	محلّی از اعراب ندارد
الثَّرَىٰ	خاک	اسم - مفرد - منصرف - متصرّف - جامد معرّف بال - ذات - جنس - مذکّر مجازی	مجرور به علی تقدیراً (اسم مقصور است)
		جمله - اسمیّه - ایجابیّه - اخباریّه (حال برای ذو الجهل در محلّ نصب)	
يُعَدُّ	شمرده میشود	مفرد غایب از فعل مضارع مجهول متعدّی - ثلاثی مجرّد - مضاعف ثلاثی	لفظاً مرفوع ضمیر مستتر هو نایب فاعلش
مِنْ	از	حرف جر - جامد - غیرمتصرّف - مبنی - عامل	محلّی از اعراب ندارد

اَلْاَحْیاءِ	زندگان	اسم جمع مکسر ـ مذکر ـ ذات ـ مشتق متصرف ـ منصرف ـ معرف بال جنس	مجرور بمن لفظاً

جمله ـ فعلیه ـ ایجابیه ـ اخباریه

وَ	و	واو حالیه ـ جامد ـ غیر متصرف ـ مبنی غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد
هُوَ	او	ضمیر مفرد غایب منفصل مرفوع جامد ـ غیر متصرف ـ مبنی ـ معرفهٔ ذاتی مرجعش ذوالجهل	مبتدا محلاً مرفوع
عَدِیمٌ	نابود شده	اسم ـ مفرد ـ مذکر ـ متصرف ـ منصرف مشتق ـ ذات ـ نکره ـ جنس	خبر لفظاً مرفوع

جمله اسمیه ـ ایجابیه ـ اخباریه

(حال برای ذوالجهل در محل نصب)

۴ ـ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْعِلْمِ صانُوا عِلْمَهُمْ لَسادُوا اَهْلَ الدُّنْیا وَلکِنْ وَضَعُوهُ غَیْرَ مَوْضِعِهِ ـ فَقَصَرَ فی حَقِّهِمْ اَهْلُ الدُّنْیا

ترجمه ـ اگر دانشمندان دانش خود را نگه میداشتند بر اهل دنیا ریاست میکردند اما آنرا در غیر محل خود صرف کردند پس اهل دنیا در حق آنان کوتاهی کردند

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
لَوْ	اگر	حرف شرط ـ غیر عامل ـ جامد ـ غیر متصرف مبنی	محلّی از اعراب ندارد
اَنَّ	اینکه	حرف شبیه بفعل ـ جامد ـ غیر متصرف مبنی عامل	محلّی از اعراب ندارد
اَهْلَ	صاحبان	اسم ـ مفرد ـ ذات ـ جنس ـ (اسم جمع) متصرف ـ منصرف ـ جامد ـ مذکر معرف باضافه	اسم اَنَّ و مضاف لفظاً منصوب
الْعِلْمِ	دانش	اسم ـ مفرد ـ معنی ـ متصرف ـ منصرف معرف بال ـ جامد ـ مذکر مجازی ـ جنس	مضاف الیه لفظاً مجرور
صانُوا	نگهداشتند	جمع غایب از فعل ماضی ـ معلوم متعدی ثلاثی مجرد ـ اجوف واوی (اصلش صَوَنَ)	واو علامت فاعلش محلاً مرفوع و خبر اَنَّ در محل نصب
عِلْمَ	دانش	مکرر (معرف باضافه)	مفعول به و مضاف لفظاً منصوب
هُمْ	ایشان	ضمیر جمع غایب متصل مجرور ـ جامد ـ غیر متصرف مبنی ـ معرفه ذاتی مرجعش اهل العلم	مضاف الیه محلاً مجرور

جمله ـ اسمیه ـ ایجابیه ـ اخباریه و ناقص (در اولش حرف شرط آمده)

لَ	برآینه	حرف جواب ـ جامد ـ غیر متصرف ـ مبنی غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد
سادُوا	آقا شدند	جمع غایب از فعل ماضی معلوم ـ لازم ثلاثی مجرد اجوف واوی (اصلش سَوَدَ)	واو علامت فاعل محلاً

أَهْلَ	صاحبان	مکرّر	منصوب بنزع خافض و مضاف (علی اهل)
الدُّنیا	جهان	اسم ـ مفرد ـ مؤنث مجازی ـ مشتق ـ ذات ـ جنس ـ معرّف بال ـ متصرّف ـ منصرف	مضاف الیه تقدیراً مجرور

جمله ـ فعلیه ـ ایجابیه ـ اخباریه و خبر جمله شرطیه

وَ	و	حرف ابتدار ـ جامد ـ غیرمتصرّف ـ مبنی غیرعامل	محلّی از اعراب ندارد
لٰکِنْ	امّا	حرف عطف جامد ـ غیرمتصرّف ـ مبنی غیرعامل	محلّی از اعراب ندارد
وَضَعُوا	گذاشتند	جمع غایب از فعل ماضی ـ معلوم ـ متعدی ثلاثی مجرّد ـ مثال واوی	واو علامت فاعل محلّاً مرفوع
هُ	آنرا	ضمیر مفرد غایب متّصل منصوب ـ جامد ـ غیرمتصرّف ـ مبنی ـ معرفه ذاتی ـ مرجّش علم	مفعولٌ به محلّاً منصوب
غَیْرَ	جز	اسم دائم الاضافه ـ جامد ـ غیرمتصرّف	منصوب بنزع خافض (فی غیر)
مَوْضِعِ	جا	اسم مفرد ـ مذکر مجازی ـ ذات ـ مشتق ـ معرّف باضافه ـ متصرّف ـ منصرف ـ جنس	مضافٌ الیه و مضاف لفظاً مجرور
هِ	آن	مکرّر (مجرور)	مضافٌ الیه محلّاً مجرور

جمله ـ فعلیه ـ ایجابیه ـ اخباریه ـ ناقص

فَ	پس	حرف جواب جامد ـ غیرمتصرّف ـ مبنی غیرعامل	محلّی از اعراب ندارد
قَصَّرَ	کوتاهی کرد	مفرد غایب از فعل ماضی ـ معلوم ـ متعدّی ثلاثی مزیدٌ فیه (باب تفعیل) سالم	محلّاً مرفوع
فی	در	حرف جرّ ـ جامد ـ غیرمتصرّف ـ مبنی عامل	محلّی از اعراب ندارد
حَقِّ	بهره	اسم ـ مفرد ذات ـ جنس ـ متصرّف ـ منصرف ـ مذکّر مجازی ـ جامد ـ معرف باضافه	مجرور به فی و مضاف
هِمْ	ایشان	مکرّر	مضافٌ الیه محلّاً مجرور
أَهْلُ	صاحبان	مکرّر	فاعل فعل قصّر و مضاف لفظاً مرفوع
الدُّنیا	جهان	مکرّر	مضاف الیه تقدیراً مجرور

جمله ـ فعلیه ایجابیه ـ اخباریه و مقلوب و جواب (میان فعل و فاعل فاصله واقع شده است)

۵ ـ یا ذَا الَّذِی وَلَدَتْکَ أُمُّکَ بَاکِیاً
وَالنَّاسُ حَوْلَکَ یَضْحَکُونَ سُرُوراً
اِحْرِصْ عَلیٰ عَمَلٍ تَکُونُ بِهِ مَتیٰ
یَبْکُونَ حَوْلَکَ ضَاحِکاً مَسْرُوراً

ترجمه - ای کسیکه وقتی مادرت ترا زائید گریان بودی و مردم در اطراف تو با شادی می خندیدند اقدام بکاری کن که وقتی دیگران در اطراف تو گریه میکنند تو شاد و خندان باشی

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
یَا	ای	حرف نداء - جامد - غیر متصرف مبنی - غیر عامل	محلی از اعراب ندارد
ذَا	این	اسم اشاره - جامد - غیر متصرف - مبنی معرفهٔ ذاتی - مفرد مذکر	منادی و موصوف لفظاً منصوب علامت نصبش الف
اَلَّذِی	آنکه	موصول خاص - مفرد مذکر - جامد غیر متصرف - مبنی - معرفهٔ ذاتی	صفت کلمهٔ ذا محلاً منصوب

جمله - فعلیه - ایجابیه - اخباریه (با تقدیر فعل اُنادی) و ناقص

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
وَلَدَتْ	زائید	مفردهٔ غایبه از فعل ماضی - معلوم - متعدی ثلاثی مجرد - مثال واوی	محلاً مرفوع
كَ	ترا	ضمیر مفرد - مخاطب متصل منصوب - جامد - غیر متصرف - مبنی - معرفهٔ ذاتی	مفعولٌ به محلاً منصوب
اُمُّ	مادر	اسم مفرد - مؤنث حقیقی - ذات - جامد متصرف - منصرف - جنس - معرف باضافه	فاعل فعل وَلَدَتْ و مضاف لفظاً مرفوع

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
كَ	تو	مکرر مجرور	مضاف الیه محلاً مجرور
بَاكِيًا	گریان	اسم - ذات - مشتق - مفرد - مذکر - متصرف - منصرف - نکره - جنس	حال برای مفعولٌ به لفظاً منصوب

جملهٔ فعلیه - ایجابیه - اخباریه وصلهٔ الذی

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
وَ	درحالیکه	واو حالیه - جامد - غیر متصرف - مبنی - غیر عامل	محلی از اعراب ندارد
اَلنَّاسُ	مردم	اسم - جنس (اسم جمع) مفرد - ذات مذکر - متصرف - منصرف - معرف بال - جامد	مبتدا لفظاً مرفوع
حَوْلَ	کنار	اسم - مفرد - مذکر - ذات - جامد - معرف بال - متصرف - منصرف - جنس	مفعولٌ فیه و مضاف لفظاً منصوب
كَ	تو	مکرر	مضاف الیه محلاً مجرور
يَضْحَكُونَ	میخندیدند	جمع غایب از فعل مضارع - معلوم - لازم ثلاثی مجرد - سالم	واو علامت فاعل نون علامت رفع و خبر النّاس در محل رفع
سُرُورًا	شادی	اسم - مفرد - مذکر مجازی - معنی - جامد - متصرف - منصرف - نکره - جنس	مفعولٌ له لفظاً منصوب

جمله - اسمیه - ایجابیه - اخباریه - حالیه

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
اِحْرِصْ	علاقه بخرج بده	مفرد مخاطب از فعل امر - معلوم - لازم - ثلاثی مجرد - سالم	ضمیر مستتر اَنْتَ فاعلش لفظاً مجزوم

عَلیٰ	بر	حرف جرّ - جامد - غیر متصرّف - مبنی - عامل	محلّی از اعراب ندارد
عَمَلِ	کاری	اسم - مفرد - مذکّر - مجازی - جامد معنی متصرّف - منصرف - جنس - نکره	مجرور به علی لفظاً

جمله - فعلیّه ایجابیه - انشائیّه

تَکُونُ	میباشی	مفرد مخاطب از فعل مضارع - معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد - اجوف واوی	ضمیر مستتر اَنْتَ اسمش لفظاً مرفوع
بِ	بوسیلهٔ	حرف جرّ - جامد - غیر متصرّف - مبنی عامل	محلّی از اعراب ندارد
ه	آن	ضمیر مفرد غایب متّصل مجرور - جامد - غیر متصرّف مبنی - معرفه ذاتی - مرجعش عمل	مجرور به ب محلّاً
مَتیٰ	وقتیکه	ظرف زمان - جامد - غیر متصرّف مبنی - نکره	محلّاً منصوب

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه و ناقص (خبر تکون در جمله نیست)

یَبْکُونَ	گریه میکنند	جمع غایب از فعل مضارع معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد - ناقص واوی (اصلش یَبْکُوَ)	واو علامت فاعل نون علامت رفع
حَوْلَكَ	دور تو	مکرّر	مفعولٌ فیه و مضاف و مضاف الیه اُولی منصوب و دوّمی مجرور

جمله - فعلیّه - ایجابیه - اخباریّه (حال برای اَلنّاس)

ضاحِکاً	خندان	اسم - مفرد - مذکّر - مشتق - ذات - نکره متصرّف - منصرف - جنس	خبر تکونُ لفظاً منصوب
مَسْرُوراً	شاد	اسم - مفرد - نکره - ذات - جنس - مشتق متصرّف - منصرف - مذکّر	عطف بیان ضاحکاً لفظاً منصوب

متمّم جملهٔ تکون به متیٰ

نکته - هر وقت حرف ندا، در اوّل جمله باشد باید در موقع جمله بندی بجای حرف ندا، فعل اُنادی (من صدا میکنم) را در نظر گرفت و جمله را فعلیهٔ ایجابیهٔ اخباریه حساب کرد

۶ - یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثیٰ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقاکُمْ

ترجمه - ای مردم ما شما را از نر و ماده آفریدیم و بدسته ها و طایفه ها تقسیم کردیم تا با هم آشنا شوید و زندگانی کنید بدرستیکه گرامی ترین شما پیش خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
یا	ای	حرف ندا، جامد - غیر متصرّف - مبنی - غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد
اَیُّ	کدام	اسم دائم الاضافه جامد - غیر متصرّف	منادای معرفه
ها	-	حرف زائد - جامد - غیر متصرّف - مبنی - غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد

اَلنّاسُ	مردم	اسم - مفرد - ذات - جنس (اسم جمع) متصرّف - منصرف - مذکّر - جامد - معرّف بِأل	عطف بیان أیُّ لفظاً مرفوع

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه (با تقدیر فعل أُنادی)

إنَّ	بدرستیکه	حرف شبیه بفعل - جامد - غیر متصرّف مبنی - عامل	محلّی از اعراب ندارد
نا	ما	ضمیر متکلّم مع الغیر متّصل منصوب - جامد غیر متصرّف - مبنی - معرفه ذاتی	اسم إنَّ محلّاً منصوب
خَلَقْنا	آفریدیم	متکلّم مع الغیر از فعل ماضی - معلوم - متعدّی ثلاثی مجرّد سالم	نا علامت فاعل محلّاً مرفوع و خبر إنَّ در محلّ رفع
کُم	شمارا	ضمیر جمع مخاطب متّصل منصوب - جامد غیر متصرّف - مبنی - معرفه ذاتی	مفعولٌ به محلّاً منصوب
مِن	از	حرف جر - جامد - غیر متصرّف - مبنی عامل	محلّی از اعراب ندارد
ذَکَرٍ	نر	اسم - مفرد - مذکّر - ذات - جنس متصرّف منصرف - نکره - جامد	مجرور بمن لفظاً
وَ	و	حرف عطف - جامد - غیر متصرّف - مبنی - غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد

أُنثیٰ	ماده	اسم - مفرد - مؤنّث حقیقی - مشتق - ذات متصرّف - منصرف - نکره - جنس	معطوف بذکر تقدیراً مجرور

جمله - اسمیّه - ایجابیّه - اخباریّه

وَ	و	حرف عطف جامد - غیر متصرّف - مبنی غیر عامل	محلّی از اعراب ندارد
جَعَلْنا	قرار دادیم	متکلّم مع الغیر از فعل ماضی - معلوم - متعدّی (دو مفعولی) ثلاثی مجرّد - سالم	نا علامت فاعل محلّاً مرفوع
کُمْ	شمارا	مکرّر	مفعولٌ به اوّل محلّاً منصوب
شُعُوباً	دسته ها	اسم - جمع مکسّر - مؤنّث مجازی - ذات نکره - جامد - متصرّف - منصرف - جنس	مفعولٌ به دوّم لفظاً منصوب
وَ	و	مکرّر	محلّی از اعراب ندارد
قَبائِلَ	طایفه ها	اسم - جمع مکسّر - مؤنّث مجازی - ذات مشتق - متصرّف - غیر منصرف - نکره - جنس	معطوف به شعوباً لفظاً منصوب

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه (خبر دوّم إنّا در محلّ رفع)

لِ	برای	حرف جر - جامد - غیر متصرّف - مبنی - عامل	محلّی از اعراب ندارد
تَعارَفُوا	باهم آشنا شوید	جمع مخاطب از فعل مضارع - معلوم - لازم ثلاثی مزید فیه (باب تفاعل) سالم	واو علامت فاعل لفظاً منصوب علامت نصبش حذف نون

جمله ـ فعلیّه ایجابیّه ـ اخباریّه مفعولٌ که
برای خلقنا در محل نصب)

اِنَّ	بدرستیکه	مکرّر	محلّی از اعراب ندارد
اَکْرَمَ	گرامی تر	اسم ـ مفرد ـ مشتق ـ مذکّر ـ متصرّف غیرمنصرف ـ ذات ـ جنس ـ معرّف باضافه	اسم اِنَّ و مضاف لفظاً منصوب
کُمْ	شما	مکرّر مجرور	مضاف الیه محلّاً مجرور
عِنْدَ	پیش	اسم دائم الاضافه ـ جامد ـ غیرمتصرّف	مفعولٌ فیه و مضاف لفظاً منصوب
اَللّٰه	خدا	اسم ـ مفرد ـ مذکّر ـ جامد ـ غیرمنصرف ـ غیرمتصرّف ـ معرّف بال ـ عَلَم ـ ذات	مضافٌ الیه لفظاً مجرور
اَتْقٰا	پرهیزگارتر	اسم ـ مشتق ـ ذات ـ متصرف غیرمنصرف معرّف باضافه ـ مذکّر ـ جنس ـ مفرد	خبرانَّ تقدیراً مرفوع و مضاف
کُمْ	شما	مکرّر	مضاف الیه محلّاً مجرور

جمله ـ اسمیّه ایجابیّه ـ اخباریّه

نکته ـ کلمه اَیٌّ اسم دائم الاضافه است و هرگاه بحرف ها زائده بچسبد منادی و مرفوع است و بعد از آن همیشه اسم معرفهٔ مرفوعی دیده میشود که نامش عطف بیان اَیُّ میباشد و گاهی حرف ندا هم در اوّلش دیده نمیشود مثل اَیُّهَا النّاسُ (ای مردم)

نکته (۲) فعل جَعَلَ هر وقت تنها ذکر شود معنای قرارداد یاگذاشت میدهد و هر وقت بعد از آن فعل مضارعی باشد از افعال مقاربه محسوب شده و معنای شروع کرد میدهد مثل جَعَلَ التِّلمیذُ یَقْرَأُ (شاگرد شروع بخواندن کرد)

نکته (۳) در عبارت بالا بعد از حرف لام حرف اَن ناصبه مقدّر است وصحیحش لِاَنْ تَعارَفُوا بوده است

نکته ـ در مضارع بابهای ثلاثی مزیدٌ فیه که در اوّل ماضی آنها حرف تا زائد شده باشد (باب تفعّل و تفاعل) جائز است که وقتی دو حرف تا پیش هم جمع شد تا اوّلی بیفتد مثل تَتَصَرَّفُ و تَتَظاهَرُ که جائز است گفته شود تَصَرَّفُ (مالک میشوی) و تَظاهَرُ (خودنمائی میکنی)

۷ ـ وَدَعِ المُزاحَ فَرُبَّ لَفْظَةِ مازِحٍ
جَلَبَتْ اِلَیْکَ بَلاءً بِلاءً لاتَدْفَعُ

ترجمه ـ از شوخی خودداری کن ـ زیراچه بسا یک کلمهٔ شوخی برای تو گرفتاری های جبران ناپذیر فراهم میکند

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
وَ	و	حرف ابتدا ـ جامد ـ غیرمتصرّف مبنی ـ غیرعامل	محلّی از اعراب ندارد

دَعْ رهاکن مفرد مخاطب از فعل امر متعدّی معلوم ضمیر مستتر انت فاعلش
جامد - غیر متصرّف لفظاً مجزوم

المُزاحَ شوخی اسم - مفرد - مذکّر مجازی - مشتق معنی مفعولٌ به لفظاً منصوب
متصرّف - منصرف - معرّف بال جنس

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - انشائیّه

فَ زیرا حرف جواب یا سبب جامد غیر متصرّف محلّی از اعراب ندارد
مبنی - غیر عامل

رُبَّ بسا حرف جرّ - جامد - غیر متصرّف مبنی عامل محلّی از اعراب ندارد

لَفْظَةٍ کلمه اسم مفرد مؤنّث لفظی مجازی معنی مجرور برُبَّ و منصوب مبتدا
جامد - متصرّف - منصرف - معرّف باضافه لفظاً مجرور محلّاً مرفوع

مازِحٍ شوخی کننده اسم - مفرد - مذکّر مجازی - مشتق - معنی صفت لَفْظَةٍ لفظاً
متصرّف - منصرف - نکره - جنس مجرور

جَلَبَتْ کشاند مفرده غایبه از فعل ماضی - متعدّی ضمیر مستتر هی فاعلش
سالم - معلوم - ثلاثی مجرّد محلّاً مرفوع

اِلی بسوی حرف جر - جامد - غیر متصرّف مبنی عامل محلّی از اعراب ندارد

کَ تو کمرد ضمیر مفرد مخاطب متّصل مجرور جامد غیر متصرّف مجرور به الی محلّاً مجرور
مبنی - معرفه ذاتی

بَلاءً بلاً گرفتاریها اسم جامد - متصرّف - معنی - جمع مکسّر مفعولٌ به لفظاً
مؤنّث مجازی - نکره - جنس - غیر منصرف منصوب

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه (خبر برای لَفْظَةٍ مازِحٍ
در محلّ رفع)

لاتَدْفَعُ برطرف نمیکنی مفرد مخاطب از فعل نفی - معلوم - متعدّی - ثلاثی مجرّد ضمیر مستتر انت
سالم فاعلش لفظاً مرفوع

جمله - فعلیّه - سلبیّه - اخباریّه صفت برای لَفْظَةٍ مازِحٍ در محلّ جر

نکته ۱ همانطور که در اسم جامد و مشتق هست در فعل هم جامد دیده میشود و همهٔ افعال مشتق نیستند و افعال جامدهٔ عرب عبارتند از افعال مقاربه و افعال مدح و ذم و افعال لیس (نیست) و دَعْ (رهاکن) و ذَرْ (رهاکن)

نکته ۲ - دو فعل یَدَعُ و یَذَرُ (رها میکند) مصدر و ماضی ندارند ولی فعل مضارع و امر و نهی و نفی و جحد شان صرف میشود

نکته ۳ حرف فَ هر وقت بعد از یکی از سه فعل امر - نهی - شرط واقع شود معنای زیرا که میدهد و نامش حرف سبب یا جواب است ولی عامل نیست

۹ - خَیْرُ الاِخْوانِ اَقَلُّهُمْ مُداهَنَةً وَخَیْرُ الاَعْمالِ اَحْمَدُها عاقِبَةً

ترجمه - بهترین یاران کسی است کمتر از همه چاپلوسی کند و بهترین کارها آنست که عاقبتش بهتر باشد

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
خَیْرُ	بهتر	اسم - مفرد - مذکر - مشتق - متصرف غیرمنصرف - ذات - جنس - معرف باضافه	مبتدا و مضاف لفظاً مرفوع
اَلاِخْوانِ	یاران	اسم - جمع مکسر - مذکر حقیقی - ذات - جامد - جنس - متصرف - منصرف - معرف بال	مضاف الیه لفظاً مجرور
اَقَلُّ	کمتر	اسم - مفرد - مذکر - متصرف - مشتق - ذات - غیرمنصرف - معرف باضافه - جنس	خبر و مضاف لفظاً مرفوع
هُمْ	ایشان	ضمیر جمع غایب متصل مجرور - جامد - غیرمتصرف - مبنی - معرفه ذاتی مرجعش الاخوان	مضاف الیه محلاً مجرور
مُداهَنَةً	چاپلوسی	اسم - مفرد - مؤنث لفظی مجازی - معنی - مشتق - متصرف - منصرف - نکره - جنس	تمیز لفظاً منصوب

جمله - اسمیه - ایجابیه - اخباریه

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
وَ	و	حرف عطف - جامد - غیرمتصرف - مبنی - غیرعامل	محلی از اعراب ندارد
خَیْرُ	بهتر	مکرر معنی	مبتدا و مضاف لفظاً مرفوع
اَلاَعْمالِ	کارها	اسم جمع مکسر مؤنث مجازی - معنی - جامد - متصرف - منصرف - معرف بال - جنس	مضاف الیه لفظاً مجرور

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
اَحْمَدُ	پسندیده‌تر	اسم - مفرد - مذکر - مشتق - معنی - متصرف غیرمنصرف - جنس - معرف باضافه	خبر و مضاف لفظاً مرفوع
ها	آن	ضمیر مفرده غایبه متصل مجرور - جامد - غیرمتصرف - مبنی - معرفه ذاتی - مرجعش الاعمال	مضاف الیه محلاً مجرور
عاقِبَةً	سرانجام	اسم - مشتق - مؤنث لفظی مجازی - معنی - نکره - متصرف - منصرف - جنس - مفرد	تمیز لفظاً منصوب

جمله - اسمیه - ایجابیه - اخباریه

۱۰۹- قالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ لِاَوْلادِهِ یا بَنِیَّ عاشِرُوا النّاسَ عِشْرَةً اِنْ غِبْتُمْ حَنُّوا اِلَیْکُمْ وَاِنْ فُقِدْتُمْ بَکَوْا عَلَیْکُمْ

ترجمه - علی که بر او درود باد بفرزندانش گفت ای پسران من با مردم طوری آمیزش کنید که اگر از نظر ایشان غایب شدید بفکر شما باشند و اگر مُردید بر شما گریه کنند

لغت	معنی	تجزیه	ترکیب
قالَ	گفت	مفرد غایب از فعل ماضی معلوم متعدی ثلاثی مجرد (اجوف واوی)	محلاً مرفوع
عَلِیٌّ	علی	اسم - مفرد - مذکر حقیقی - مشتق - معرفه - عَلَم - ذات - متصرف - منصرف	فاعل فعل قال لفظاً مرفوع

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه

عَلَیْ : بر حرف جر - جامد - غیر منصرف - مبنی عامل محلّی از اعراب ندارد

هِ او ضمیر مفرد غایب متّصل مجرور - جامد - غیر متصرّف - مبنی - معرفه ذاتی - مرجعش علی مجرور بعلی محلّاً

ترکیب ناقص علیه خبر مقدّم و محلّاً مرفوع است

اَلسَّلَامُ درود اسم - مفرد - مذکّر مجازی - معنی - متصرّف منصرف جامد - معرّف بال مبتدای موخّر لفظاً مرفوع

.جمله - اسمیّه - ایجابیّه - اخباریّه (جمله معترضه

لِ برای حرف جر - جامد - غیر متصرّف - مبنی عامل محلّی از اعراب ندارد

اَوْلَادِ فرزندان اسم - مفرد - مذکّر - ذات - جامد - جمع مکسّر - معرّف باضافه - متصرّف - منصرف مجرور به ل و مضاف

هِ او مکرّر مضاف الیه محلّاً مجرور

ترکیب ناقص لِاَوْلَادِهِ متمّم جملهٔ اوّل است

یا ، ای حرف ندا - جامد - غیر متصرّف - مبنی - غیر عامل محلّی از اعراب ندارد

بَنِیَّ پسران اسم - شبه جمع مذکّر سالم - مذکّر حقیقی - ذات - جنس - متصرّف - منصرف - معرّف باضافه جامد منادی و مضاف تقدیراً منصوب

ی من ضمیر متکلّم وحده متّصل مجرور - جامد - غیر متصرّف - مبنی - معرفه ذاتی مضاف الیه محلّاً مجرور

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه (باتقدیر فعل ادادی)

عاشِرُوا آمیزش کنید جمع مخاطب از فعل امر - معلوم - متعدّی (ثلاثی مزید فیه (مفاعله) سالم واو علامت فاعل لفظاً مجزوم علامت جزمش حذف نون

النّاسَ مردم اسم - مفرد - جنس (اسم جمع) ذات - معرّف بال - متصرّف - منصرف - مذکّر - جامد مفعولٌ به لفظاً منصوب

عِشْرَةً آمیزش اسم - مفرد - معنی - جامد - مونث لفظی - مجازی - نکره - متصرّف - منصرف - جنس مفعول مطلق لفظاً منصوب

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - انشائیّه

اِنْ اگر حرف شرط - جامد - غیر متصرّف - مبنی - عامل محلّی از اعراب ندارد

غِبْتُمْ پنهان شدید جمع مخاطب از فعل ماضی - معلوم - لازم - ثلاثی مجرّد - اجوف یائی (اصلش غَیَبَ) تُم علامت فاعل محلّاً مجزوم

جمله - فعلیّه - ایجابیّه - اخباریّه - (ناقص)

حَنَوْا	توجه کردند	جمع غایب از فعل ماضی معلوم - لازم - ثلاثی مزید باب تفعیل ناقص یائی مجردش حَنَیَ	واو علامت فاعل محلاً مجزوم
اِلیٰ	بسوی	حرف جر - جامد - غیر متصرف - مبنی عامل	محلی از اعراب ندارد
کُمْ	شما	ضمیر جمع مخاطب متصل مجرور - جامد غیر متصرف مبنی - معرفه ذاتی	مجرور بالی محلاً

جمله - فعلیه - ایجابیه - اخباریه و جواب شرط

وَ	و	حرف عطف - جامد غیر متصرف مبنی غیر عامل	محلی از اعراب ندارد
اِنْ	اگر	مکرر	محلی از اعراب ندارد
فُقِدْتُمْ	گم کرده شدید	جمع مخاطب از فعل ماضی - مجهول - متعدی ثلاثی مجرد - سالم	تُمْ نایب فاعل محلاً مجزوم

جمله - فعلیه - ایجابیه - اخباریه و ناقص

بَکَوْا	گریه کردند	جمع غایب از فعل ماضی - معلوم - لازم ثلاثی مجرد ناقص یائی (اصلش بَکَیَ)	واو علامت فاعل محلاً مجزوم
عَلیٰ	بر	حرف جر - جامد - غیر متصرف - مبنی - عامل	محلی از اعراب ندارد
کُمْ	شما	مکرر	مجرور به علی محلاً

جمله - فعلیه - ایجابیه - اخباریه و جواب شرط

تذکار

اگر مطالعه کنندگان بخواهند در قسمت تجزیه و ترکیب کاملاً قوی شوند بهتر آنست که علاوه بر فراگرفتن قواعد صرف و نحو کتاب راهنمای دانش آموز تألیف این جانب را هم مورد مطالعه قرار دهند   والسلام علی من اتبع الهدی (سید محسن خلیق رضوی)

گراور اصغر جانی
کتبه میرخانی - مرداد ماه ۱۳۳۲

تصریف یک فعل کامل یا صرف تفصیلی از مصدر (عرفان) برای نمونه و سرمشق دانش آموزان (با علامت استفهام)
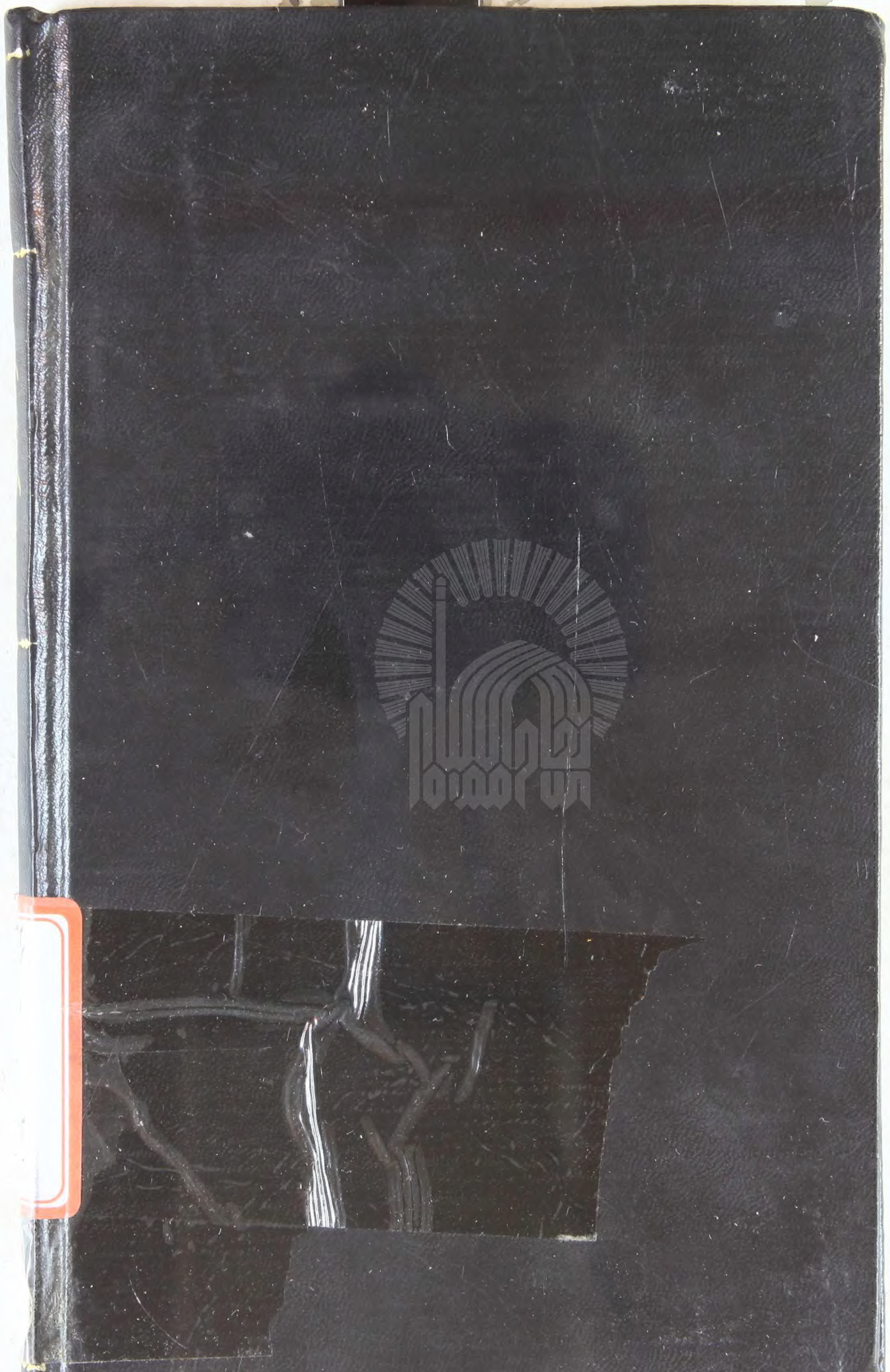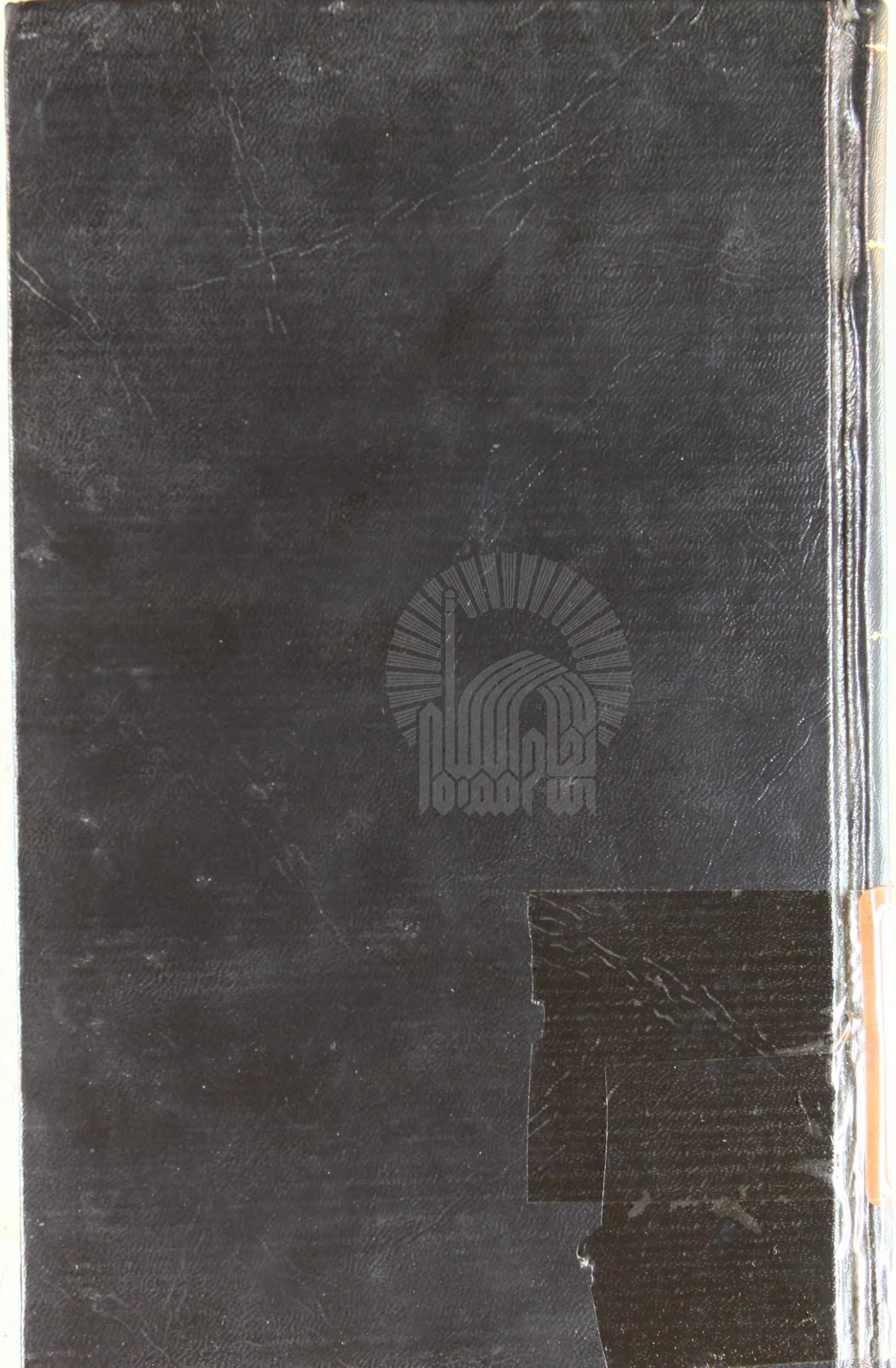
صیغه	فعل ماضی	معنی	مضارع منفی	معنی	امر		نهی	معنی	جحد بالم	معنی	جحد بالمّا	معنی
مفرد غائب	هَلْ عَرَفَ	آیا شناخت او یک مرد	اَلا یَعْرِفُ	آیا نمیشناسد او یک مرد	لِیَعْرِفْ	[illegible]	لا یَعْرِفْ	نباید بشناسد او یک مرد	اَلَمْ یَعْرِفْ	آیا نشناخته است او یک مرد	اَلَمّا یَعْرِفْ	آیا هنوز نشناخته است او یک مرد
تثنیه غائب	هَلْ عَرَفَا	آیا شناختند آن دو مرد	اَلا یَعْرِفَانِ	آیا نمیشناسند آن دو مرد	لِیَعْرِفَا	[illegible]	لا یَعْرِفَا	نباید بشناسند آن دو مرد	اَلَمْ یَعْرِفَا	آیا نشناخته اند آن دو مرد	اَلَمّا یَعْرِفَا	آیا هنوز نشناخته اند آن دو مرد
جمع غائب	هَلْ عَرَفُوا	آیا شناختند آن مردها	اَلا یَعْرِفُونَ	آیا نمیشناسند آن مردها	لِیَعْرِفُوا	[illegible]	لا یَعْرِفُوا	نباید بشناسند آن مردها	اَلَمْ یَعْرِفُوا	آیا نشناخته اند آن مردها	اَلَمّا یَعْرِفُوا	آیا هنوز نشناخته اند آن مردها
مفرده غائبه	هَلْ عَرَفَتْ	آیا شناخت او یک زن	اَلا تَعْرِفُ	آیا نمیشناسد او یک زن	لِتَعْرِفْ	[illegible]	لا تَعْرِفْ	نباید بشناسد او یک زن	اَلَمْ تَعْرِفْ	آیا نشناخته است او یک زن	اَلَمّا تَعْرِفْ	آیا هنوز نشناخته است او یک زن
تثنیه غائبه	هَلْ عَرَفَتَا	آیا شناختند آن دو زن	اَلا تَعْرِفَانِ	آیا نمیشناسند آن دو زن	لِتَعْرِفَا	[illegible]	لا تَعْرِفَا	نباید بشناسند آن دو زن	اَلَمْ تَعْرِفَا	آیا نشناخته اند آن دو زن	اَلَمّا تَعْرِفَا	آیا هنوز نشناخته اند آن دو زن
جمع غائبه	هَلْ عَرَفْنَ	آیا شناختند آن زنها	اَلا یَعْرِفْنَ	آیا نمیشناسند آن زنها	لِیَعْرِفْنَ	[illegible]	لا یَعْرِفْنَ	نباید بشناسند آن زنها	اَلَمْ یَعْرِفْنَ	آیا نشناخته اند آن زنها	اَلَمّا یَعْرِفْنَ	آیا هنوز نشناخته اند آن زنها
مفرد مخاطب	هَلْ عَرَفْتَ	آیا شناختی تو یک مرد	اَلا تَعْرِفُ	آیا نمیشناسی تو یک مرد	اِعْرِفْ	[illegible]	لا تَعْرِفْ	نشناس تو یک مرد	اَلَمْ تَعْرِفْ	آیا نشناخته ای تو یک مرد	اَلَمّا تَعْرِفْ	آیا هنوز نشناخته ای تو یک مرد
تثنیه مخاطب	هَلْ عَرَفْتُمَا	آیا شناختید شما دو مرد	اَلا تَعْرِفَانِ	آیا نمیشناسید شما دو مرد	اِعْرِفَا	[illegible]	لا تَعْرِفَا	نشناسید شما دو مرد	اَلَمْ تَعْرِفَا	آیا نشناخته اید شما دو مرد	اَلَمّا تَعْرِفَا	آیا هنوز نشناخته اید شما دو مرد
جمع مخاطب	هَلْ عَرَفْتُمْ	آیا شناختید شما مردها	اَلا تَعْرِفُونَ	آیا نمیشناسید شما مردها	اِعْرِفُوا	[illegible]	لا تَعْرِفُوا	نشناسید شما مردها	اَلَمْ تَعْرِفُوا	آیا نشناخته اید شما مردها	اَلَمّا تَعْرِفُوا	آیا هنوز نشناخته اید شما مردها
مفرده مخاطبه	هَلْ عَرَفْتِ	آیا شناختی تو یک زن	اَلا تَعْرِفِینَ	آیا نمیشناسی تو یک زن	اِعْرِفِی	[illegible]	لا تَعْرِفِی	نشناس تو یک زن	اَلَمْ تَعْرِفِی	آیا نشناخته ای تو یک زن	اَلَمّا تَعْرِفِی	آیا هنوز نشناخته ای تو یک زن
تثنیه مخاطبه	هَلْ عَرَفْتُمَا	آیا شناختید شما دو زن	اَلا تَعْرِفَانِ	آیا نمیشناسید شما دو زن	اِعْرِفَا	[illegible]	لا تَعْرِفَا	نشناسید شما دو زن	اَلَمْ تَعْرِفَا	آیا نشناخته اید شما دو زن	اَلَمّا تَعْرِفَا	آیا هنوز نشناخته اید شما دو زن
جمع مخاطبه	هَلْ عَرَفْتُنَّ	آیا شناختید شما زنها	اَلا تَعْرِفْنَ	آیا نمیشناسید شما زنها	اِعْرِفْنَ	[illegible]	لا تَعْرِفْنَ	نشناسید شما زنها	اَلَمْ تَعْرِفْنَ	آیا نشناخته اید شما زنها	اَلَمّا تَعْرِفْنَ	آیا هنوز نشناخته اید شما زنها
متکلم وحده	هَلْ عَرَفْتُ	آیا شناختم من	اَلا اَعْرِفُ	آیا نمیشناسم من	لِاَعْرِفْ	[illegible]	لا اَعْرِفْ	نباید بشناسم من	اَلَمْ اَعْرِفْ	آیا نشناخته ام من	اَلَمّا اَعْرِفْ	آیا هنوز نشناخته ام من
متکلم مع الغیر	هَلْ عَرَفْنَا	آیا شناختیم ما	اَلا نَعْرِفُ	آیا نمیشناسیم ما	لِنَعْرِفْ	[illegible]	لا نَعْرِفْ	نباید بشناسیم ما	اَلَمْ نَعْرِفْ	آیا نشناخته ایم ما	اَلَمّا نَعْرِفْ	آیا هنوز نشناخته ایم ما